

مقدمه<sup>۱</sup>

محمد بن علی ناموس خواری، مؤلف رساله حدائق الوثائق، یکی از مترسلان و دبیران بزرگ دوره ایلخانی بوده است. اطلاعات چندانی از او در دست نیست. آنچه معلوم است این است که وی در خدمت خاندان فریوندی بوده و آثار خویش را به آنها تقدیم کرده است.

نام کامل او چنان که خود در آثارش آورده، محمد بن علی الناموس الخواری است (حدائق، گ ۱۴۴، ۱۵۴؛ تحفه، ص ۳). در میان معدود نویسندگانی که از وی یاد کرده‌اند، ابن هندوشاه نخجوانی (۶۹۴-۷۶۷ ق) در دستور الکاتب او را حکیم‌الدین ناموس خوانده (به عنوان نمونه: ۱: ۶۳، ۸۲) و خواجه معین‌الدین جامی (نهم ق) از او با نام حکیم‌الدین ناموس فریومدی یاد کرده است (به نقل از: یوسف اهل، ۲: ۴۵۵). به گفته خواری، محل تولد و رشد وی فریوند (فریومد) بوده است (الحکمه، گ ۲).

از اشارات مؤلف در حدائق الوثائق معلوم می‌شود که وی در «مجامع اکابر خراسان و عراق» حضور داشته (گ ۱۴۴) و دارای «اصحاب درس و یاران بحث» (گ ۱۴۵) بوده است. مؤلف در سلخ ذی‌الحجه ۷۲۰ در مکه در خدمت شیخ صدرالدین بن سعدالدین حمویی جوینی (د ۷۲۲ ق) شیخ و عارف معروف و داماد عظاملک جوینی سماع حدیث کرده است (الحکمه، گ ۸ پ) و در سال ۷۲۷ ق نزد محدث معروف عراق، سراج‌الدین ابو حفص عمر بن علی قزوینی (۶۸۳-۷۴۸ ق) استاد دارالحدیث مستصریه در بغداد برخی از کتاب‌های حدیثی را سماع کرده است (همان، گ ۷-۸ پ). خواری در یکی از نامه‌هایش به

## حدائق الوثائق

(در کیفیت ترکیب قبالات و سجلات)

(م محفوظ در کتابخانه برلین، ش 5226)

تألیف محمد بن علی ناموس خواری (اوایل سده ۸ ق)

به کوشش مصطفی گوهری فخرآباد، حمیدرضا ثنائی\*  
(مشهد)

چکیده: رساله حدائق الوثائق تألیف محمد بن علی ناموس خواری، یکی از مترسلان و دبیران بزرگ دوره ایلخانی در نیمه اول سده هشتم ق است که در خدمت خاندان زنگی فریوندی بوده و آثار خویش را نیز به آنها تقدیم کرده است. مهم‌ترین اثر خواری کتاب تحفه جلالیه است در فن ترسل و انشاء که در آن کیفیت نوشتن نامه‌های دیوانی و اخوانیات را شرح داده است. رساله حاضر در واقع ذیلی است بر کتاب مذکور، که مؤلف در علم شروط و قباله‌نویسی به رشته تحریر درآورده است. خواری این رساله را میان سال‌های ۷۱۴ تا ۷۳۶ ق (دومی تاریخ کتابت نسخه است) نوشته و به زکریا بن زنگی بن ظاهر فریوندی تقدیم کرده است. حدائق الوثائق در زمره قدیم‌ترین رسالات فارسی در این موضوع به خصوص به شمار می‌آید و نثری مصنوع و منشیانه دارد. علم شروط یا وثیقه‌نویسی از فروع علم فقه شمرده می‌شود و به بیان شرایط سند و قباله می‌پردازد که باید مطابق با قوانین شریعت باشد. در رساله حاضر کیفیت تنظیم و ساختار بندی قبالات مختلف و احکام آن براساس فقه شافعی نگاشته شده است. خواری درین رساله که مشتمل بر دو قسم است، دو امر را که کتاب قباله برای کتابت قباله به آن نیازمند است بیان می‌کند: اول، شناخت کیفیت ترکیب وثائق که مشتمل بر ده رکن است، و چگونگی شرایط و لوازم هر یک از آنها. این ارکان عبارتند از: عاقدین، معقودعلیه، حدود، حقوق، ثمن، صفت عقد، تقابض، درک، لواحق و ایشهاد. دوم، شناخت احوالی که بر اموال وارد می‌شود که شامل سه صنف است، و ارکان و شرایط هر یک از آنها. این اصناف عبارتند از: معاملات، مواصلات و مفارقات و ما تعلق بالمشوبات. در هر صنف احوالی که بر اموال وارد می‌شود به همراه تعریف، ارکان و حجت هر یک بیان شده است. تصحیح این رساله بر اساس نسخه منحصراً به فرد آن محفوظ در کتابخانه برلین به شماره ۵۲۲۶ صورت گرفته است.

کلید واژه: وثائق؛ شروط؛ قباله؛ قباله‌نویسی؛ وثیقه‌نویسی؛ کتابت قباله؛ حدائق الوثائق؛ تحفه جلالیه؛ ناموس خواری، محمد بن علی.

کتابخانه بهارستان: تصحیح این رساله به سفارش دفتر مجله صورت گرفته است.  
\* دانشجوی دوره دکتری رشته تاریخ و تمدن ملل اسلامی.

<sup>۱</sup> آنچه در این مقدمه در بیان احوال مؤلف آمده، مقتبس است از مقدمه رساله دکتری آقای قنبرعلی رودگر با عنوان «تصحیح انتقادی رساله تحفه جلالیه». این کتاب در جزو انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار به چاپ خواهد رسید.

یکی از «اکابر» ابراز می‌دارد که الموجز، کتاب منطقی افضل‌الدین خونجی را نزد خود او در گاوباری واقع در محمودآباد مازندران خوانده است (تحفه، ص ۱۴۹). از محتویات حدائق الوثائق می‌توان چنین دریافت که وی در علم فقه تسلط داشته است.

از محتوای سه کتاب تحفه جلالیه، حدائق الوثائق و نیز الحکمة می‌توان نکاتی قابل توجه درباره گرایش‌های مذهبی خواری به دست آورد. او در آثار خویش آشکارا نشان می‌دهد که به فقه شافعی عنایتی خاص دارد. فی‌المثل در حدائق الوثائق تنها یک بار به نظر ابوحنیفه (گ ۱۶۷پ) اشاره شده است، اما در عوض در شانزده موضوع فقهی به آراء امام شافعی استناد می‌کند (گ ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۵پ (۲)، ۱۵۶پ (۲)، ۱۵۹، ۱۵۹پ، ۱۶۱، ۱۶۴پ، ۱۶۵، ۱۶۵پ، ۱۶۶پ (۲)، ۱۶۷پ) و اساساً این اثر از لحاظ فقهی بر محور مذهب شافعی شکل گرفته است. با وجود این، گرایش‌های شیعی وی مسلم است. چه او در جای جای آثار خود درباره امامان شیعه و برخی از اصحاب تعبیری به کار می‌برد که آن تعبیر را معمولاً شیعیان به کار می‌برند. وی معمولاً از امام علی (ع) به عنوان امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (ع) یاد می‌کند. در حدائق الوثائق از حضرت علی (ع) و امامان شیعه این گونه یاد می‌نماید:

«ثم السلام علی اخیه و ولی عهدہ و قاضی دینہ و رافع لوائه و قامع اعدائه و ساقی حوضه یوم التناد، المخصوص بآیہ ﴿لکل قوم هاد﴾، المنصوص فی الغدیر، المحفوظ بالفضل الکبیر، اسدالله الغالب، علی بن ابی‌طالب و علی اولاده اولاد الرسول، انوار عینی البتول، نجوم سماء الدین، رجوم غواه الشیاطین و هم من المسموم المحتضر الی الولی المنتظر، مثل الذی تعرفهم احدی عشر، اللهم انفعنا بمحبته و محبتهم و اجعلنا من شیعتهم و لا تجعلنا من المخذولین بخذلانهم و انصرنا بولائهم و ولایتهم».

(حدائق، گ ۱۶۹پ - ۱۷۰)

وی در الحکمة از امام حسن عسکری (ع) به عنوان «امام مفترض الطاعة بین الانام» (گ ۲۰۰) و از امام سجاد (ع) با عنوان «الامام المعصوم» (گ ۱۶۱) یاد کرده است. در همین کتاب ضمن نقل برخی از ادعیه اهل سنت، مانند دعاء انس (گ ۲۰۶ - ۲۰۷) از ادعیه شیعی مانند جوشن کبیر (گ ۱۵۴ - ۱۵۷پ)، دعای امام زین‌العابدین (ع) (گ ۲۰۱ - ۲۰۲پ)، کنز العرش (گ ۱۶۲ - ۱۶۹)، ادعیه السّر (گ ۱۸۶پ - ۲۰۰)، دعای فاطمه (س) (گ ۲۰۱پ)، ادعیه ایام هفته

(گ ۲۰۳پ - ۲۰۵)، دعای نوروز امام صادق (ع) (گ ۲۵۳پ ر) و حجاب (حرز)‌های ائمه (۲۴۱پ - ۲۴۶پ) یاد کرده است. خواری مانند بسیاری از بزرگان روزگار خود به تصوف گرایش داشته است. وی از علاء الصوفی الاعرج اجازه حدیث و خرقه دریافت کرده است (همان، ۸پ). در آثار او نیز این گرایش به روشنی دیده می‌شود (به عنوان نمونه: حدائق، گ ۱۵۹پ، ۱۶۹).

تاکنون از حکیم‌الدین خواری چهار کتاب به دست آمده که بدین قرارند:

۱. روضه المتکلمین و جنة المترسلین: در علم ترسل که در دو قسم ترتیب یافته است: اول «مخاطبات کلمات و الفاظ که در دو باب نویسند». دوم «مناشیر».
۲. الحکمة فی الادعیه و الموعظة للامة: مجموعه ادعیه‌ای است به روایت اهل سنت که به لحاظ بررسی سیر دعانویسی و نیز به دلیل نثر بلیغ فارسی آن اهمیت دارد.
۳. تحفه جلالیه: این کتاب یکی از چندین کتاب مهم فارسی در علم ترسل و انشاء است که در آن کیفیت نوشتن نامه‌های دیوانی و نیز دوستانه (اخوانیات) را شرح داده است. از تعبیر به کار رفته در این کتاب آشکار است که در دوره سلطنت اولجایتو (حک: ۷۰۴ - ۷۱۶ق) به رشته تحریر درآمده است.
۴. حدائق الوثائق: (رساله مورد بحث در اینجا).

#### حدائق الوثائق

این کتاب در کیفیت تنظیم و ساختار بندی قبالات مختلف و احکام آن بر اساس فقه شافعی و به زبان فارسی به نگارش درآمده است. این اثر به دلیل در برداشتن نام‌شماری از محلات سبزوار و بیهق و نیز ارائه شکل و نوشته‌های سکه‌های مضروب در عهد اولجایتو اهمیتی بی‌مانند دارد. تاریخ تألیف این کتاب نباید پیشتر از سال ۷۱۴ق و دیرتر از ۷۳۶ق باشد. زیرا تاریخ بیع‌نامه‌ای که خواری خود آن را تنظیم نموده و در حدائق آورده مورخ ۷۱۴ق است. علاوه بر این، تاریخ کتابت نسخه آن ۷۳۶ق است. کتاب تحفه جلالیه پیش از حدائق الوثائق نوشته شده است و گویا علت نوشتن حدائق، کاستی‌هایی بوده که در تحفه جلالیه به چشم می‌خورده است. خواری می‌گوید: «اما چون کلمه‌ای چند در ترسل در سبقت افتاده بود و به نظر هر که ملحوظ می‌گشت مأمول او آن بود که مگر حجتی چند شرعی بدان ملحق است و چون از آن اثری

آهنگین است، گرچه در برخی از موارد از لغات عربی مهجور و دشوار نیز استفاده شده است، مانند «برت»، «ذیب» و عباراتی چون «تکدیر تنقیص و تشویش تنغیص». برخی الفاظ ترکی و مغولی نیز در کتاب دیده می‌شود، مانند «یارغو» و «قراتغو».

دیباچه کتاب نثری ساده و روان دارد، ولی اندک اندک جای خود را به نثر خشک و بی‌روح فقهی می‌دهد و اشعار عربی و فارسی و آیات قرآن و احادیث که در آغاز رساله زیبایی خاصی به آن داده است، جای خود را به «احوط آن است» و «اصح این است» می‌دهد. در قسم ثانی تنها «حجت‌ها» رنگ و بوی ادبی دارند.

سیطره زبان عربی در جای جای اثر قابل مشاهده است، از آوردن عبارات عربی فقهی مانند «مهجور علیه بالفلس و السفه عند الامام الاعظم الشافعی» و «ثانی باید که اهلیت استحقاق اقرارش باشد حتی لو قال هذا الجدار علی الف لم یصح»، تا استفاده از اسلوب عربی در ترجمه عبارات مانند «بخیرید فلان از بهر پسر طفل خود» و «وکیل گردانید...».

کتاب تا حدودی رنگ و بوی ادبی دارد و آیات و روایات و صنایع ادبی به ویژه جناس در آن بسیار استفاده شده است، مانند «و زبان قلم از تحریر لغت کرخ و تقریر عبارت بلخ آسوده گرداند» و «در قصبه خرّم جاجرم که ثانی حرم محرم و ناسخ متفرجات ارم است». با این حال از آنجا که موضوع کتاب فقهی است، نثر فقهی بر سراسر کتاب سیطره دارد و الفاظ و اصطلاحات فقهی به کرات در آن به کار رفته است. از فواید لغوی کتاب استفاده از برخی واژگان مهجور فارسی است، مانند «استاخ»، «اصطخ» و «حبلو». از برخی قراین می‌توان چنین دریافت که بیشتر حجّت‌ها خیالی و زائیده ذهن مؤلف است. او با رعایت قوانین و اصول قباله‌نویسی که خود به آنها اشاره کرده، این حجّت‌ها را نوشته است. شماری از حجّت‌ها تاریخ‌دار است که جز در برخی از موارد مانند حجّت بیع و حجّت وقف غیر واقعی است.

#### فواید تاریخی و جغرافیایی حدائق الوثائق

از فواید تاریخی کتاب اشاره به سکه‌هایی است که در عهد سلطان محمد الحایطو (حک: ۷۰۳ - ۷۱۶ ق) ضرب شده است. اهمیت این سکه‌ها از این جهت است که تشیع سلطان را نشان می‌دهد. خواری هر دو سوی این سکه‌ها را شرح داده است. (گ ۱۵۳).

و خبری نمی‌دید دست به تشنیع و تعریک... برمی‌آورد... ناچار این بهانه نیز از خاطر ایشان محو کردن واجب دانست و بدانچه توانست قیام نمود». (حدائق، گ ۱۴۴ پ).

موضوع کتاب حدائق الوثائق علم شروط و وثیقه‌نویسی است. با مراجعه به کتاب کشف الظنون مشخص می‌گردد که علم شروط دارای دو معنای کاملاً متفاوت است:

۱. معنای مشهورتر آن عبارت است از بیان احکام و شرایطی که در نوشتن کتب و سجالات باید رعایت شود به گونه‌ای که به هنگام نبودن شاهدان بتوان به آن احتجاج نمود؛  
۲. در معنای دوم علمی است که شرایط راوی را بیان می‌کند. علم وثائق نام دیگر علم شروط است و «وثیقه» در لغت به معنای قبالة و سند است. از آنجا که این علم به بیان شرایط سند و قبالة می‌پردازد و باید با قوانین شریعت متابعت داشته باشد از فروع علم فقه شمرده می‌شود. خواری مهارت در فن وثیقه‌نویسی را وابسته به «استظهار در علم فقه» می‌داند (حدائق، گ ۱۵۱). این علم به سبب آنکه برای نوشتن یک سند یا قبالة داشتن اطلاعاتی از علم انشاء ضروری است از فروع ادب نیز دانسته شده است (حاجی خلیفه: ۱۰۴۵-۱۰۴۶).

خواری در حدائق الوثائق در پی آن است تا دو امری را که کاتب وثائق بدان نیازمند است بیان کند:  
اول «معرفت کیفیت ترکیب وثائق» که قسم اول کتاب را تشکیل می‌دهد و مشتمل بر ۱۰ رکن است.  
دوم «معرفت حالات که بر اموال طاری می‌شود، چون بیع بر سلم و رهن و جارت و غیر آن».

قسم اول این کتاب مختصر است و قسم دوم با تفصیل بیشتری همراه شده است: «ارکان وثیقه مبایعه» که قسم اول این کتاب را تشکیل می‌دهد، عبارت است از: عاقدین، معقود علیه، حدود، حقوق، ثمن، صفت عقد، تقابض، درک، لواحق و اشهاد.

قسم دوم در سه صنف آمده است: ۱. معاملات؛ ۲. مواصلات و مفارقات؛ ۳. متفرقات.

در هر صنف احوالی مانند «سلم» که بر اموال وارد می‌شود به همراه تعریف، ارکان و حجّت هر یک بیان شده است. صنف اول در ۱۴ باب و صنف دوم در ۲ باب آمده است. خواری در آغاز عنوان صنف سوم را «ما یتعلق بالمشوبات» دانسته است، ولی این عنوان به هنگام بیان صنف سوم به «فی المتفرقات» تغییر یافته است.

نثر خواری در حدائق الوثائق ساده و روان و مسجع و

خواری به مناسبت بیان حجت وقف، حجت وقف خانقاه سلطانیه را که خود تنظیم کرده ارائه داده است. این حجت دارای اطلاعات منحصر به فردی است، از جمله تاریخ اتمام خانقاه سلطانیه در ۷۰۸ق، بانی خانقاه (صاحب اعظم خواجه عمادالحق و الدین) و اعطای منصب شیخی به شیخ شهاب الدین قلندر. سواد وقف نامه خانقاه فریوند (فریومد) که به اشارت خواجه جلال الدین ابویزید نوشته شده است، گرایش های شیعی خاندان فریومدی را نشان می دهد. کتاب از لحاظ جغرافیای محلی نیز دارای اهمیت است. خواری به برخی از محلات و کاریزهای منطقه بیهق و سبزواری مانند «کاریز سپیداب و جنان»، «محلّه سپیداب» و «کوچه حامان گوش» اشاره کرده است.

### شیوه تصحیح رساله

تنها نسخه باقی مانده از حدائق الوثائق که در کتابخانه برلین به شماره 5226 نگاهداری می شود، ملاک کار تصحیح بوده است. در تصحیح نسخه حاضر سعی شده است تا حد امکان رسم الخط نسخه حفظ گردد مگر در برخی موارد که از تغییر آن گزیری نبود، مانند:

انج ← آنچه

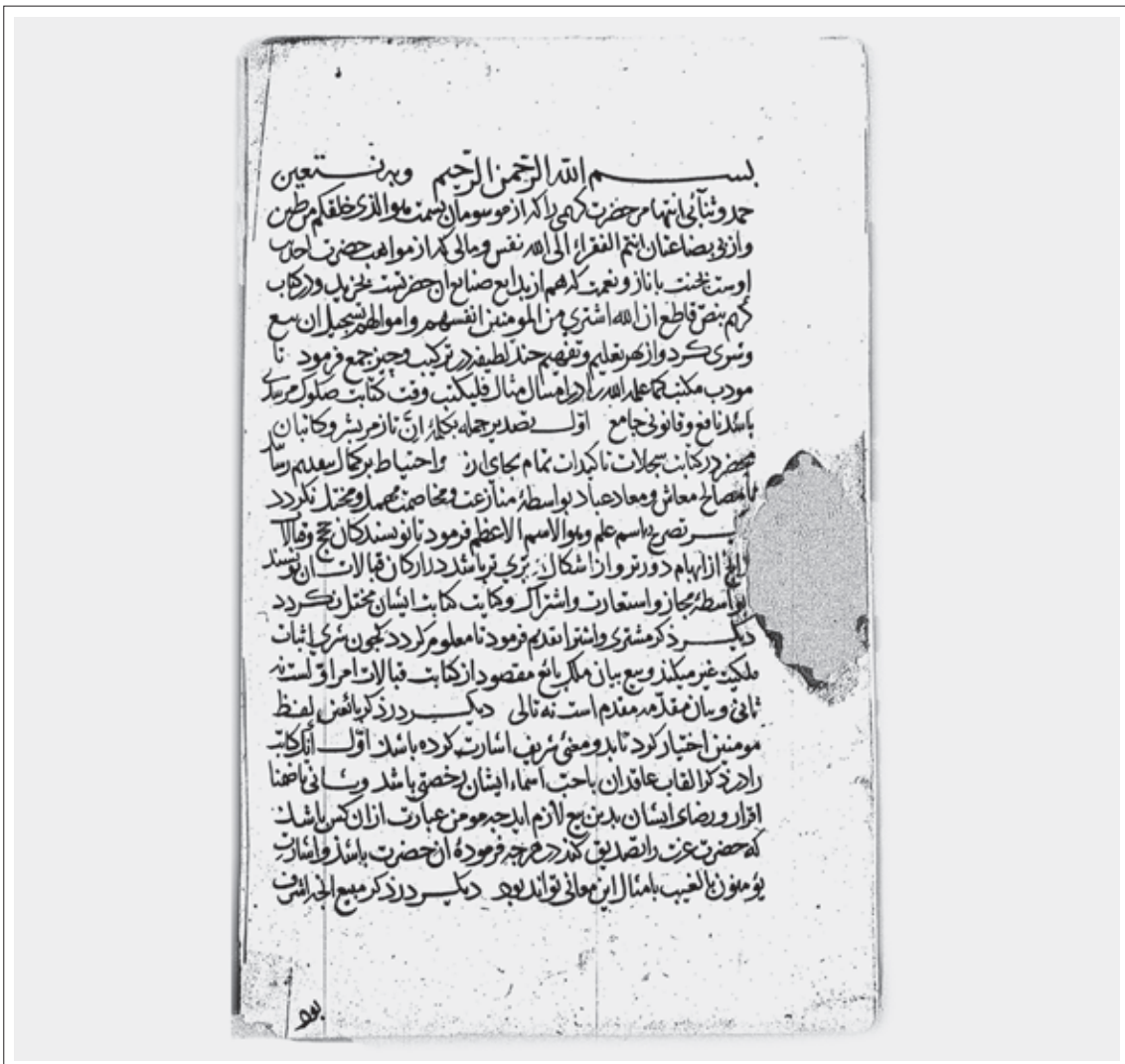
انک ← آنکه

بدانج ← بدان چه

جنانک ← چنان که

هواء ← هوای

حاشیه نسخه دارای تصحیحاتی است که با علائم «ظ» و «ص» مشخص شده است. تاریخ کتابت نسخه ۷۳۶ ق و کاتب آن محمد بن محمود بن نجیب بن ابی المعالی نهاوندی است.



دیگر: مبیعات که انفس و اموال است بدیشان اضافه کرد تا حقیقت ایشان اثبات کرده باشد تا بیع از ایشان درست آید؛ به خلاف ثمن که اضافه نکرد تا مفهوم گردد که در کتابت حجت حاجت اضافه ثمن به مشتری نیست، چنانکه مبلغ را به بائع اضافه می باید کرد. فسبحانه من حکیم قدر الاشياء بحکمته البالغة و فصل الاحکام بکلمته التامة الشاملة و میز الحلال و الحرام ببیانہ لجوامع الأحکام و الصلوة و السلام علی نبیہ محمد المبعوث الی الخواص و العوام و علی آله العظام و اصحابه الکرام ماسطاً حسام و لاح غمام و فاح روض و ناح حمام. اما بعد، هرچند در خاطر مقرر این کلمات و محرر این مقدمات محمد بن علی الناموس الخواری - تاب الله علیه و احسن فی جمیع الاحوال الیه - نبود که بعدالایوم قدم قلم را بر صفحات اوراق سرگردان کند، بلکه در خاطر آن بود و هست که من بعد ترک مزاحمت مجامع اکابر خراسان و عراق گیرد و در کنج انزوا و خلوت عزلت مثل بی مثل «من اختار العزلة فالعز له» ورد زبان سازد و حکمت بالغه «و عاش فیهم من لم یعرفهم» به گوش هوش فروخواند و کلی ترک مکاتبه عمر<sup>۱</sup> و زید و مخاطبه بکر و خالد گوید و رمز نبوی که کنز معانی روحانی است که «وجدت الناس اخیراً تغله»<sup>۲</sup> نصب العین دارد و بساط شکر و شکایت بیگانه و خویش درنوردد و زبان قلم از تحریر لغت کرخ و تقریر عبارت بلخ آسوده گرداند و صدره حریر بی نظیر حریری حیث یقول:

ولما تعامی الدهر و هو ابوالوری

علی الرشید فی انحائه و مقاصده

تعامیت حتی قیل انی اخو عمی<sup>۳</sup>

ولا غرو أن یحذو الفتی حذو والده<sup>۴</sup>

بر کتف بی غمی افکند و ندای رندانه «و القیت حبلی علی غاری»<sup>۵</sup> به مجامع غاص خاص و عام رساند و زمزمه قلندرانه

شما و هرچه مراد شماست در عالم

من و هرات و درخشک<sup>۶</sup> و روی فرخزاد<sup>۶</sup>

به مسامع / ۱۴۴ پ / کرام و لثام ایام فروخواند. اما چون

۱۴۳ پ / بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین  
حمد و ثناء بی انتها مر حضرت کریمی را که از موسومان به سمت ﴿هو الادی خلقکم من طین﴾ (انعام: ۲) و از بی بضاعتان ﴿انتم الفقراء الی الله﴾ (فاطر: ۱۵) نفس و مالی که از مواهب حضرت احدیت اوست به جنت باناز و نعمت که هم از بدائع صنائع آن حضرتست بخیرید و در کتاب کریم به نص قاطع ﴿ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم﴾ (توبه: ۱۱۱) تسجیل آن بیع و شری کرد و از بهر تعلیم و تفهیم چند لطیفه در ترکیب و جیز جمع فرمود تا مؤدب مکتب ﴿کما علمه الله﴾ (بقره: ۲۸۲) را در امتثال مثال ﴿فلیکتب﴾ (بقره: ۲۸۲) وقت کتابت صکوک مرشدی باشد نافع و قانونی جامع:

اول: تصدیق جمله به کلمه «ان» تا زمر بشر و کاتبان محضر در کتابت سجالات تأکیدات تمام به جای آرند و احتیاط بر کمال به تقدیم رسانند تا مصالح معاش و معاد عباد به واسطه منازعت و مخاصمت مهمل و مختل نگردد. دیگر: تصریح در اسم علم - و هو الاسم الاعظم - فرمود تا نویسندگان حجج و قبالات از آنچه از ابهام دورتر و از اشکال بری تر باشد در ارکان قبالات آن نویسند تا به واسطه مجاز و استعارت و اشتراک و کنایت کتابت ایشان مختل نگردد. دیگر: ذکر مشتری و اشتراء تقدیم فرمود تا معلوم گردد که چون شری اثبات ملکیت غیر می کند و بیع بیان ملک بائع، مقصود از کتابت قبالات امر اولست نه ثانی و بیان مقدمه مقدم است نه تالی.

دیگر: در ذکر بائعین لفظ مؤمنین اختیار کرد تا به دو معنی شریف اشارت کرده باشد: اول آنکه کاتب را در ذکر القاب عاقدان به احب اسماء ایشان رخصتی باشد، و ثانی تا ضمناً اقرار و رضای ایشان بدین بیع لازم آید. چه مؤمن عبارت از آن کس باشد که حضرت عزت را تصدیق کند در هرچه فرموده آن حضرت باشد و اشارت ﴿یؤمنون بالغیب﴾ (بقره: ۳) به امثال این معانی تواند بود.

دیگر: در ذکر مبیع، آنچه اشرف / ۱۴۴ ر / بود از بهر تعلیم تقدیم فرمود.

۱ اصل: عمر.

۲ حدیثی از پیامبر (ص) است به معنای اینکه «مردم را این گونه یافتیم که هرگاه آنان را بیازمایی دشمن شان می شوی» (جرجانی، ۱۴۰۹، ۳۸:۲؛ نهج البلاغه، کلمات قصار، ش ۴۳۴).

۳ حریری، ۱۳۶۴: ۶۲.

۴ این مثل به صورت «لأقیت حبلها علی غاریها» در کلام حضرت علی (ع) آمده است (نهج البلاغه، خطبه ۳).

۵ یکی از دروازه های شهر هرات که محله ای بدان منسوب است (یاقوت، بی تا، ۳: ۲۹۷). ضبط این واژه در معجم البلدان با وزن شعر همخوانی ندارد.

۶ مصراع نخست آن در غزلی از مولوی به کار رفته است:

من و طریق خداوند مبداء و ایجاد

شما و هرچه مراد شماست در عالم

چگونه گردم خرم چگونه باشم شاد (مولوی، ۱۳۷۵، ۱: ۳۷۱)

مطلع غزل چنین است:

چو کارزار کند شاه روم باشمشاد



کلمه‌ای چند در ترسل در سبقت افتاده بود و به نظر هر که ملحوظ می‌گشت مأمول او آن بود که مگر حجّتی چند شرعی بدان ملحوق است و چون ازان اثری و خبری نمی‌دید دست به تشنیع و تعریک  
اذا ابدات بالاحسان تمّم

فما الاحسان الا بالتّمَام<sup>۷</sup>  
برمی‌آورد و چنانکه عادت عیب‌جویان زمان باشد به اهداب آداب

ولم أر من عيوب الناس شيئاً<sup>۸</sup>

کنقص القادرین علی التّمَام<sup>۹</sup>  
تشبّث می‌نمود و آن کلمات که از آب زلال لطافت و از سحر حلال طرافت ربوده است، تکدیر تنقیص و تشویش تنغیص می‌یافت. ناچار این بهانه نیز از خاطر ایشان محو کردن واجب دانست و بدانچه توانست قیام نمود. اما بی‌هیچ شکّی و شبهه‌ای معلوم و مفهوم است که کتابت حجج و قبالات مخالف کتابت مفاوضات و مراسلات باشد. چه بناء مقام ثانی بر اختیار است از اخباری که در ضمیر کاتب باشد و مقام اول اثبات اموری است که در خارج موجود شده باشد بر طریق شریعت، چون مبیعات و اجارات و غیر آن و معلوم است که متصلی منصب انشاء در صنعت خود در فسحتی و رخصتی هرچه تمام‌تر است. اگر خواهد عنان قلم فراگذارد و کما یشاء در میدان فصاحت و مضمار بلاغت توسن طبیعت را جولان دهد، گاه در اطناب را مفتوح گرداند و گاه در ایجاز اعجاز نماید. احياناً در تهجین مستحسن کوشد و احياناً در تحسین مستقبح ید بیضا نماید،  
يقول هذا مجاج النحل یمدحه

وَأَنْ يَعْيبَ قَالَ ذَا قِيءِ الزَّنَابِيرِ<sup>۹</sup>  
و چندان که سخن را به تخیلات تزیین می‌دهد زیادت

ترویج می‌یابد و در مسامع خاصّ و عام به محل ارتضاء و قبول نزول می‌کند.

اما صاحب مقام اول در قید شریعت مقید و در جوامع احکام آن مکبّل است. یک خطوه از جاده تحقیق حق تجاوز نمی‌تواند کرد و یک دم در هوای مراد خود نمی‌تواند زد و از اصول آن صناعت در نمی‌تواند گذشت. به تحقیق «عاجز فی صورة مختار» است و «مقید فی مشیة مطلق». و به واسطه آنکه ۱۴۵/۱ این ضعیف را روزی بر خاطر گذشت که اگر بر سیاق ترسل حجّتی نوشته شود تا مقبول طباع افتد یا نی، و اصحاب شرع در آن شروع کنند و در کفّه صحت آن را وزنی نهند یا نی، خود خواطر مایل آن گشت و ضمائر راغب آن معنی شد. و جمعی از اصحاب درس و یاران بحث التماس کردند که البته آن شروط بدین شرط می‌باید ساخت و این حجج برین نهج می‌باید نوشت و این وثیقه برین طریقه اثبات می‌باید کرد. چه آنچه پیش ازین نوشته‌اند فوق الکفایه و متجاوز الحدّ و الغایه است. سابق، لاحق را مجالی نگذاشته است و رفته، آینده را مقالی رها نکرده،  
فما بقی غایة الا بلغوها

ولا مقالة الا قالوها<sup>۱۱</sup>  
به حقیقت، اواخر عیال خاطر اوایل‌اند و خوشه‌چین خرمن آن افاضل.

فقلت سقى الله ارواحهم  
کأنی الی شخصهم ناظر  
فما فات من خیره واصل  
ولا غاب من ذکره حاضر<sup>۱۱</sup>  
هرچند ملتمس ایشان به راه بود و این ضعیف را حسن اعتقاد و صفای وداد ایشان همراه، از خوف آنکه مبادا که ارکان و شرایط آن به واسطه استعارت و کنایت خلل پذیرد و از قانون شریعت که نظر آن بر اثبات حقیقت است

<sup>۷</sup> مضمون این بیت در اشعار شاعران عرب فراوان به چشم می‌خورد؛ از جمله در شعری از بحتری (د ۲۸۴ ق):

فَأَتَمُّمَ مَا مَنَعْتَ بِهِ وَأَفْضَلَ فَمَا الْإِفْضَالُ إِلَّا بِالْتِمَامِ

با مطلع:

عَرَامٌ مَا أُتِيحَ مِنَ الْعَرَامِ وَشَجْوٌ لِلْمَحَبِّ الْمُسْتَهَامِ

(بحتری، ۱۹۶۴، ۳: ۲۰۳)

<sup>۸</sup> در رسم الخطی که کاتب به کار برده است: شیاء.

<sup>۹</sup> بیتی از یکی از اشعار منتبی (د ۳۵۴ ق) است با مطلع:

مَلُونُكُمْ مَا يَجِلُّ عَنِ الْمَلَامِ وَوَقَعَ فَمَالُهُ فَوْقَ الْكَلَامِ

(شرح دیوان المنتبی، بی‌تا، ۴: ۲۷۲)

<sup>۱۰</sup> بیتی از یکی از اشعار ابن الرومی (د ۲۸۳ ق) است با مطلع:

فِي زَخْرَفِ الْقَوْلِ تَرْجِيحٌ لِقَائِلِهِ وَالْحَقُّ قَدْ يَتَعَرَّبُهُ بَعْضُ تَغْيِيرِ

(ابن الرومی، ۱۹۷۶، ۳: ۱۱۴۴)

<sup>۱۱</sup> شاعر آن پیدا نشد. <sup>۱۲</sup> شاعر آن پیدا نشد.

بدان که کاتب و نائق به دو امر محتاج است:  
 اول معرفت کیفیت ترکیب قبالات؛  
 و ثانی معرفت حالات که بر اموال طاری می شود  
 چون بیع و سلم و رهن و اجارت و غیر آن. مثلاً چنانکه  
 بدانند که بیع عبارت از کدام امرست و جائز و فاسد او کدام  
 است تا از کتابت بیع فاسد احتراز تواند نمود.  
 پس ما اولاً امر اول در یک قسم در رقم قلم آریم و امر  
 ثانی در قسم ثانی بر طریق تفصیل بنویسیم. چنانکه مثلاً  
 تعریف بیع کنیم و حجّت آن بنویسیم و همچنین و نائق دیگر  
 ان شاء الله تعالی.

### القسم الاول: فی معرفة کیفیت ترکیب الوثائق

بدان - ارشدک الله تعالی الی سواء السبیل - که ارکان  
 وثیقه مبیعه که قطب اعظم این صنعت و مرکز دایره این  
 نمط است از ده رکن زیادت نیست و بعضی از ائمه  
 - رضوان الله علیهم اجمعین - بعضی از آن ارکان را نیز  
 از زواید گرفته اند و الحق حق در این معنی به جانب ایشان  
 مایل / ۱۴۶ر/ و به صدق مقال ایشان قائل<sup>۱۷</sup> است. اما چون  
 عادت ابتدای ایام بر نوشتن آن به کمال و تمام جاری شده  
 است «جریاً علی سننهم المألوفة و طریقتهم المعهودة»  
 ما نیز آن ارکان را یاد کنیم و آنچه از شرائط و لوازم آن باشد  
 و دست خاطر و قوت ضمیر بدان رسد بدان الحاق کنیم.

و هذا ثبت الارکان:

الاول: ذکر العاقدین؛

الثانی: ذکر المعقود علیه؛

الثالث: ذکر الحدود؛

الرابع: ذکر الحقوق؛

الخامس: ذکر الثمن؛

السادس: صفة العقد؛

السابع: ذکر التقابض؛

الثامن: ذکر الدرک؛

التاسع: ذکر اللواحق؛

العاشر: ذکر الاشهاد.

### الرکن الاول: فی ذکر العاقدین

بدان - رزقک الله تعالی الفهم - که ذکر عاقدان پیش

منحرف گردد، نوعی لطیف و طریقی شریف اختیار کرد.  
 آنچه اصول قبالات باشد به لفظی صریح خالی از مجاز و  
 کنایت در کتابت آورد و آنچه فروع و زواید و لواحق آن  
 باشد بر طریق مأمول اصحاب اثبات کرد. ان شاء الله تعالی  
 که پسندیده خواطر افاضل و مقبول قلوب اکابر افتد ﴿و ما  
 ذلک علی الله بعزیز﴾ (ابراهیم: ۲۰).

و بعد از تمام اندیشه کرد که این مخدّره را بی حلیلی  
 نتوان داشت و این حجره را بی نزلی نتوان گذاشت و چندین  
 ظرایف و طرایف که از مصر وجود ذهنی به خارج افتاد  
 بی مبدرقی واقعی و مشفقگی کافی مسافرت ایشان از جاده  
 صواب دور افتد. هر آینه این لطیفه را ظریفی و این طریقه  
 را لطیفی باید. بعد طول الاختبار اختیار بر ذات شریف  
 و عنصر لطیف صاحب اعظم، ناظم مصالح عالم، مدبّر  
 امور بنی آدم، مقرر قوانین جهانداری، ممهّد / ۱۴۵پ/ قواعد  
 عالم آرای،

میری که امیر است به رادی و به بخشش

رادی که بخیل است به ناکردن رادی<sup>۱۳</sup>

خدایگان جهان، افاضل وزراء زمان، ناسخ آیات اوائل،  
 رافع رایات فضائل، بهاءالدولة والدین، وجیه الاسلام  
 و المسلمین، زکریا ابن الصاحب السعید، وجیه الحق والدین،  
 زنگی بن طاهر الفریوندی<sup>۱۴</sup>،

فتی ملک الدنيا وساس بلادها

و نظم من احوالها ما تشوشا

کار دولت چنان بساخت که نیست

جز که در زلف شب پریشانی

بیخ بدعت چنان بکنند که دیو

ملکی می کند نه شیطانسی<sup>۱۵</sup>

- اعلی الله امره و رفع الی قمّة العیوق قدره و اعزّ بعونه  
 نصره و شدّ نطاق العظمة خصره - افتاد. توقّع چنان است  
 و لایق از فضل مخدومی که مربّی افاضل بوده و هست،  
 همان که این «حدائق» را به نظر دقائق بکر و خاطر  
 حقائق فکر ملحوظ گردانند و بعد از آن بدانچه فراخور  
 جلالت قدر و فضل مخدومی است، اشارت می رانند و  
 نصّ «الأصاغر یهفون و الأكابر یعفون»<sup>۱۶</sup> را نصب العین  
 می دارند ان شاء الله تعالی. و این مجموعه را «حدائق الوثائق»  
 نام نهاده شده که این مؤلف باری به موقع احما و احسان افتد.

<sup>۱۳</sup> شاعر آن پیدا نشد.

<sup>۱۴</sup> برای این نسبت نک: پانویس ۲۱.

<sup>۱۵</sup> بیته از قصیده انوری است در مدح مجدالدین ابوالحسن عمرانی (انوری، ۱۳۷۲، ۱: ۴۸۵).

<sup>۱۶</sup> از سخنان مشهور ابو جعفر محمد بن شیرزاد وزیر مستکفی است (ثعالبی، بی تا: ۱۰۵).

<sup>۱۷</sup> در حاشیه آمده است: اصل ناطق.

عاقلان از جمله ارکان ناگزیر و اجزاء ضروریة قبالات است. خود کتابت قبالة بی ذکر ایشان قدم در حیث وجود ننهد و از حجاب تعذر روی نگشاید. اما باید که ذکر مشتری از بهر دو معنی به تقدیم اولی دانند:

اول، اقتدا کردن به حضرت عزت لایزالی - تعالی و تعظّم - است حیث یقول و هو اصدق القائلین: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (توبه: ۱۱۱).

ثانی، چون مراد از کتابت حجّت اثبات ملکیت مشتریست که امریست حادث شده و حالتی واقع گشته، و دیگر شهادت بر شری شهادت بر اثبات باشد و بر بیع بر ازاله ملک که غیر اثبات است و شهادت بر اثبات راجح باشد بر شهادت بر غیر اثبات.

دیگر، وجهی لطیف در تقدیم ذکر مشتری بر خاطر این ضعیف می گذشت، از اثبات آن چاره ندید و آن همان است که در امر اکثری بیع جاری بر احتیاج بائعست. چه غالباً تا حاجت غالب نگردد و غریم مطالب نشود هیچ نفس از سر ملکی مرغوب و عقاری مطلوب که به واسطه طول صحبت و مساس حاجت در میان دل و جان جای گرفته باشد<sup>۱۸</sup>، ۱۴۶/پ پس چون چنین است، در معنی بائع چون محتاجست حاجت به در مشتری آورده و چون فروماندگان بر کریمان رفع حاجت و اظهار فقر و مذلت خود کرده. چون مشتری در اسعاف و انجاح او دست بر سینه می زند و دست رد بر سینه او نمی نهد و قدم از سر درم فراتر می گذارد، صاحب شریعت که واضع مروّات و بانی مبانی فتوآت است اثبات فضیلت او را ذکر او مقدم گردانید تا تنبیه باشد بر علو درجه دستگیران فروماندگان، درون فروماندگان شاد کن

ز روز فروماندگی یاد کن<sup>۱۹</sup>

فی الجملة تعریف عاقدان واجب است و آن به القاب باشد و اسماء و کنیت و به انساب و بلدان و حرفت و بدانچه اشهر باشد البته ذکر باید کرد کما فی عطف البیان.

و ببايد دانست که ممکن است که شخصی را به حضور او خطاب به اسمی یا لقبی کنند و در غیبت به غیر آن معروف باشد. شرعاً بدانچه معروفست بین الناس اگر منهی عنه نباشد ببايد نوشت و عرفاً آنچه او را بدان خطاب کنند می نویسند و این طریقه پسندیده است و در دیباچه ذکر آن رفته و از ذکر آب و جدّ نیز ناگزیر باشد و نزدیک بعضی اگر

ذکر جدّ نکنند روا باشد. فی الجملة مراد تعریف کامل و توصیف تمامست و نسبت به حرف هم نوعی از احتیاطست. اما نسبت به بلد وقتی نویسند که در غیر شهر خود متوطن شده باشد و بعضی از کتاب بعد از تعریف عاقدان صفتی نیز که شرعاً معتبرست می نویسند. چنانکه «بخريد فلان در حال نفاذ تبرعات و جواز تصرفات» و بعضی این قید در آخر قبالة پیشتر از رکن اشهاد می نویسند بدین سیاق که «صدور این مجموع از ایشان در حال نفاذ تصرفات و جواز تبرعات ایشان بود» و این اولی ترست تا آن قید عاقد با تمام ارکان باشد و ذکر طوع و رغبت نیز همین معنی دارد.

و اگر حجّت مشتمل بر قیود و شرطی دقیق باشد در آخر صفتی دیگر ببايد نوشت، چنانکه «عاقدان اقرار آوردند که به قیود و شروطی که درین مسطور مذکورست عالم و عارف بودند.» و در اول ذکر اصالت و نیابت ایشان ۱۴۷/ر واجب باشد. اگر به اصالت است عادت چنانست که می نویسند که: «از آنچه حقّ و ملک او بود» و اگر به نیابت باشد البته ذکر آن ببايد کرد. چنانکه اگر مشتری وکیل باشد بر دو طریق ذکر آن می کنند: اول آنکه «حجّت وکالت» بنویسند و «حجّت بیع» در ذیل آن آغاز کنند و در قدیم این طریق مسلوک بوده است و امروز می نویسند که: «بخريد فلان که وکیل است از قبل فلان». و طریقه اولی احوطست و ثانی جائز و اوجز. و حیثند اگر مرتبه موکّل اعلی باشد، اول ذکر موکّل کنند بعد از آن نام وکیل بنویسند. و چون به ذکر «ثمن» رسد احتیاط آنست که بنویسند که: «وکیل ثمن از مال موکّل ادا کرد». و در ذکر «رؤیت» بنویسند که: «عاقدان و موکّل دیده اند و پسندیده». و در ذکر «درک» بنویسند که: «بائع ضامن شد خلاص و درکی را که مشتری و موکّل را واقع شود بر موجب شرع تا به هر کدام که شرعاً تسلیم باید کرد تسلیم کند». و اگر به «ولایت» باشد هم ذکر آن از واجبات است، چنانکه بنویسند: «بخريد فلان از بهر پسر طفل خود فلان به ولایت ابوت از نفس خود و به خود ایجاب و قبول کرد بالنطق و اللفظ». و این ولایت مادر را نباشد. و حیثند در «قبض ثمن» ببايد نوشت که: «و بهاء مبیع به نفس خود قبض کرد از خود از مال طفل و مبیع را قبض کرد از نفس خود از بهر پسر طفل خود و به طوع و رغبت از مجلس عقد برخاست و پیش

<sup>۱۸</sup> ظاهراً در اینجا افتادگی رخ داده است. (و.و.)

<sup>۱۹</sup> شعری از سعدی است در باب دوم بوستان با مطلع:

اگر هوشمندی به معنسی گرای

که معنی بماند ز صورت به جای



اما تعریف به «کم»، یا به کم منفصل باشد چون اعداد یا متصل چون مقدار. اما اول چنانکه می نویسند: «بخرید یک پاره زمین یا دو پاره»، و اما دوم چنانکه بنویسند: «ثلث سرایی یا نصف آن یا جریبی یا دو جریب» و آن دو جریب تعریف به هر دو «کم» باشد.

اما تعریف به «کیف»، چنانکه بنویسند: «از آنچه تا روز بیع حق و ملک او بود» تا نگوید که «من وکیل بودم» یا «مبیع مغضوب بود» یا «بیع فضولی بود». و قید «تاروز بیع» تا نگوید که «ملک من سابق بود ۱۴۸/ار/ اما مصادف روز بیع نبود». و آنچه بنویسند: «در تحت تصرف داشت» تا نگوید «مبیع روز بیع مرهون بود». «خالی از حقوق غیری» تا مرهون خارج گردد و غیر آن چنانکه در قسم ثانی بیاید. و اما تعریف به «این»، چنانکه می نویسند که: «پاره‌ای زمین در کشتزار سبزوار» و آنچه اعم باشد در کتابت اقدم باشد: «کقولک فی تعریف الانسان حیوان ناطق» و چنانکه در حجّت نویسند: «در کشتزار فریوند<sup>۲۱</sup> در محله سپیداب<sup>۲۲</sup> در کوچه حامان گوش<sup>۲۳</sup>».

و اما تعریف به «وضع»، و آن را «حدود» گویند و آن چهار باشد. اگرچه جهات شش است اما از فوقانی و تحتانی مستغنی اند که در آن تبدیل و تغییر یافته، بدان زیادت تعریفی حاصل نیاید. اما اگر درین دو جهت تفاوتی<sup>۲۴</sup> باشد ذکر آن باید کرد.

اما حدود اربعه، اصل آن شرق و غرب و جنوب و شمال است و آنچه به قبله و جبل تعریف می کنند از بهر غایت تعریف و وضوح آن است یا از عدم علم کاتب به جهت شمال و جنوب. اما تعریف به «ملک»، آن را «حقوق» گویند و صفاتی را که از مقوله کیف است در اصطلاح شروطیان هم حقوق می گویند و ما این دو مقوله وضع و کیف را چنانکه در اول ذکر رفته است از ارکان گرفته ایم بر همان قرار در دو رکن یاد کنیم ان شاء الله العزیز.

### الرکن الثالث: فی الحدود

بدان که حدّ از برای توضیح و تمییز نویسند و حدّ باید که

ازین این مبیع به ملکیت در دست او بود و امروز به ولایت و ملکیت طفل<sup>۲۰</sup>. و پیش از رکن «إشهاد» بنویسند که: «وکیل گردانید پسر خود را بعد از بلوغ به حق خصومتی که او را روی نماید و مصلحت بیند». و این قید نزدیک امام معظّم شافعی<sup>۲۰</sup> - رحمة الله علیه - محتاج الیه نباشد. و قید مراعات غبطت اهمال نباید کرد. و آنکه مبیع را در صورت شری بدین بها راغب بسیار بود و در صورت بیع کسی به زیادت تر ازین بها راغب نبود. و درین صورت به حضور شهود بیاید شمردن احتیاطاً و اگر عاقد اعمی باشد اولی آنکه بر نام وکیل او حجّت بنویسند و اگر اخرس باشد ذکر آن بیاید کرد، چنانکه: «بخرید فلان اخرس در حالتی که بصیر عاقل بود ۱۴۷/پ/ و به منافع و مضار و اخذ و اعطا عارف و با مردم مخالطت می کرد و اسامی و انساب و ولایت ایشان می شناخت و با مردم به نوع اشارتی که تفهیم می کرد و جاری مجرای لغت غیری بود سخن می گفت».

تلخیص سخن آنست که صفات عاقد یا به نظر با ذات او باشد چون مالکیت و بلوغ و صحت بدن و صحت بیع ازو و حریت اصل و طوع و رغبت، یا به نظر با غیری چون رقیّت و اعتاق و مأذونیت و تدبیر و کتابت و وکالت و ولایت و وصایت و علی جمیع التقادیر به هر صفتی که موصوف باشد ذکر آن بیاید کرد. اما ذکر بلوغ و حریت از آن نمی کنند که یکی به مشاهده و دیگر به تواتر معلومست و اگر ذکر حریت کنند به احتیاط نزدیک تر باشد.

### الرکن الثانی: فی ذکر المعقود علیه

بدان که نام مبیعات در دو نوع منقولات و غیر منقولات منحصر می شود و چون رسم بر آن جمله جاری شده است که بیع منقولات در قبالات ذکر نمی کنند، از آن نوع اعراض کرده می گویند که نوع غیر منقولات در دو صنف مساکن و عقار منحصرست و دکّان و خان و غیر آن و حمامات ملحق مساکن است و هریک ازین دو صنف مساکن و عقار بر دو قسم تمام و مشاع منقسم و تعریفات این دو صنف از اعراض به «کم» و «کیف» و «این» و «وضع» و «ملک» باشد.

<sup>۲۰</sup> یکی از ائمه اربعة اهل سنت، در گذشته ۲۰۴ ق که مذهب شافعی بدو منسوب است.

<sup>۲۱</sup> این واژه در منابع در دسترس یافت نشد؛ ولی واژه مشابه آن، فریوند یا فریومد که جایگاهی میان شاهرود امروزی و سبزوار بوده است فراوان به چشم می خورد که به احتمال فراوان همان «فریوند» اشاره شده در متن «حدائق الوثائق» است. اکنون «فریومد» یکی از دهستان های بخش میامی شهرستان شاهرود است. این دهستان دارای قصبه ای به همین نام است که در ۲۲ کیلومتری شمال غربی داورزن و ۱۰۵ کیلومتری شمال شرقی میامی و ۶۳ کیلومتری عباس آباد واقع است. این قصبه در گذشته بسیار آباد و پرجمعیت بوده و در حمله مغول ویران شده است. ر.ک: فرهنگ جغرافیای ایران، ۳: ۲۰۳ «فریومند».

<sup>۲۲</sup> در مظان منابع پیدا نشد.

<sup>۲۴</sup> اصل: سالی. در حاشیه به خطی جدیدتر آمده: ظ تفاوتی.

<sup>۲۳</sup> در مظان منابع پیدا نشد.

جامع و مانع باشد تا هر چیز را که محدود باشد جمع کند و آنچه از او نباشد منع کند. و در اصطلاح، جزوی از مبیع که مبیع بدو منتهی گردد حد گویند و آن را باید که جهت اربع یاد کنند و آن جزوی نیز که حد ملاصق آن باشد هم یاد باید کرد، چون ملک فلان و وقف فلان موضع. و نزدیک بعضی ذکر خبر صاحب حد واجبست و اگر آن موضع وقف باشد /۱۴۸پ/ بیاید نوشت که: «وقف فلان مسجد» و بر مطلق وقف اقتصار روا نداشته‌اند که موجب تعریف تام نباشد.

و اگر مبیع «مشاع» باشد حدود مجموع آن چیز بنویسند و اگر مبیع «ضیعه» باشد و عاقدان حدود هر قطعه از اراضی آن بدانند قبالة آن بر قول ابویوسف<sup>۲۵</sup> باید نوشت و ذکر کرد که: «مجموع ضیعه که مشتمل است بر اراضی و محوطات که میان ارباب از غایت شهرت از تعریف مستغنی است» و امثال آن.

#### الركن الرابع: فی الحقوق

مراد از حقوق مضافات و مقومات مبیع است و بسیار باشد که کاتب غیر چیزی را از حقوق شمارد و قبالة را بدان سبب باطل گرداند. مثلاً چنانکه در حجّت بیع سرایی بنویسند: «با جملگی حدود و حقوق از زمین و بنا و علو و سفلی». پس واجب آمد اعیان را از حقوق تمییز باید کردن تا در تعداد حقوق، غیر را ذکر نکند و هر حقی که مبیع را نشاید، البته ذکر نباید کرد. چنانکه سرای را که علو نباشد نباید نوشت که: «با علو و سفلی» که آن بیع معدوم باشد و آن روا نباشد و علما را خلاف است تا سقف سرای از صفت است یا از غیر. و اصح آنست که از صفت است و ممرّ و مجرای<sup>۲۶</sup> میاه و مطرح ثلج و مصب میزاب از حقوق است و بعضی از فقها گفته‌اند که ذکر حقوق محتاج الیه نیست. زیرا که حقوق خود تابع اصول باشند و اگر ذکر کرده شود مقصود بالذات گردد و باید که معلوم باشد. اما اگر ذکر نکنند حقوق مجهوله به تبعیت اصول جائز داشته‌اند. اما اکنون عادت کتابت چنان است که ذکر می‌کنند. بنا بر آن معنی ما نیز بعضی حقوق مبیعات را یاد کنیم تا مبتدی را مرشدی باشد.

الدار: سفلی و علو و طرق و مسالک مداخل و مرافق و مطرح ثلج و مصب میزاب و کنادیح و مفاتیح و مغالیق و ابواب و بیوت شتویّه /۱۴۹ر/ و صیفیه.

الحنوت: الواح و رفرف ممرّه و غرف مبنیه و مظلة مرفوعه و بیوت داخله.

الخان: مرافق و حجره‌ها و بناها و بیوت و ایوان و اعالی و اسافل غرف مداخل و مخارج درجات مبنیه و صحن و اصطبل غیرالمحدّد و الممرّ.

الحمّام: بیوت و ابواب و بیت المسلخ و بیت القدر و القدر و موقد النار و اتون و مجمع سماد و سرقین و مطرح رماد و مصب ماء و آبار ماخلا فی الشوارع و حیاض و دکاکین و مسامیر.

الطاحونه: بیوتات او بیت الاصطبل و بیت الطحان و بیت الطحن و جمیع الحجرین المرکبین فیه و دلو و ناووق و جناح و قطب و متعب و آلات و مجرای<sup>۲۶</sup> آب و حدود طاحونه یکی اعلا باشد که مصب آب باشد در تنوره و یکی از مجرای<sup>۲۶</sup> آب از تنوره.

القناة: مفتح آب او از فلان موضع و مصب او از اصطرخ فلان با عیون و مشارب و سوهقات و حبلو و حریم و ملقای<sup>۲۷</sup> طین.

الباغ: اشجار مثمره و غیر مثمره و سواقی و انهار و جداول آن.

القرية: ابنیه و دور و مساکن و منازل و زرائب و متابن و مکادس و مرابط دواب و حصون و مجاری میاه و اصطرخ و اراضی حنار و وسط و دون و محوطات و باغات و کروم و متونات و اشجار و شطوط النهار<sup>۲۸</sup> و اودیه و حریم و شوغاه، سهل و جبل از عامر و غامر، محتطب و مراعی و مزارع، سقی‌ها و بخش‌ها، از موات و غیر آن و ملقای سماد و آکام و آجام و سوهقات و آبار و مطرح تراب از بهر تفریح سوهقات ماخلا المساجد و المقابر و الشوارع و المعابر.

#### الركن الخامس: فی ذکر الثمن

بدان که اصل در ثمن مبیع<sup>۲۹</sup> غالباً تقدیر معلومین باشد. اما از راه وقوع بر چهار نوع آید: نقدین، عقار، منقولات، مهر. فی الجملة از بیان ثمن در /۱۴۹پ/ جنس و نوع

<sup>۲۵</sup> ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم بن حبیب کوفی انصاری (۱۱۳ - ۱۸۲ یا ۱۹۲ ق). او در شاگرد ابوحنیفه بود و از سال ۱۶۲ ق پس از مرگ قاضی عراق تا سال مرگش (۱۸۲ یا ۱۹۲ ق) در خلافت سه تن از خلفاء: مهدی، هادی و هارون متصدی شغل قضا بود. گویا او نخستین کسی است که عنوان «قاضی القضاة» یافت. از کتاب‌های اوست: ادب القاضی، کتاب الخراج و ... . رکه: دهخدا، «ابویوسف یعقوب بن ابراهیم».

<sup>۲۶</sup> در رسم الخطی که کاتب به کار برده است: مجری.

<sup>۲۷</sup> در رسم الخطی که کاتب به کار برده است: ملقی.

<sup>۲۸</sup> اصل: النهار.

<sup>۲۹</sup> اصل: مبلغ.

و ملجئه و مواعده و وثیقه و وفا، خالی از مشوبه و شروط مفسده و معانی مبطله». اما قید «مقرون به ایجاب و قبول» در قسم ثانی بیاید؛ اما قید «جائز» تا بیع فاسد خارج گردد؛ و «صحیح» تا باطل داخل نباشد؛ «لازم» احتراز از بیع فضولی؛ «ثابت» تا از شرط خیار احتراز کرده باشد؛ «بات» تأکید همین معنی است و بعضی گفته اند معنی «بت» چون قطع است. نوشتن آن لفظ مؤدی باشد به قطع خیار مجلس و حینئذ آن بیع بر بعضی از اقوال امام معظم شافعی - رحمة الله علیه - درست نباشد؛ «حقیقی» تا بیع وفا خارج گردد؛ «بیع المسلم من المسلم» تا بعضی از بیوع که بیع آن با شرک درست نیست داخل باشد، چون بیع مصحف و باقی از بهر تصریح این معانی و تأکید این مبانی می نویسند.

#### الركن السابع: فی ذكر التقابض

بدان که ذکر قبض ثمن پیش از ذکر لزوم بیع نباید کرد از بهر دو علت: اول اتباع عادت را، چه غالباً عادت چنانست که تا ثمن مشاهده و معین نگردد بیع نمی کنند؛ ثانی آنکه شاید که بائع به وکالت بیع کند. اگر قبل قبض الثمن بیع اتفاق افتد و از مجلس متفرق گردد، بائع ضامن گردد از آنکه ملکی عینی از آن شخصی ازاله کرده باشد و حق او در ذمه غریم گذاشته. اگر مشتری مثلاً آن ملک را وقف / ۱۵۰ پ/ کند و وقت اداء ثمن دعوی اعسار کند، قول قول او باشد و ضامن بر بائع نادان.

دیگر باید که بنویسد که: «مشتری ثمن را تسلیم بائع کرد» و بر آنچه می نویسند که: «بائع ضمن قبض کرد» اقتضار نکند تا مشتری دعوی نتواند کرد که قبض بائع بر طریق استیلاء و استعلاء بوده است نه بر طریق قبض و اقباض. چه هر وقت که قبض بر آن طریق باشد اگر مشتری مبیع قبض نکند استرداد ثمن تواند کرد. دیگر «قبض که به ولایت باشد نوشته شد». دیگر تصرف مشاع را بنویسد که: «تصرف کرد آن مبیع را تصرف مثله من الأشفاص الشائعة». دیگر اگر ثمن عقار باشد ذکر هر دو تقابض با یکدیگر باید کرد، چنانکه بنویسد: «کز هر یکی از عاقدان، ثمن و مثن را قبض کردند به اقباض هر یکی از ایشان».

#### الركن الثامن: فی ذكر الدرک

بدان که ذکر درک از روی شرع مستغنی عنه می نماید از

وزن و مقدار ناچار باشد. اما اجناس ثمن این چهار نوع باشد که ذکر رفت. و نوع آن از نقدین چون زر و نقره خالص یا مغشوش، مسبوك یا مسكوك؛ و از عقار چون دار و باغ و طاحونه و غیر آن؛ و از منقولات چون کرباس و بنده؛ و از مهر آنچه معین باشد رسمی ازین سه جنس. و چون به ذکر ثمن رسد باید که مبلغ آن را درازتر بکشد. چنانکه مبلغ را و به خط سبتر بنویسد تا موجب اعلام تمام گردد و به هر صفت که باشد نقد و در ذمه بیان کند و بنویسد که: «ثمن مشاهده و معاین عاقدان بود، لکن که دعوی کند که ثمن زیوف بوده است». و دیگر یاد کند که «ثمن قیمت عدل مبلغ بود در روز بیع»، چه قیمت مغایر ثمن و ثمن مغایر قیمت تواند بود. مثلاً باغی به هزار دینار ارزد و بائع به پانصد دینار بفروشد. فحینئذ قیمت باغ هزار دینار باشد و ثمن او پانصد دینار، چه ثمن آن باشد که در عوض مبلغ افتد.

دیگر در قدیم می نوشته اند که: «مائة دینار واحدة» تا «مائة» را «مائی» نکنند و خلاص ازین معنی به کتابت نصف ثمن مجموع باشد. و چون ثمن بسیار باشد از راه احتیاط بعد از نصف ربع مجموع بنویسند و رسم چنانست که اطباب و ایجاز بنا بر کثرت و قلت نمی باشد. اما به هر طریق که نویسند ارکان اجمال نباید کرد. اما اگر ثمن عقار باشد آن را «مغایضه» و «معاوضه» گویند. یعنی مقابل کردن اصلی به اصلی و اگر آن را بر وجه معاوضه بنویسند به احتیاط نزدیک تر باشد تا در وقت ظهور درک به اصل خود رجوع کند و آن برین جمله بنویسند که: «این ذکری است مشتمل بر بیان معاوضه شرعیه که میان عمرو و زید رفت که به سبب آن معاوضه سرایی محدود مذکور و هی الدار الفلانیه از ملک عمرو بیرون آمد و در ملک زید داخل شد و سرایی معین محدود از ملک زید به ملک عمرو منتقل گشت» و باقی ارکان بیع بنویسند. و اگر ثمن منقولات باشد مقدار آن و وصف آن بنویسند. و اگر ثمن مهر باشد بنویسند که: «مبلغ پانصد دینار مهر که آن مهریه ۳۰ / ۱۵۰ / مذکور را بر ذمه شوهر خود لازم و ثابت بود بهاء آن مبیع مقاصه کردند، مقاصه درست شرعی».

#### الركن السادس: فی صفة العقد

و آن بعد از ذکر ثمن بنویسند که: «بیعی و شرائی مقرون به ایجاب و قبول جائز صحیح لازم ثابت «بات» حقیقی نافذ مبرم محکم بیع المسلم من المسلم، نه طریق رهن

بهر آنکه اگر در حجّت ذکر درک بنویسند یا اهمال کنند آن خود شرعاً ثابت است و از لوازم بین بیع. اما چون در قباله‌ها مَطُول می‌نویسند ما نیز بر طریق اختصار و ضبط آنچه مهم است یاد کنیم.

بدان - الهمك الله الحق - که درک تارة بر نفس مبیع واقع گردد و آن یا بر جمیع مبیع باشد یا بر بعضی و تارة بر حقی از حقوق مبیع واقع گردد و تارة بر وکیل و احیاناً بر اصیل و تمام این معانی در حجّت ذکر کردن بعد از آن به تطویل مؤدی باشد از عرف و عادت کتاب دور است. و طریق خلاص ازین مضیق آن است که برین نوع نویسند تا جمیع انواع جمع کرده باشد و آن این است که «بائع به عهده شد خلاص درکی را که واقع گردد علی ذلک المبیع أو بعضها أو علی حقّ من حقوقها ممّن کان و کیف کان و متی وُجد علی وجه یقتضیه الشرع المَطْهُر و علی رسم یوجبّه الحکم المقرّر». و از این قیود آنچه مشتری را بر عمارت خرج شده باطل نگردد. ۱۵۱/ر

#### الركن التاسع: فی ذکر اللواحق

بدان که اجازت غیر بر بیع یا ذکر حیل که بدان اسقاط شفعه کنند یا ضمان دیگری به خلاص درک یا ضمان زیادتی عمارت یا ذکر حکم حاکمی به صحت عقد و امثال این معانی از لواحق باشد. و لواحق را بعد از ذکر درک باید نوشت و مشکل‌ترین این قیود ضمان عبارت است که مشتری شاید که قریه‌ای بایر بخرد به صد دینار مثلاً و چون آب جاری کند به ده هزار قسمت کنند و آن روز مستحق ظاهر شود و چون مضمون از مجهول باشد ضمان ازو درست نیاید. پس خلاص ازین معنی و از آنچه در بعضی از اقوال ائمه درست نباشد بر آن است که ذکر کنند که حکم حاکمی از حکام اسلام، نافذ القضاء و الاحکام<sup>۳۱</sup> به صحت آن متصل شد. و از آنچه احوط و به صواب اقرب است آن است که بنویسد که: «بائع مشتری را اجازت داد تا هر چه خواهد در مبیع به نفس خود و مال خود و یا به توکیل و اذن او دیگری احداث کند و بائع ضامن [شد] هر نقصانی را که در مبیع به سبب نقص عمارت مشتری واقع شود. و همچنین ضامن شد که هر چه را که مشتری برین عمارت صرف کند از نفقه اجیر و استاد و آلات و ادوات عمارت روز استحقاق مثل آن را به

مشتری رد کند». و اگر مبیع کاریز باشد بنویسد که: «بائع ضامن<sup>۳۲</sup> شد که هر مالی که از روز بیع تا روز استحقاق غیر مشتری برین کاریز خرج کند بالغاً ما بلغ غرامت آن بکشد و از عهده آن بیرون آید و حکم حاکمی به صحت آن معنی متصل شد». و این رکن را تفریعات و زواید بسیار است. بلکه در هر رکنی ازین ارکان ازین معانی بسیار باشد. ذکر آن درین اوراق میسر و مسلّم نگردد.

آنچه مهم‌تر و بدین مختصر لائق‌تر بود اثبات کرد و به حقیقت مهارت درین صنعت به استظهار علم فقه حاصل آید. ۱۵۱/پ

#### الركن العاشر: فی الإشهاد والتاریخ

لفظ «إشهاد» نوشتن از لفظ «شهد علی ذلک» اولی‌تر است از بهر آنکه چون به إشهاد نباشد در بعضی اقوال علما شاهد از بهر اقامت شهادت متعین گردد. اما چون إشهاد کرده باشند به حکم نصّ قاطع ﴿و لا یأب الشهداء اذا ما دُعوا﴾ (بقره: ۲۸۲) کاتم شهادت در معرض خطاب ﴿فانه اثم قلبه﴾ (بقره: ۲۸۳) آمده باشد.

دیگر آنچه می‌نویسند که: «بر خود إشهاد کردند» اولی آنکه بنویسند که: «برین اقرار إشهاد کردند». و اگر برین جمله نویسند بهتر باشد. اما ذکر حال صحت و قیام عقل به طوع و غیر آن در قسم اول گذشته است، اعادت موجب ملالتست. اما فوائد تاریخ اکثر من آن یحصی است. باید که روشن نویسند و اعتبار تاریخ عرب را باشد و ماهها هلالی را و مجموع آن از ساعات و ایام جمعات و شهور و اعوام است. اما ساعات بعضی از قدما ذکر آن می‌کرده‌اند چنانکه «و ذلک وقت الظهر أو وقت العصر» و اکنون نمی‌نویسند و اول اصوب است. و از ذکر ایام البته ناگزیر باشد.

اما ذکر ماه مجمل نویسند؛ بلکه باید نوشت که: «یوم الجمعة السادس من محرم أو السابع أو التاسع». جمال‌الدین ابن مالک<sup>۳۳</sup> - رحمه الله - می‌گوید: چون غره ماه از وقت ظهور هلال اوست و آن در شب باشد ذکر تاریخ از شب کنند و روز تابع افتد و ذکر شب کردن و ترک روز گفتن ازین وجه باشد نه از راه تغلیب. و از اول شب تا پانزدهم بنویسند که: «و کتب لا وّل لیلة منه أو آخره<sup>۳۴</sup> أو مهله أو مستهله». و دیگر شب را بنویسند که: «لا وّل لیلة خلت منه ثم لیلتین خلتا ثم ثلاث خلون منه الی عشر

<sup>۳۲</sup> اصل: ضامن بائع.

<sup>۳۱</sup> اصل: الحکام.

<sup>۳۳</sup> جمال‌الدین ابن مالک (۶۰۰-۶۷۲ق): ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن مالک طائی جیبانی (جمال‌الدین) ادیب، شاعر، نحوی و لغوی. در جیان متولد شد و در دمشق درگذشت. نخست مالکی مذهب بود و سپس به مذهب شافعی گروید. رکن فرهنگ بزرگان اسلام و ایران، «محمد ابن مالک».

<sup>۳۴</sup> اصل: آخرته.

صیغه ایجاب چون «به تو فروختم»، و قبول چون «بخریدم» بی فصلی و تخلل کلامی اجنبی.  
 ۱۵۲/پ/ بدان که بیع باطل آن است که آن مبیع را لذاته بیع درست نباشد، کالخمیر و الخنزیر و الدم و الحرّ. و فاسد آنکه به صفت لاحق بیع او درست نباشد، کالعبد الآبق. درین صورت اگر قبض بدان لاحق شود بیع درست گردد به خلاف صورت اول و بیع وفارا حکم رهن باشد.

#### و حجت بیع این است:

این ذکری است که از وضوح حجت و ظهور ملکیت و ثبوت بینت بر اثبات راجح و بر یقین غالب است. منبئ از وقوع امری و منبئ بر حدوث شأنی، یعنی بخرید فلان از فلان از آنچه به حجج قاطعه و براهین واضحه و شهود عدول نمود که حقّ و ملک او بود و تا روز بیع مشارب تصرف او از قاذورات مداخلت غیر مصفی بود و مناهج تملک او از ممانعت و منازعت دیگری خالی و معرّی، جمله باغی که در نزهت ثانی ارم و در طیب مغارس بی نظیر عالم است در کشتزار قصبه فریوند که رشک‌نمای بلده طیبه بل خجلت‌فزای جنّت عالیه است، محدّد جهات او شرقاً فلان و جمله پنجاه استاخ آب از دو کاریز جنان و سپیداب که در این قصبه مذکوره جاری است و عبارت از آن هر دو قنات بهر دو آب باشد و در لطافت باکوثر در مجارات و با فرات در مبارات آید،

#### من امواه تصلُّ بها حصاها

صلیل الحلّی<sup>۳۷</sup> فی ایدی الغوانی<sup>۳۸</sup>  
 و هر استاخی به اصطلاح ارباب و تعیین و تقدیر اصحاب سه طاس باشد که مقدار وقوع آن میان ایشان معین است و معلوم، زمان انقضای هر طاسی فیما بینهم مقرر است و مفهوم، تعیین و تقدیری خالی از شوائب شک و تردد و علمی و تقدیری صافی از معایب تحیر و تبدل، بل اشتهر فی ما بین المقیمین شهرة زید فی کتب البحرین و اشتهار لا اسلم فی کتب، با هرچه بدین باغ نزهت‌افزای از اشجار و غیر اشجار مضاف باشد و هرچه بدین آب از سوهقات و آبار و مجاری و انهار معلوم الطول مقدراً لارض بالعلم الحقیقی لا بالتخمین و الفرض شرعاً و عرفاً منسوب است به بهایی معین معلوم معدود

ثم لاحدی عشرة خلّت الی خمس عشرة». بعد ازان بنویسند که: «لاربع عشرة بقیت الی تسع عشرة ثم لعشر بقین الی أن یقال لآخره أو سلخه أو انسلاخه».

اما چون این معانی جز فضلاً/۱۵۲/ و اهل ادب فهم نکنند، باید که بران جمله نویسد که مفهوم همه کس باشد و بعضی لفظ «کله» در تاریخ می‌نویسند تا بر جمیع ارکان صادر باشد از بهر آنکه شاید که بیع در محرّم باشد و قبض ثمن مثلاً در ربیع الأول، پس اشارت ذلک با تمام ارکان عائد نباشد. و اگر کتابت درین تاریخ باشد و بیع در زمانی دیگر لفظ «کله» بنویسند «و کتب ذلک فی محرّم فلان» بنویسند. و صلّی الله علی خیر خلقه محمد النبی الأمّی و آله الطّیبین الطّاهرین و اصحابه.

#### القسم الثانی: فی معرفة تلك الاحوال و صورة الدقائق

بدان که آنچه مهم کتابت است ازین احوال بر سه صنف منقسم است:

اول معاملات؛

ثانی موصلات و مفارقات؛

ثالث ما یتعلّق بالمشوبات؛

و در هر صنفی چند باب باشد برین ترتیب که یاد کنیم بعون الله و حسن توفیقه.

#### الصنف الاول: فی المعاملات و فیه ابواب

##### الباب الاول: فی البیع

[تعریفه]: بدان که بیع در شرع عبارت است از تملیک عینی غیر موصوف در ذمه یا تملیک منفعتی به عوضی مالی. اما «تملیک عینی<sup>۳۵</sup>» احتراز از اجارت «غیر موصوف در ذمه» احتراز از سلم «یا تملیک منفعتی» تا بیع حق ممرّ و مجرای آب داخل باشد «به عوضی مالی» تا هبه و صلّت<sup>۳۶</sup> و وقف خارج گردد.

ارکانه: عاقد، معقودعلیه، صیغت.

شرط عاقد، تکلیف یا تمیز است و باید که ولی آن عقد باشد اصالةً أو نیابةً.

شرط معقودعلیه، طهارت یا قبول طهارت و منتفع به باید که باشد و مملوک عاقد باشد و مقدور التسلیم و معلوم باشد.

<sup>۳۷</sup> اصل: الجلی.

<sup>۳۶</sup> اصل: ووصلت.

<sup>۳۵</sup> اصل: غیر.

<sup>۳۸</sup> بیتی از یکی از اشعار متنبی (د ۳۵۴ق) است با مطلع:

مغانی الشعب طیباً فی المغانی

بمَنزله الرّبیع من الرّمان

(شرح دیوان متنبی، بی تا، ۴: ۳۸۳)



۱۵۳/ از عدلی طلغم رایج به دار خراسان، مضروب مسکوک معلوم الضرب و المقدار غیر مشکوک‌الوزن و العیار،

### من فضة فض الهموم بربقها

یهدی السرور لقلب کل حزین<sup>۳۹</sup>  
المنقوش علی احدی صحیفتیہ اسامی الائمة الاثنی عشر و المكتوب علی الأخری القاب السلطان محمد<sup>۴۰</sup> - خلد الله ملكه - ما ترتم طائر علی شجر و فاح روض من نسیم السحر، مبلغه کذا دیناراً بائع مذکور مبیع مذکور محدود و مثنی معین را بفروخت و مشتری موصوف محدود معروف را بخرید.

کلمات ایجاب و قبول ایشان چون قطرات ابر نیشان متتابع بود و معانی «بعث» و «اشتریت» میان ایشان کفرسی الرهان متدارک و متلاحق. لفظ «بعث» چون تیغ قاطع مریخ مزیل ملک بائع، و کلمه «اشتریت» چون نظر مشتری مثبت ملک مشتری میان ایشان واقع گشت و بینهما بیعی که در لزوم چون متصلات و در ثبوت چون ثابتات بود حاصل آمد. انوار صحت از اشجار این عقد لائح بود و از اهیر ابرام و احکام از افنان احکام این بیع لامح و لامع. درین بیع وفا را مجال نی و برین عقد استثنا را قوت و قدرت اثبات الّا نه.

از هرچه مفسد بیع باشد چون عین الحیوة صافی است و به هرچه صحت بیع بر آن موقوف باشد چون سبب المثانی وافی. از درخت وجود با جود مشتری شکوفه فضه ریزان شده و پنجه با نجدت بائع چون سرپنجه درخت شکوفه دار با دراهم و دنانیر گشت.

هنگام جرّ بائع پنجه مشتری از جمع دراهم و لزوم آن چون پنجه چنار مفتوح ماند و کف شریف بائع از قبض دراهم معدوده چون منادای مفرد معرفه مضموم شد. فی الجملة دراهم معدودات که به قیمت عدل ثمن این محدودات بود در قبضه قدرت آورد و قدر قراضه باقی

ناگذاشته چون هاله محیط آن ماهرویان و چون داره شامل آفتاب‌رخان گشت و از ادای ثمن ذمت مشتری بری شد و از استیفای مجموع آن دست بائع نیز قوی و غنی گشت و مشتری چون ابر خیمه بر ۱۵۳/پ/ گلزار باغ و جویبار انهار زد و چون بلبل ترتم

### ابطحاء مكة هذا الّذی

أراه عیانا و هذا أنا<sup>۴۱</sup>  
آغاز نهاد و خواست که دعوی «ما اظن أن تبید هذه أبدا» (کهف: ۳۵) بر زبان آورد که ملهم عنایت ازلی تلقین «و لولا إذ دخلت جنتک قلت ما شاء الله» (کهف: ۳۹) فرا دل او داد. علی الجملة و التفصیل بی مزاحمت مانعی و ممانعت مزاحمی و مدافعت مشوشی و تشویش مدافعی بر ملک این ملک قادر گشت و بائع ضامن شد که اگر ناگاه ماه آن مبیع در ترب منع استحقاق غیری گرفتار آید و در عقده ذیب دعوی دیگری منخسف گردد، بر آن موجب که آفتاب ملک شریعت که هرگز از جاده مستقیم عرض و میلی نجوید حکم آن روشن گرداند، از عهده خلاص آن بیرون آید و حال آن بود که متعاقدان اطراف و اکناف باغ و انهار و آبار آب را در زمانی قریب بر نظر مبارک گذرانیده بودند و مشتری به نظر تبلیت<sup>۴۲</sup> قبول در مبیعات فرموده و قصه «فلما رأینا صغر الخیر الخیر»<sup>۴۳</sup>

### از بس که نگه کرد چپ و راست دلم

چپ داد بتان را و ترا خواست دلم<sup>۴۴</sup>  
بر زفان رانده و بعد از آنکه عقد این مبیعه استحکام تمام و ابرام و احکام کامل یافت چون نیران از اجتماع و چون سعدان از تحت الشعاع مجلس عقد قولاً و بدنا متفرق شدند و برین جمله جماعتی را که در عدالت بی عدیل و در طهارت و نظافت باطن و ظاهر بی نظیر بودند،

### کان ربک لم یخلق لحسنه<sup>۴۵</sup>

سواهم من جمیع الناس انسانا<sup>۴۶</sup>  
اشهاد کردند و ایشان نیز رجم شیاطین مبطلان این مبیعه

۳۹ مصراع دوم آن در شعری یکی از شاعران معاصر عرب بطرس کرامه (د ۱۲۶۷ق) دیده می‌شود که احتمالاً تضمین شده است:

دار بها طاف الصفاء فأصبحت تهدی السرور لقلب کل حزین

۴۰ سلطان محمد خدا بنده (حک: ۷۰۳-۷۱۳ق) هشتمین سلطان از سلاطین ایلخانی است.

۴۱ مطلع شعری از ابوبکر شبلی (د ۳۳۴ق) است (شبلی، ۱۳۸۶ق: ۱۲۵).<sup>۴۲</sup> در اصل بی نقطه است.

۴۳ مصراع دوم بیته از یکی از اشعار متنبی (د ۳۵۴ق) است:

وَ استکبر الأخبّار قَبْلَ لِقائِهِ فلما إلتقینا صغر الخیر الخیر

با مطلع:

أطاعن خیلاً مِن قوارسها الدهرُ وَ حیداً وَ ما قُولی کذا وَ مَعی الصبرُ

(شرح دیوان المتنبی، بی تا، ۲۵۲: ۲)

۴۴ شعری از نظامی. به نقل از دهخدا، ذیل مدخل «چپ دادن»، با اندکی اختلاف. ۴۵ در دیوان شاعر به صورت «لمسغبة» ضبط شده است.

۴۶ شعری از ابن نباته مصری (د ۷۶۸ق) است با مطلع

یا سید الوزراء العادلین لقد صیرت فی منزلی للجوع إحسانا

موضع وضع قواعد و بنای مبانی آن در قصبه خرم جاجرم که ثانی حرم محترم و ناسخ متفرجات ارم است اتفاق افتاده در محله معروف سروان که رشک‌نمای جنان و راحت‌فزای پیر و جوان است،

بهما ما شئت من دین و دنیا

و جیران تهاوا فی المعالی<sup>۵۰</sup>  
 اصحاب حدود آنکه ارباب خطوط و جدودند بدین ترتیب مقرر و برین تنسیق معین است: جهت مشرق ملاصق سرای سید فاضل محقق فلان‌الدین است، و ثانی متصل مجمع معالی فلان‌الدین، ثالث مقارن مقرب‌الوزراء فلان، رابع که جانب /۱۵۴/ پ/ قبله است و ممر عام است و درش که قبله‌گاه خاص و عام بوده و هست از آنجا گشاده می‌شود. این سرای محدود با جملگی حدود و همگی حقوق ممانعت منها شرعاً و ینسب إليها عرفاً علواً و سفلاً داخلاً و خارجاً مشتری مذکور بخرد و باین موصوف بفروخت. خریدنی که در جمع **صحت** و ضبط شرائط و حفظ ارکان بیع به نعت و سمت «لایغادر صغیره و لاکبیره الا احصاها» (کهف: ۴۹) منوع و موسوم است و فروختنی که در ازاله ملک بائع چون عشق عاشق مزیل تعلقات نالایق و دافع تملکات ناموافق بود، کلمه ایجاب با لفظه قبول کالاف مع اللام اعتناق و التزام نمود و مخلب شاهین شیرشکار «اشتریت قراتغوء» دعوت «بعث» از کف شریف بائع چنان درر بود که دیده باز بلندپرواز از رؤیت آن عاجز و از ادراک آن قاصر ماند. مبیعه آن قاذورات لایجوز و لایصح چون سینة عارفان سوخته از تکلفات ریا خالی و بوستان سرای بیع و شری به انواع و ازاهیر جواز و اصناف ریاحین صحت و نفاذ چون جنه‌المأوی حالی. در میدان مبیعه فرسان رهان قصب‌السبق انداخته و قضیه ایجابیه از بهر نفی وثیقه و مواعده و سلب عدول از طریق غرور و مثلوثه<sup>۵۱</sup> سلب سالبه پوشیده. عجب قضیه‌ای که با مشتری چهره از نقاب ایجاب می‌گشاید و در نظر بائع سلب می‌پوشد و از غیر طریق بیع و شری عدول می‌نماید و در تحصیل تملیک مشتری هیچ دقیقه جزوی و کلی اهمال نمی‌کند. مشتری نیز چنانکه راه شریعت است و حکم یارغو به رسم ثمن این مسکن و عادت **آنروز** مبلغ کذا عدلی دوازده امامی اعنی:

را ابراج افلاک این قباله به نجوم خطوط خود مزین گردانیدند و حکم حاکمی از احکام اسلام، نافذ القضاء و الأحکام مهر «لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه» (فصلت: ۴۲) بر جمیع ابواب این وثیقه ثبت فرمود. کلّ ذلك عن طیب‌النفس و قره‌اعین و ثبات عزایم و صحّت عقود و طلاق اوجه و ذلاقت السن یعنی لب‌های متعاقدان از خوش‌دلی چون غنچه از نسیم سحری خندان بود و گل دل ایشان چون دل گل بوستان تازه و نازان. و ذلك کله من الاول الی الآخر فی آخر ربیع الاول لسنة اربع عشر /۱۵۴/ و سبعمائة هجرية نبوية كتب الخطوط برضا البائع و المشتري محمد بن علی الناموس الخواری.

### حجت سرای

این ذکری است که در وضوح بینت با براهین عقلیه مبارات می‌نماید و در ظهور حجت با دلایل ضروریّه مجارات می‌کند؛ مشتمل بر بیان آنکه بخرد فلان از صدر پسندیده‌اخلاق، کریم خوراسان و عراق، جامع اصول مروت، حاوی حقایق فتوت، منشی رسائل شهامت، محرر دفاتر کرامت، فلان‌الدین از آنچه به طریق ارث ابا عن جد بدو منتقل گشته بود و دست زید و عمرو از دامن تملک او کوتاه‌تر از شب وصال و زیارت خیال شده، جملگی سرائی که سروران ایام و گردن‌کشان انام در بیع و شرای آن سرای سراندازی‌ها کرده‌اند و گردن‌شکنی‌ها نموده و یک لحظه در ظلال سکوف آن وقوفشان دست نداده و با وجود آن که دائم به زبان حال گفته با زمره زوار صریح در او

مرحبا بر مگنر خواجه فرود آی و در آی<sup>۴۷</sup>

یک ساعت در جوار او قرارشان ممکن نبوده. حاصل الامر آنکه از لطافت هوا و طراوت فنا و نطافت بُنا، بناء بنا بدین طریقه ادا می‌کند که

اذا بنی الناس فی دنیاک دورهم

بنیت فی دارک العلیاء دنیاها<sup>۴۸</sup>

ناظران قواعد و جدران و تفرج‌کنان ابواب و ایوان آن نیز سریان که

جایی رسیده‌ای که نیند محیط تو

گر سوی چرخ برشود اندیشه سال‌ها

روزی که روزگار بنای تو می‌نهاد

ناهید رودها زد و اندیشه فال‌ها<sup>۴۹</sup>

<sup>۴۷</sup> انوری، ۱۳۷۲، ۱: ۴۴۴. <sup>۴۸</sup> بی‌بی است از قصیده شیخ ابی‌الحسن صاحب‌البرید، پسر عمه صاحب بن عباد (ثعالبی، ۱۳۶۶، ۳: ۲۰۴).

<sup>۴۹</sup> شعری در مرزبان‌نامه وراوینی (۱۳۶۳: ۱۱۷) است. <sup>۵۰</sup> شاعر آن پیدا نشد. <sup>۵۱</sup> اصل: مشوبه (حرف سوم بی نقطه).

المرتضى والمجتبى و صنوه

ذاک الشهید و هو کالصبح اشتهر

و بعده السجاده و الباقر تُسم

م الصادق الصدوق فی کل مقر

و بعده کاظم یتلوه الرضی

و هو الرضی بمقتضى سر القدر

تُسم التقى و النقی و الزکی

و الحجّة القائم و هو المنتظر<sup>۵۲</sup>

المضروب المسکوک فی زمان السلطان العادل، ظل الله

فی الارض، ناصر العباد، حافظ البلاد، غیاث الدنیا والدین،

اولجایتو سلطان محمد – دام عمره –

تا بود با یک تن حاضر خطاب

در زبان پارسی هرجای تو

۱۵۵/ر/ پادشاه کامیاب کامران

باد سلطان جهان اولجایتو<sup>۵۲</sup>

مجموع این ثمن که به قیمت عدل مقومان این وطن

بهای آن مسکن بود بائع مذکور در قبض آورد و مشتری

نیز بعد ما که مبانى و جدران و ابواب و ایوان آن قبل البیع

به زمانى قریب منظور نظر مبارک گشته بود و از سر طبیعت

که در طینت او مجبول است بر زفان رانده،

الایاد أن لا یدخلک حزن

و لا یقدر بساحتک الزمان<sup>۵۲</sup>

در صدر ایوان چون ماه در سرطان و مشتری در حوت

و زهره در میزان متمکن شد و بائع او بهر تسکین دل

مشتری ضامن شد. اگر ناگاه صرصر دعاوی شرعی قصد

تزلزل قواعد و مبانى او کند و تا از مزاحمت استحقاق

غیری تمایل و تداعی در ارکان آن ظاهر گردد بر آن موجب

که بانى مبانى دین اسلامى تدارک و تلافی آن فرموده

است، بی تکاسل و توانی از عهده بیرون آید و چون عقد

مبايعه سرای چون عقد منتظم جوزا انتظام تمام یافت،

بائع و مشتری که چون فرقدان در مجلس بیع مجتمع

بودند، مشتری با تملک دار و بائع با قبض دینار

بنات النعش وار از یکدیگر پراکنده گشتند و از بهر دفع

تنازع عاقدان جماعتی را که اصحاب قول مقبول و

معتقدان مذهب منصوراند ایشهاد کردند که بعدالیوم بائع

چون عامل ابعد کاقالا و رضی العاقدان از عمل درین دار

دور باشد و مشتری بر موجب فرمان شرع عامل گردد و

عامل معنوی یعنی ارادت قلبی بائع و عدم عوامل ظاهر

یعنی مکره و مجبر هر نزاعی و عدم رضایی که در تصور آید

از خاطر بائع مرفوع گردانید و حاکم شرع مطهر نیز مشتری

را در رفع و خفض تواعد نصب کرد تا بر وفق مشیت و حسب

ارادت خود آنچه خواهد می کند. و ذلك فی تاریخ کذا.

### الباب الثانی: فی السلم

۱۵۵/پ/ تعریفه: سلم در شرع محمدی – صلی الله علیه

و سلم – عبارت باشد از عقدی که صادر گردد بر معینی

موصوف در ذمه غیر مشارالیه. اما قید «معین» از آن است

تا آنچه مسلم فيه معین نباشد خارج گردد. چنانکه «صد من میوه

تا یک ماه به تو فروختم» که این درست نباشد و قید

«موصوف در ذمه» از آن تا سلم در حال خارج گردد که این

درست نیست، خلافاً للشافعی – رحمة الله علیه –

و قید «غیر مشارالیه» آن است تا از آنچه مسلم فيه را به

مشارالیه اضافه کنند خارج گردد، چنانکه «صد من

زردآلو ازین درخت».

ارکانه: ارکان سلم چهار است: اول مسلم، ثانی

مسلم الیه، ثالث مسلم فيه، رابع صیغه.

اول و ثانی را شرط همان است که بائع و مشتری را و

در باب بیع گفته آمد.

ثالث را که مسلم فيه است شش شرط باشد تا سلم در

او درست آید:

– اول مسلم فيه باید که دینی باشد در ذمه و غیر

مشارالیه باشد، چنانکه گذشت.

– دوم باید که روز عقد تا وقت حلول اجل مضروب باشد

و نزدیک امام شافعی – رحمة الله علیه – باید که عندالمحل

موجود باشد و اگر روز عقد موجود نباشد هم جائز باشد.

– سوم باید که مسلم فيه معلوم الوصف باشد چنانکه

«ابریشم نیکو یا رسمی» و غیر آن.

– چهارم باید که معلوم المقدار باشد.

– پنجم باید که مکان تسلیم نیز معلوم باشد. اگر در

حمل مسلم فيه مؤنتی باشد.

– ششم باید که مؤجل معلوم باشد به زمانی و وقتی

که معلوم شرعی باشد و چون آن شرائط معلوم شد باید

که رأس المال نیز معین و معلوم المقدار باشد و در

مجلس سلم قبض کنند. فی الجملة در هر چیز که ضبط

صفت او ممکن باشد و معرفت مقدار او میسر گردد،

سلم روا باشد.

رابع صیغه، آن نیز همان ایجاب و قبول است و به لفظ

بیع و شری منعقد گردد.

### و حجت سلم این است:

ثالث باید که عند حلول الحق قابل البیع باشد و مقبوض مرتهن باشد و نزدیک امام شافعی رهن دین به دین درست نباشد.

رابع را دو شرط باشد: باید که مرهون به دین باشد تا رهن از عواری و ودائع و امانات درست نباشد و باید که این دین لازم باشد تا رهن به درک درست نباشد و بر مذهب امام شافعی - رحمه الله - باید که آن دین در حال عقد ثابت باشد تا اگر کسی گوید که «این سرای را به هزار دینار که به من دهی رهن کردم» درست نباشد.

خامس که صیغت است همان ایجاب و قبول باشد، چنانکه راهن گوید: «این سرای را به یک هزار دینار به تو رهن کردم» و مرتهن گوید: «رهن گرفتم یا قبول کردم».

### و حجت رهن این است:

این ذکری است مشتمل بر بیان آنکه بلبل زبان فلان الدین در گلزار اقرار بی خار و خاشاک انکار چنین سراپید که مبلغ یک هزار دینار عدلی دوازده امامی فلان الدین را بر ذمه او لازم و ثابت و واجب است حقی لازم مسجل و دینی ثابت مؤجل. از تاریخ این حجت تا مدت انقراض یک سال هلالی و به تمامی این مبلغ مال مذکور رهن کرد جمله باغی در کشتزار قصبه سبزوار که ﴿جَنَاتٍ تجری من تحتها الانهار﴾ (بقره: ۲۵) خدمت جناب حیات بخش او کند و مرغان خوش رفتار لیل و نهار در سر و چهار بر آفرینش آن دیار و تزیین جنان انجاد و اغوار به اصناف ریاحین و انواع انوار حمد و ثناء حضرت عزت پروردگار گوید.

جهات اربعه او که چون عناصر معروف و اخلاط بدن انسان موصوف است، اول شمالش حسن شمائل از جوار دار سید احرار فلان الدین می گیرد، و دوم جنوبش در جنب بوستان سرای فلان مجاور می شود، چون شرق بر گذر فرق امم و ممر طوایف بنی آدم است. جملگی آن باغ با حقوق داخله و خارجه و مضافات و منسوبات از اشجار مثمره و غیر مثمره و حصه آب از قنات فلان بدین مبلغ مال مذکور راهن موصوف رهن کرد و مرتهن معروف رهن گرفت و ایجاب و قبول که در باب رهن منظور / ۱۵۷ر / نظر فقها است مضبوط بود و قبض و تسلیم بران وجه که محکوم حکم علما باشد محفوظ است. در انتفاع از ارتفاع بی لزوم عوض یا اجرت مثلی،

این ذکری است ناطق به ذکر حال آنکه بخیرید فلان در حالتی که به انوار عقل خود در ظلمات اقرار و انکار از عثار آمن بود و به قوت صحت بدن در مجاری اموال از تعرض اغیار سالم. از عقل کامل عقال بر او ابد انکار / ۱۵۶ر / و هواجس خواطر بسته و از صحت شامل قید محجوری و جوامع ممنوعی از دست و پای تصرفات خود گشاده از فلان و فلانی در زمانی که اوان تصرفات معتدّه و هنگام تبرعات معتدّره او بود. هیچ طاعن را بر افعال او مجال وقیعت نبوده و هیچ معترض بر اقوال و اعمال او بهانه لیم و لا در خاطر نیامده. مقدار ۵۳ پنجاه من ابریشم نیکوروی تازه بیهقی که در قصبه فریوند تسلیم بائع مذکور کند به مبلغ پانصد دینار عدلی اثنی عشری خرید ۵۴ که در مجلس عقد بی تخلل اجنبی و تخلف قولی و فعلی اداء کرد و آنچه شرائط و ارکان صحت سلم باشد موجود بود و هر چه از منتجات و مولدات افساد و ابطال باشد معدوم. ۵۵ ایجاب و قبولشان چون علت و معلول و صلت و موصول متقارب و متلاصق تا چون تتابع انفاس و تلاحق افراس متتابع و متلاحق و صدور این مجموع از ایشان چون صبح مستطیر به معلن «من الصغیر و الکبیر» و مشهد «من الجلیل و الحقیق» و محضر «من الغنی و الفقیر» بود و برین جمله از بیع و سلم و اداء ثمن و تعین من دیگران را همچو من ایشهاد کردند و درین معنی گردن هر دو تن به طوق طوع مطوق است و نسخ این قبالة به تصدیق ایشان محقق و مصدق شد. و ذلك فی...]

### الباب الثالث: فی الرهن

تعریفه: رهن در شریعت عبارت است از محبوس گردانیدن چیزی که مملوک باشد به حقی که استیفاء آن حق از آن محبوس ممکن باشد. اما قید «مملوک» از آن است تا رهن آزاد و مدبر و ام ولد و مکاتب و مملوک غیری به غیر اذن او خارج گردد. اما قید «رهن به حقی» تا رهن به سبب دین داخل شود. اما قید ثالث تا رهنی که به حدود و قصاص کرده باشند خارج گردد.

ارکانه: ارکان رهن پنج است: راهن، مرتهن، مرهون، مرهون به، صیغه.

اول و ثانی / ۱۵۶پ / را شرائط مشتری و بائع است.

۵۳ اصل: مبلغ. این کلمه در حاشیه به «مقدار» تصحیح شده است.

۵۴ اصل: خرید اثنی عشری.

اباحتی شرعی حاصل آمد و برین جمله دقیقه، طوع و رغبت و باقی شرائط از ثبات عقل سلیم و وجود صحت کامله و نفاذ تبرعات شرعی و جواز تصرفات معتبره موجود بود. جمعی نیز از عقلاء کامل جهت دفع شاه‌مات انکار این کار فرزین بند ایشهاد چنان استوار گردانیدند که جز به قائم در اداء مال و انفکاک رهن گشاده نگردد و ازین منصوبه جز بدان حيله خلاص صورت نیندد. و ذلک فی اوائل فلان تاریخ.

#### الباب الرابع: فی الشفعة

تعریفه: شفعه عبارت از تملک عقاری است بر مشتری آن شیء به مانند بهائی که مشتری داده است.

ارکانه: و او را چهار رکن باشد. اول اخذ، و او را پنج شرط است:

اول باید که بعد از بیع طلبد، که پیش از بیع شفعه نرسد. دوم باید که بر فور طلب دارد، چه اگر تأخیر کند حق شفعه باطل گردد.

سوم باید که آن طلب به یکی ازین سه معنی باشد: یا در مبیع شریک باشد، یا در حق مبیع چنانکه به واسطه ممر شفعه خواهد یا جار ملاصق باشد.

چهارم باید که به مثل ثمن طلبد نه اقل از آنچه مشتری داده باشد.

پنجم باید که قبل السلام در کلام شروع کند. رکن ثانی مأخوذ، باید که عقاری باشد که به عوضی برو مالک شده باشند.

رکن ثالث که مأخوذ منه است، باید که ملک او مستفاد به عوض باشد و لازم و متأخر از ملک شفیع افتد. رکن رابع که صیغه است، مراد ازان طلب باشد در مجلس علم و ایشهاد عند العقار.

#### و حجت شفعه این است:

عندلیب ناطقه خوش نوای مفخرالزکیاء، سیدالامثال و التجار، فلان الدین از قفص دهان به کاخ صماخ جماعت

مستمعان الحان اقرار چنان رسانید که به حق / ۱۵۷ پ/ جوار که دار مرا با سایه فلان است و او آن سرای را به مبلغ صد دینار به مفخر احرار فلان فروخته است. بی توقعی فعلی و تأخیری قولی طلب شفعه کردم. چنانکه هیچ کلمه برین طلب سبقت نگرفت و هیچ فعل برین قول مبادرت ننمود. بلکه جارحه ناطقه چنان از مکمن کام آهنگ شکار تیز رفتار شفعه کرد که به اقل من طرفه العین سرگیری مطلوب و گردن شکنی مقصود کرده بود و هنوز بر قرار در طلب ساعی و شرائط صحت شفعه را راعی است تا میسر آمال «من طلب شیئاً و جدّ و جدّ»<sup>۵۶</sup> و مبشر اقبال «و من قرع باباً و لَجَّ و لَجَّ»<sup>۵۷</sup> بشارت با مسرت «بشراک قد انجز الاقبال ما وعدا»<sup>۵۸</sup> به گوش هوش او رساند و مقالید ابواب دار کما یشاء و یختار در قبضه قدرت او نهد و برین جمله جماعتی را که جمله ابنای صدق و حفظه اخبار حق اند ایشهاد کرد.

#### الباب الخامس: فی المضاربة

تعریفه: مضاربه عبارت از تسلیم کردن مال است به غیری تا بدان مال تجارت کند و ربح میان ایشان مشاع باشد که اگر ربح رب المال را باشد بضاعت بود و اگر عامل را باشد قرض گویند.

ارکانه: و آن را پنج رکن است:

اول عاقدان. شرائط ایشان اهلیت توکیل و توکل است. دوم رأس المال است. و آن باید که نقد و معلوم القدر و معین باشد و تسلیم عامل که بی مزاحمت تصرف و ید مالک. سوم صیغه چون ایجاب «ضاربتک علی أن لک من الربح النصف» مثلاً، و قبول چون «قبلت».

چهارم عمل عامل است. و آن باید که تجارت باشد یا لواحق او تا در حرف و صناعات درست نباشد و رب المال باید که در تجارت اجازت دهد و عامل باید که از مکان تعیین رب المال تجاوز نکند.

پنجم ربح است. و آن باید که مشاع باشد و مقدر نباشد چون / ۱۵۸ ر/ صد دینار، و جزء مشروط معلوم باشد چون نصف و ثلث.

<sup>۵۶</sup> از امثال مشهور عربی است (علوی یمنی، ۱۴۲۳ق، ۲: ۱۸۹) که به صورت‌های دیگر نیز مانند «من طلب شیئاً و جدّه» (خوارزمی، ۱۴۲۴ق: ۱۳۳) آمده است.

<sup>۵۷</sup> ادامه عبارت قبلی است. نک: پانویس ۵۶.

<sup>۵۸</sup> مصرع دوم این شعر در اشعار شاعران به کار رفته است و احتمالاً ضرب‌المثل است؛ از جمله در شعر عبداللطیف صیرفی (د ۱۳۲۲ق):

أستغفر الله ما معنی مقالتهم      بشری فقد أنجز الاقبال ما وعدا

و نیز در شعر احمد القوصی (د ۱۳۳۴ق):

بشری فقد أنجز الاقبال ما وعدا      و کوب المجد فی افق الملاصدا



و معلوم‌الجنس و الوصف و القدر و المدة باشد و حصول منفعت راجع با مستأجر باشد و متضمن استیفاء غیر نباشد.

#### و حجت اجارت این است:

این ذکر جامع عقدی است از عقود شرعی و حاکی امری از امور واقعی، مشتمل بر بیان آنکه اجارت کرد فلان از فلان جمله سرایی در قصبه مزینان که در طیبیت محلات و نوازهت متفرجات مشابه روضات جنات است. حدود آن معین و حقوق آن مبین. اول ملاصق فلان و ثانی ملتزق بوستان فلان و ثالث متصل فلان و رابع پیوسته فلان با جملگی حدود و حقوق و توابع و لواحق مضافات و منسوبات داخل و خارج، مدت یک سال به تمام و کمال، ابتداء آن غرة ماه مبارک رمضان و انتهاء او سلخ شعبان به مبلغ دوازده دینار عدلی دوازده امامی. اجارتی چنانکه شریعت به صحت آن اجازت داده است. ایحاث ایجاب به تمام و کمال مرعی بود و مسائل منقول قبول مروی. مقرر چنان است که هر بار که دست تقدیر شکل مدور ماه منیر را «کالعرجون القدیم» (یس: ۳۹) منحنی گرداند و سپر زرین آفتاب حجاب از پیش چهره او بردارد و بعد از اجتماع و تواری او تحت الشعاع چون ابروی نگاران بر افق آسمان تابان گردد، بر عدد ثریا ثاقبات عدلیات بر کف مکرری مذکور پیران گرداند. مکرری نیز بی اگر و مگری که بی حیل و مگری باشد<sup>۵۹</sup> دار مکررات را که به کرات و مراتب ذکر آن مکرر شده است تسلیم مستأجر کرد تا حاکم سکون و اسکان و عتران<sup>۶۰</sup> او باشد؛ تسلیمی چون دل بی دلان از علائق و موانع صحت خالی و چون ظاهر صوفیان و باطن عارفان به کسوت صحت و لباس جواز/۱۵۹/ حالی. و برین جمله با رضایی کامل و طوعی شامل و صحتی تمام و عقلی بر دوام جماعتی را از خیار انام و کبار ایام ایشهاد و اعلام کردند. و ذلک کله فی.

#### الباب السابع: فی الحوالة

تعریفه: حوالت در شریعت عبارت است از بدل<sup>۶۱</sup> کردن دینی به دینی. ارکانه: ارکان آن چون ارکان ایمان پنج است: صیغت، محیل، محال علیه، محتال، محال به. اما اول همان ایجاب و قبول گذشته است.

#### حجت مضاربه

این کتابی است بر ضربی از انواع معاملات حاوی و بر نوعی از اصناف تجارات جاری، مشتمل بر آنکه اقرار کرد و اعتراف آورد فلان الدین در حالتی که کمال عقل او به معاونت صحت مزاج در اموری که برو واقع می‌شد — کما یجب و ینبغی — تدبیری کافی و اندیشه‌ای شافی می‌فرمود و سائس شرع زمام مراد حلّ و عقد و بسط و قبض و ابرام و نقض در کف کفایت و قبضه ارادت او نهاده بود و از هیچ وجه برو جهدی و از هیچ باب برو منعی نبود. بران جمله که مبلغ کذا عدلی یعنی نقره مضروب مسکوک چون دل او از غش و خیانت پاک و خالی و چون ضمیر او از کدورات مس و غیر آن پالوده و صافی، فلان الدین بر سبیل مضاربه در محلی به تمام و کمال نقد تسلیم او کرد؛ تسلیمی بی مزاحمت شرط یدی و ممانعت مراجعتی تا عامل رب مال از انواع تجارات آنچه خواهد کند و به هر جا که مرغ دلش پرواز کند برآ و بحراً سفر کند. آنچه داند می‌خرد و آنچه می‌خواهد می‌فروشد. اگر از فیضان فیض فضل نامتناهی الهی به حکم نصّ مبرم و حکم محکم «والله یرزق من یشاء بغیر حساب» (بقره: ۲۱۲) ربی روزی باشد بینهما به انصاف از راه انصاف مقسوم گردد و اگر تندباد قهر قهاری از کنج تقدیر «یسط الرزق لمن یشاء و یقدر» (رعد: ۲۶) در وزیدن آید، بران جمله که مقدران شریعت تقدیر آن کنند و مقرران فتوی تقدیر آن نمایند، مقدر و مقدر باشد و بینهما ایجاب و قبولی که شرع ایجاب کرده است و عقل قبول فرموده موجود بود و برین جمله در ایشهاد مفتوح گردانیدند و ضمن کتاب برین باب ختم کرد.

#### الباب السادس: فی الاجارة

تعریفه: اجارت در اصطلاح شریعت عبارت از تملیک شفعت باشد در مدتی از زمان به عوضی مالی. ارکانه: ارکان او چون ارکان جهان ۱۵۸/پ/ و اخلاط بدن انسان چهار است: آجر و مستأجر، صیغه و معقود علیه. اول و ثانی را شرائط اهلیت است، چنانکه گذشت. ثالث که صیغه است همان ایجاب «آجرتک» و قبول «قبلت» باشد. رابع که منفعت است، باید که متقوم و مقدورالتسلیم

<sup>۶۱</sup> اصل: بدل.

<sup>۶۰</sup> در اصل بی نقطه.

<sup>۵۹</sup> اصل: نباشد.

ثانی و ثالث و رابع را شرائط اهلیت است و رضا [ی] هر سه شرط است و نزدیک امام شافعی - رحمه الله - رضای محال علیه شرط نباشد. خامس باید که مجانس آن چیز باشد که بر محال علیه ثابت است در قدر و جنس و صفت لازم باشد. یا مصیر او به لزوم باشد، به خلاف تخوم کتاب (۴) که دران حواله جاری نیست.

#### حجت حواله این است:

این ذکری است مبین امری شرعی و مقرر حالی عرفی، تعبیر می کند از آنکه اقرار کرد فلان، اقراری که در ثبوت صحّت او اصحاب مذاهب مختلفه و ارباب عقائد متفاوته کید واحده گشته اند و هر خلافتی که در مسائل دیگر دانسته اند درین باب برداشته اند و سینه ها از تخالف و تضاد پرداخته در معنی آنکه بی حيله حواله کرد فلان را بر فلان، مبلغ صد دینار عدلی که آن مبلغ مال مذکور این محیل را بر محال علیه بی تفاوتی جنسی و تباینی نوعی و تمایزی وصفی ثابت و لازم بود و رضای هر سه شخص درین معنی حاصل و قبول محال علیه این حواله را متیقن شده و اتصال حکم حاکمی بدین معنی مبین گشته. إشهد گواه بی شائبه اکراه موجود بود و حال صحّت بدن و مشاهده<sup>۶۲</sup> در هر فن به مشاهده معین. و ذلک کله فی.

#### الباب الثامن: فی الکفالة

۱۵۹/ب/ تعریفه: کفالت عبارت است از التزام احضار شخصی یا التزام دینی و میان ضمان و کفالت فرقی نباشد و در کتاب «النیقة فی الوثیقة» آورده است که نزدیک امام اعلم شافعی - رحمه الله علیه - کفالت مخصوص باشد به اموال و ضمان به ابدان.

[ارکانه]: بدان که کفالت نفس را چهار رکن باشد: کفیل، مکفول عنه، مکفول له، صیغه. اول را شرط اهلیت است.

ثانی باید که حضور او واجب باشد به حق آدمی تا کفالت به حدود که حقوق الله است جائز نباشد.

ثالث باید که کفالت به رضای او باشد.

رابع ایجاب باشد و کفالت مال را پنج رکن باشد:

اول کفیل و مکفول عنه و مکفول له و مکفول به و صیغه.

اول و ثانی را شرط گذشت.

ثالث را شرط رضاست.

رابع باید که دینی باشد لازم و معلّق به مطلق شرط نباشد. خامس به عطفی باید که مشعر باشد به التزام «تضمنت» أو «الی» أو «علی» أو «التزمت» أو «أنا به زعیم أو قبیل».

#### و حجت کفالت این است:

این ذکریست دلالت کننده بر امری مهم و اشارت کننده به همی ملّم. جلیه الامر آنکه فلان الدین که در مضمار مردی و مردمی گوی سبقت از خم چوگان اقران ربوده است و قصه فتوت و داستان مروّت حاتم طی کرده، اقرار کرد بر آنکه کفیل شد مر نفس فلان را که مدت دو ماه را از تاریخ این حجت او را به مجلس قضاء قصبة فریوند حاضر گرداند و رضای مکفول له و اذن مکفول عنه بی هیچ شکّی و تردّدی حاصل بود و در وجود باقی شرائط و ارکان کفالة کوجود الامر الدائر هیچ شائبه انکاری و معرّه اعتراضی نه. کفالتی که آفتاب صحّت او از سمت اعتدال تابان است و ضمانی که ماه تابان جواز او از برج شرف درفشان و نجم ثاقب نافذ نفاذ او از بهر کتابت شهادت جنبان. ذلک فی<sup>۶۳</sup> اوسط شعبان سنة عشر [و] سبعمائة.

#### الباب التاسع: فی الوکالة

۱۶۰/ار/ تعریفه: وکالت در شریعت عبارتست از تفویض بعضی از تصرّفات شرعیّه به غیری.

ارکانه: و ارکان آن چهار است: موکّل، وکیل، موکّل فیه، صیغه. اول را شرط آنست که مالک تصرّف و ملتزم احکام باشد. فحینئذ توکیل صبی و معجون درست نباشد. ثالث را شرط آنست که قابل نیابت باشد و در طاعات بدنیّه چون صوم و صلوة توکیل روا نباشد و نیز باید که<sup>۶۴</sup> موکّل باشد تا اگر توکیل کند به بیع بنده ای که بعد ازین بخواهد خرید درست نباشد. و دیگر باید که مضبوط الجنس و الصّفه أو معین الجنس و مبلغ الثمن باشد. رابع ایجاب فحسب است «کوکلت» و «أذنت لک» أو «أنت وکیلی» أو «فوضت الیک».

#### و حجت وکالت این است:

این ذکر معرف امریست که از مکن عالم ذهنی روی به فضای صحرای خارجی آورده است و اکنون از دست تعدّیات سهو و نسیان چون مظلومان به لباس قرطاس

۶۳ اصل: فی ذلک.

۶۲ اصل: + ل (۴).

۶۴ در اینجا در حاشیه چیزی نوشته شده که در عکس خوانا نیست.

و صبیّ درست نباشد.

ثانی را شرط قبولیت بیع و امکان تسلیم است.

ثالث ایجاب و قبول است «کوهبت» و «قبلت».

رابع را شرط اهلیت تملک است ولو مالاً و باید که در مجلس قبض کند و معینی باشد تا اگر شخصی چیزی به دو کس بخشد درست نباشد.

حجّت هبه این است:

این ذکری است که از مطاوی او نشر کرم «و انّ للکرام یسراً یتّم نفحاته» به مشام اهل ایام می‌رسد و از فحای او فوائح طیب عرق و طهارت محتد ادراک کرده می‌شود. مفسّر مقرر آنکه از سر رغبتی بی‌ندامت و ارادتی بی‌منقصت و مشیتی بی‌علت و از غایت کرم بی‌اشتباه و انعام و اکرام بی‌اکراه تملیک کرد فلان‌الدین - دام تمکینه - فلان را جمله کرمی که از سر کرمی که در جبلت پاک او مجبول است در کشتزار قصبه فریوند نشانده است حدود آن بدین ترتیب محدود است: اول الی الآخر. بعد ما که بیخ محبت او از زمین دل برآورد / ۱۶۱/ و شاخ تعلقات او از فضای سینه بر دیده گردانید، تملیک متهب مذکور کرد تا به جایی که در شرع به صحت موصوف است و قبولی که در سنت به جواز معروف، گوئیا دو لفظ «وهبت» و «قبلت» علت و معلول و دلیل و مدلول بودند که بی تأخیر زمانی و توقف خارجی در یک زمان به صحرای ظهور نزول کردند و چون کأس کرم واهب ممتلی بود و فیضان فضل او فائض و جاری، ناچار متهب را به قبض موهوب اجازت فرمود. بلکه چون مفتاح باب کرم در کف شریف واهب است مفتاح باب کرم در پنجه متهب نهاد. جواز تبرّع واهب و اهلیت تملک متهب چون قابلیت بیع را امکان تسلیم موهوب معقول و محسوس بود و چون حاضران مجلس اجتماع این شرایط مشاهده کردند، پیش از تفرّق این اتصال، دفع الم انکار را به رسم و رقم شهادت پیش از قیام قیام نمودند و از بهر اتمام و استحکام این اکرام حکم حاکمی از احکام اسلام نافذالقضاء و الاحکام

مکنسی شده و دائماً به زفان فصیح و بیان صریح بیان اقرار صحیح مفخرالقبائل و العشائر فلان‌الدین می‌کند. یعنی اقرار کرد و اعتراف نمود که از سر خبرتی کافی و فکری شافی و عقلی کامل و صحتی شامل<sup>۶۵</sup> وکیل گردانیدم فلان‌الدین را به فروختن باغ فلان که در کشتزار خوار<sup>۶۶</sup> در محله فلان سرآب جویبار<sup>۶۷</sup> قرار گرفته است. محدود به حدود اربعه و موصوف به حقوق معینه. اول حدود الی الآخر به بهائی که قیمت عدل این روز است تا به هر که خواهد بفروشد و ثمن این هرگاه که مصلحت داند بستاند. توکیلی و تفویضی که وکیل در سرای<sup>۶۸</sup> شریعت آن، پروانه «صحّ ذلک» فرموده است و بابت صاحب ولایتی «اتبعونی» (آل عمران: ۳۱) به نفاذ آن، جواز «یجوز هذا و ليعتمد ذلک» نوشته. هرچند از قبیل وکیل شرط کردن قبول مقبول نیست، اما به کفایت این مهم چنانکه از کفایت او آید و از شهامت او سزد چنان قیام نمود که هر عضوی از او بیان «فرمان برمت جاننا بنشینم و برخیزم»<sup>۶۹</sup> می‌کرد و از حرکات و سکنات او زمزمه / ۱۶۰/ «فأهلاً بما تهوی و سهلاً بما ترضی» استماع می‌افتاد و موکل نیز از سر ذوقی بیرون از قیاس و هزتی افزون از احساس ترانه «وکلّت به من هو حسبی و کفّی» می‌سرایید و از صریر قلم خوش‌نغم حاکم دین نبوی نغم غم‌گداز «کتاب الرضا اهلاً و سهلاً و مرحباً» استماع افتاد و از رقص مباح دموع انفاس که از کف شهود عدول بر صفح قرطاس به ظهور آمده است، ناظران حال و مستمعان مقال را در صحت حالت نفاذ و جواز این وکالت ارتیابی نمانده. و ذلک فی سنة عشر و سبعمائة.

### الباب العاشر: فی الهیة

تعریفه: هبه در شریعت عبارت از تملیک عینی باشد بی عوض. ارکانه: ارکان آن نیز چهارست: واهب، موهوب، صیغه، متهب. اول را شرط جواز تبرّع است. یعنی از بنده و دیوانه

۶۵ کلمه اخیر در حاشیه اضافه شده است.

۶۶ خوار در نسبت خواری و متن «حدائق الوثائق» روستای خوار بیهق است، نه خوار ری.

۶۷ در مظان منابع پیدا نشد.

۶۹ مصراعی است از یکی از غزلیات سعدی:

۶۸ اصل: سزای.

گفتی به غم بنشین یا از سر جان برخیز فرمان برمت جاننا بنشینم و برخیزم

مطلع آن چنین است:

یک روز به شیدایی در زلف تو آویزم زان دو لب شیرینت صد شور برانگیزم

قدم قلم بر صفحات اوراق نهاد و قطرات عبرات دوات از نوک مژه قلم بر وجنات قرطاس روان گردانید. چنانکه از گریه چشم قلم او مرغزار فضایل و حکم در تبسم آمد و از رشحات انفاس عنبر نسیم او مشام اهل ایام در تنسم. و ذلک کله.

### الباب الحادی عشر: فی الصلح

تعریفه: صلح در اصطلاح شریعت عبارت از عقدی باشد که نزاعی از میان دو خصم مرتفع گرداند و آن بر سه قسم باشد: صلح با اقرار، صلح با انکار، صلح با سکوت. نزدیک امام اعظم شافعی - رحمه الله - جز صلح مع الاقرار درست نباشد. اما چون عند الاقرار و السکوت مخاصم حق خود استیفا<sup>۷۰</sup> کند در شروط حجّت صلح مع الانکار نویسند و چون ۱۶۱/پ این مقدمه محرّر شد، بدان که متنازع یا عینی باشد یا دینی. اگر عینی باشد مصالح علیه یا بعضی از آن عین باشد «کالصلح عن العبدین باحدهما»، یا عینی دیگر باشد «کالصلح عن الدار بثلث» یا منفعتی باشد «کالصلح عن الدار بمنفعة عبد». اول هبه باشد و ثانی بیع و ثالث اجارت. اما اگر دینی باشد، مصالح علیه یا بعضی از آن دین باشد یا غیر آن دین. اول را «ابرا» گویند و ثانی را «بیع».

ارکانه: اما ارکان آن چهار است: صیغه، متصالحان، مصالح علیه.

اول ایجاب و قبولی باشد که در باب او معتبر است. یعنی بیع و هبه و اجارت و ابرا. و ثانی و ثالث را شرائط اهلیت مذکور است. رابع باید که معلوم باشد تا صلح بر بنده و دابه مثلاً درست نباشد و باید که قابل این عقد باشد. یعنی بیع و هبت و اجارت و ابرا.

### حجّت صلح این است:

این ذکری است موجب الفت متصالحان و مقتضی رفع وحشت متنازعان، مبنی بر آنکه در غره ماه مبارک رمضان فلان الدین حاضر آمد به مجلس قضاء قصبه فریوند و با خود حاضر آورد فلان را و دعوی داشت که فلان سرای محدود موصوف که در محله فلان الدین است حق خالص و ملک طلق من است و در دست تو چون یوسف در چاه بی راه افتاده است و در قبضه تصرف تو چون نفقه حجّاج در قبضه اعراب گرفتار آمده و تو را چون ملتزم احکام شرعی سرای من برای من پرداختنی است و متاعی

که نهاده‌ای برداشتنی و مفتاح آن به من دادنی است و منع و عدول ازین بنیاد آباد داد نیست. از مدعی علیه مذکور نیز چنانکه عادت شریعت باشد استخبار این اخبار و استعمال این احوال کرده شد، در جواب گفت:

که خانه سرایی سرای من است

به جایی نشینم که رای من است<sup>۷۱</sup>

این مدعی را و کل مدّع با این دار چه کار و درو چه قرار. جیران خبر آن می‌دانند و دوران می‌شنوند. اگر بینه‌ای دارد بسم الله بگوی ۱۶۲/ر/ و اگر نه جز یمین بالله مجوی. القصه بطولها شرّ ایشان به اثر رسید و غبار آزار و انذار ایشان سر به فلک اخضر کشید و اگر نه شکوه و هیبت مجلس شریعت بودی کار به جان و کارد به استخوان رسیدی. جماعتی متوسّطان بر موجب فرمان «و ان طائفان» (حجرات: ۹) به دفع عدوان و طغیان که از نزغات شیطان خاسته بود برخاستند و به زلال کلمات انذار خاکی که از سر تندباد مخاصمت و آتش غضب بر رخسار ایشان نشسته بود شستند و طریق خلاص ازین غرقاب و وجه مناص از این گرداب از سفینه با سلامت مصالحه جستند و از مدعی علیه اعتماد کردند تا مبلغ صد دینار عدلی که دفع مکاره و جمع منافع طوائف خلائق جز بدان صورت نمی‌بندد، جهت دفع ماده نزع بدو تسلیم کند. مأمول مبذول داشته این مبلغ نقد تسلیم او کرد و میان ایشان ایجاب و قبول که درین نوع مصالحه معتبر باشد رعایت کرده شد و قبض و اقباض و ایفاء و استیفاء و برائت<sup>۷۲</sup> ذمه مدعی علیه ازین دعاوی حاصل آمد و هیچ‌کدام را با دیگری رجوعی نماند. نه مدعی علیه را در دار و این معنی به دعوی آنکه لباس این مصالحه به طراز صحت مطرّز نیست و عقد این عقد به واسطه جواز مفصل نه، به مطرّز کسوت شریعت محمدی و جوهری نقود عقود دین احمدی مراجعت کردند، از سر خبرتی کامل و فطنتی شامل و رای صائب و دهائی ثاقب موانع خلل و مواضع زلل آن را به توفیق شریف «حکمت بصحة ذلک» چنان محکم گردانید که منتهزان فرص بطلان متجرعان غصص بی‌پایان شدند و نسخ این قباله در تاریخ فلان محقق شد.

### الباب الثانی عشر: فی الاقرار

تعریفه: اقرار در شریعت اخبار مقرر باشد از ثبوت حق غیر برو.

<sup>۷۲</sup> در رسم الخطی که کاتب به کار برده است: برآه.

<sup>۷۱</sup> شاعر آن پیدا نشد.

<sup>۷۰</sup> اصل: استینا.

۱۶۳/ر/ ثالث باید که عینی منتفع به باشد، «فلا يجوز اعارة الخمر والخنزير». و باید که استیفاء منفعت به استهلاک نباشد، «فلا يجوز اعارة المطعومات». و باید که آن منفعت گرفتن مباح باشد، «فلا يجوز اعارة الجارية للاستمتاع والاستخدام من غير محرّم». و باید که منفعت قوی باشد، «فلا يجوز اعارة التقدين للتزيين» که منفعت تزئین چندان قوی نباشد.  
 رابع که ایجاب قولی است «كاعترت وخذ» او ما یفید معناه و قبول فعلی.

#### و حجت عاریت این است:

این ذکری است از عار خیانت عاری و به حلیت امانت و تدین حالی، حاکی از آنکه اقرار کرد فلان الدین که فلان قطعه زمین حقّ صریح و ملک صحیح فلان الدین است و امروز از جهت این مالک در دست او عاریت است. مضمون الاصل، مباح الانتفاع که از سر طیب نفس و طهارت اصل و نظافت ذات بر سبیل عاریت به مستعیر مذکور تسلیم کرده است تسلیمی بی مانع و تسلیمی بی مزاحم و دافع. هرگاه که میل طبع و ارادت قلب معیر به استرجاع مستعار در کار آید، مستعیر مذکور بی قیل و قال بر دفع و مطال زمزمه «و لا بدّ يوماً أن أردّ العواريا»<sup>۷۴</sup> به گوش هوش فرو خواند و تسلّم مالک مستحق و معیر بی تزویر. و اگر بر خلاف حکم عاریت چنانکه عادت لثام و طبیعت طعام<sup>۷۵</sup> باشد به ذیل ملوث دعوی باطل تمسک و تشبّث نماید، بعد از آنکه عار و شنار این کار تا روز حساب کردن در گردن او بماند، آن دعوی چون دعوی سجاج بی سداد و صحاح باشد و مدّعی در آن باب چون مسیلمه کذاب. و برین جمله با طماعت طوع و حلیت رغبت معیر و مستعیر، صغیر ایشهاد آغاز کردند و نداء «أشهد الله الذي عمّ الوری إحسانه» به مسمع صغیر و کبیر رسانیدند. و ذلك.

#### الباب الرابع عشر: فی الشركة

تعریفه: شرکت عبارت از ضمّ نصیبی با نصیبی باشد بر وجهی که تمییز بین النصیبین ادراک نتوان کرد. حجة الاسلام - رحمة الله علیه - فرموده است که شرکت / ۱۶۳/ر/ به حقیقت وکالتی است و اذن در تصرف و شرکت بر دو نوع باشد: شرکت املاک و شرکت عقود.

۱۶۲/پ/ ارکانه: ارکان این چهار است: مقر، مقرّ له، مقرّ به، صیغه.  
 اول باید که حرّ ممیّز عاقل باشد.  
 ثانی باید که اهلیت استحقاق اقرارش باشد «حتی لو قال: لهذا الجدار علی الف، لم یصح» و باید که معینی باشد و تکذیب مقر نکند.  
 ثالث می باید که «مما یستحقّ جنسه» باشد و معلوم باشد در حال یا در مال.  
 رابع ایجاب باشد.

#### و حجت اقرار این است:

اقرار کرد و اعتراف آورد فلان الدین در حالتی که باز جواز تصرفات او بر نشیمن قبول متمکن بود و در شکار صحّت انکار و نفاذ اقرار استوار که مرا هیچ حق و نصیب نیست در جمله خانه در حصن جدید فریوند که در سموّ درجات با سماکین در مبارات است و در علوّ قواعد با علیین در مجارات. پاسبان او با کیوان رازگوی و آستان او آسمان جوی،

ز آسیب چنبر فلک اندر فراز او

بر کنگره خمیده رود مرد پاسبان<sup>۷۳</sup>

بلکه حقّ خالص و ملک طلق و مالک به حقّ فلان الدین است. آنچه در صحّت مبانی استوار اقرار ائمه کبار مقرّر گردانیده اند به تمام و کمال حاصل بود و هرچه در محافظت ارکان آن منظور نظر مبارک ایشان شده مرعی گشت. تصدیق مقرّ له مذکور چون وجود فضل او مشهور بود و صحت بدن و طیب قلب چون فصل ایشهاد به یکدیگر مقترن و ذلك فی.

#### الباب الثالث عشر: فی العاریة

تعریفه: عاریت در عبارت شریعت تملیک منفعتی باشد بی عوضی.

ارکانه: ارکان آن چهار است: معیر، مستعیر، مستعار، صیغه.  
 اول باید که مالک منفعت و اهل تبرّع باشد. یعنی اعارت صبیّ و مجنون و مکاتب به غیر اذن سید و محجور علیه بالفلس و السفه عند الامام الاعظم الشافعی - رحمة الله - درست نباشد.  
 ثانی باید که اهلیت تبرّع کردن با او حاصلش باشد، «فلا یصحّ الی الدابة و الجدار» مثلاً.

<sup>۷۴</sup> به صورت «و لا بدّ يوماً أن تردّ العوائد» در کلام لیبید آمده است (عسکری، ۱۴۱۹ق: ۲۳۶).

<sup>۷۳</sup> ازرقی، ۱۳۳۶: ۶۶.

<sup>۷۵</sup> اصل: طعام.



باقی بر چهار قسم باشد: مفاوضه، عنان، صنائع، وجوه. و عقد وثائق باید که بر شرکت عنان باشد که به اتفاق اعیان علما جائز است. لاجرم از اقسام دیگر اعراض کرده عنان قلم بر صوب بیان عنان تافت و آن را از عنان الدابة گرفته اند لتساوی جانبیه و کائهما يتساويان في العمل و المال كعنان الدابة. ارکانه: ارکان عنان چهار باشد: متعاقدان، معقود علیه، صیغه. اول و ثانی را شرائط وکیل و موکل است. ثالث باید که بینهما مشترک باشد به شیوع یا خلطی که تمیز متعذر باشد. فلو اختلفا في النوع أو الصيغة لم يصح. رابع ایجاب باشد که «کشارکتک» و قبول «کقبلت»، أو «شارکت».

#### حجت شرکت عنان

این ذکری است جامع اهواء مختلفه و حاوی اموال متفرقه. یعنی اقرار کردند فلان و فلان که شرکت واقع شد میان ایشان بر مالی معین معلوم مبلغه کذا در حالتی که هر یکی از ایشان نصفی ازین مال از خاص مال خود اخراج کرده بود و کالماء و الراح بر هم ریخته و در هم آمیخته شده تا بدین مال انواع تجارات و اصناف معاملات به جای آرند در هر وقتی آنچه خریدن آن متضمن ربیعی و ربیعی باشد می خرنند و هرچه محافظت آن مستلزم زیان و خسران افتد می فروشند و در تتمیر اموال، اجتهاد به کمال به جای می آرند و آنچه ما لابد منه باشد از مؤن و تکالیف رسمی و عرفی و غیر آن ادا می کنند تا آنچه از خزانه و اهب رغائب در کفایت ایشان می افتد چنانکه لسان میزان از تساوی آن عبارت کند، ترجیح و تفضیلی و تضعیف و تنصیفی بر ضرب راستی قسمت می کنند و اگر مقدران تقدیر و مقرران دیوان ﴿و ما ننزله الا بقدر معلوم﴾ (حجر: ۲۱) بر حسب مصلحت و مقتضی حکمت دو سه روزی تزییقی فرمایند به قضا رضا داده، خسران و نقصان که عین معدلت و رأفت یزدان باشد به دلی خوش و یقینی درست و اعتقادی صافی قبول کنند و هیچ /۱۶۴/ر/کدام به زیادتی و نقصان مخصوص نباشند.

اتفاق در ایجاب و نزول در منزل قبول معین و مبرهن شد و هر یکی از ایشان نعمت اجارت تصرف به بیع و شری و دخل و خرج و ایفاء و استیفاء در حق شریک خود ارزانی فرمودند و هر یکی متحمل ادای امانت بر سنتی که سبقت گرفته است که ﴿و حَمَلَهَا الْاِنْسَانُ﴾ (احزاب: ۷۲) شدند

و در بذل وسع و طاقت مجهود مصروف گردانیدند و از جانب تهاون و توانی اعراض نمودند.<sup>۷۶</sup> مال شرکت به عروض تجارت صرف کردند و برین مجموع جمعی شهود عدول را ایشهاد فرمودند. طائعين راغبين و ذلك في اواسط فلان.

#### الصف الثاني: في المواصلات والمفارقات وفيه بابان

##### الباب الاول: في النكاح

تعریفه: نکاح در شریعت عبارت از استباحث و طی محرم باشد به صیغت ایجاب و قبول. ارکانه: ارکان آن چون اسباب ستة ضروریة شش باشد: صیغه، زوج، زوجه، ولی فی بعض الصور، شهود، مهر. اول ایجاب و قبول صریح دال بر حرم رضا باشد بی تعلیقی و توقیتی.

ثانی باید که مکلف، حرّ مسلم باشد و چهار زن حال العقد در نکاح نداشته باشد و خواهر مخطوبه در نکاح او نباشد و نزدیک امام اعظم شافعی – رحمة الله علیه – باید که او با مخطوبه در احرام نباشد. ثالث باید که کافرة اصلیه نباشد، فیجوز نکاح الكتابية. و در نکاح و عدت گیری نباشد و میان او و خاطب محرمیتی که محرم نکاح است نباشد و مطلقة ثلاث و ملاعنه و مملوکه زوج نباشد /۱۶۴/پ/ و مع ذلك عاقلة بالغه باشد و کفو زوج باشد به نسب و دین و صنائع و حریت و مال.

رابع ولایت به عصبیت باشد بر ترتیب ارث و حجب، ثم الام ثم ذوالرحم الاقرب فالاقرب ثم مولى الموالاة ثم القاضی. و در ولی، حریت و اسلام و تکلیف شرط باشد. خامس باید که هر دو<sup>۷۷</sup> مسلمان، مکلف، آزاد، سمیع باشند و هر دو گواه به یک بار لفظ ایجاب و قبول استماع کنند. و نزدیک امام اعظم شافعی – رحمة الله علیه – باید که مستورالعشق باشد.

سادس اقل مهر ده درم باشد و ضابط آن است که هرچه ثمن مبیع تواند بود مهر نیز تواند بود.

##### حجت نکاح این است:

شکر و سپاس مر خالقی را که به فردایت ذات و علوفات از ازدواج با ازواج و اعتضاد به اولاد منزه است و متعالی. بلکه از نسب ثلاث چنانکه در سورت اخلاص مذکور، مقدس است و خالی،

<sup>۷۶</sup> اصل: نمود.

<sup>۷۷</sup> «هر دو» در حاشیه اضافه شده است.

نه حم بود و نه حمال درو

نه عم هیچ کس و نه خمال او<sup>۷۸</sup>  
 فنعم الربّ و المولی تعالی اللّٰه تعالی اللّٰه و چون حکمت  
 بالغه اقتضا چنان می کند که در صفت احدیت هیچ  
 آفریده با آن حضرت مشارک و مساهم نباشد، حکم  
 علی الاطلاق رسول پسندیده اخلاق - صلّی اللّٰه علیه و  
 علی آله و سلّم - از بهر تأکید لصوق این صفت کمال به  
 ذات موصوف منعوت به عزّ و جلال، گاه به شکر عتاب  
 پر تاب «النکاح سنّتی فمن رغب عن سنّتی فلیس منّی»<sup>۷۹</sup>  
 بدان معنی دعوت فرمود و گاه به لطیف خطاب مستطاب  
 «فانی اباهی بکم الامم»<sup>۸۰</sup> بر توالد و تناسل ترغیب و  
 تحریض کرد و اصحاب او که ارباب الباب کامله و آداب  
 شامله اند، چون دانستند که بی مثل و فرزند خدای بی مثل  
 و مانند است از بهر عزّت این صفت و امتثال اشارت  
 حضرت نبوت به قدر وسع و طاقت<sup>۸۱</sup> در اتخاذ اولاد و  
 امتزاج با ازواج مساعی به تقدیم رسانیدند و ابکار افکار  
 حکما بی انکار نیز بر تزویج مخدرات ابکار قرار گرفت.  
 بنابراین مقدمات مشهوره، مشهور خوراسان و عراق،  
 کریم و<sup>۸۲</sup> کریم زاده / ۱۶۵ ر / آفاق، صدر گزیده اخلاق،  
 فلان الدین نیز «اتباعاً لهذه الحکمة البالغة» بر موجب  
 فرمان «تخیروا لنطفکم»<sup>۸۳</sup> قبائل و انساب و اصناف  
 اکفاء خود بر نظر مبارک گذرانیده، کریمه روزگار و عقیده  
 قبیله، عالمه عاقله، فلانه را در حباله نکاح آورد و  
 فلان الدین نیز که ولی مرشد و پدر مشفق مخطوبه است بر  
 مقتضی «النکاح رقّ فلینظر احدکم أين یضع کریمته»<sup>۸۴</sup>  
 بعد ما که آداب اخلاق خاطب مذکور را در انواع  
 تصاریف ایام تجربه تمام کرد و قضیه «فلما راینا صغر  
 الخبّر الخبیر»<sup>۸۵</sup> بر زبان راند، مخطوبه مذکوره را به  
 حضور شهود عدول که بر عدل عمر **حما** در ایام عدل  
 کسان تقدیر کرده اند، ذوالفضل و الفطن به مهری معین و  
 صدیقی مسمی مبین و هو کذا به خاطب مذکور داد.  
 ایجاب و قبول شرعی مرعی بود و شرایط معتبره از  
 حصول کفائة و حضور شهود عدول به حصول موصول شد.

هرچه مانع و وازع صحت مناکح باشد چون ثانی باری  
 معدوم بود و هر رکن و شرط که بر قلم مبارک فقهای امم  
 گذشته است قدم در حیّز وجود نهاد و برین ذکر ائمه و  
 ثقات خطوط به اثبات رسانیدند. بارک اللّٰه لهما و جمع  
 شملهما و اخرج منهما النسل الطیب.

### الباب الثانی: فی الخلع

تعریفه: خلع در شریعت عبارت از ربع نکاح است به  
 عوضی که زوج از زوجه بستاند.  
 ارکانه: ارکان آن چهار است: عاقد، معقود علیه، زوجه، صیغه.  
 اول مطلق است، یعنی از هر که طلاق درست آید خلع  
 او نیز معتبر باشد.

ثانی عوض است، باید که شرعاً مال باشد. اگر بر خمر  
 و خنزیر خلع کنند طلاق واقع شود و عوض لازم نیاید  
 و نزدیک امام اعظم شافعی - رحمه اللّٰه - مهر مثل لازم  
 آید و هر چیز که صلاحیت مهر داشته باشد عوض خلع  
 تواند بود و نزدیک امام اعظم شافعی - رحمة اللّٰه علیه -  
 باید که معلوم و مقدور التسلیم باشد.

ثالث زوجه است، ۱۶۵/ باید که مکلف باشد،  
 فلا یصحّ من المجنونة و الصبیّة. و باید که در نکاح شوهر  
 و عدت او باشد از طلاق رجعی و باید که اهلیت تصرفش  
 باشد. فلو اختلعت المریضة یصحّ من الثلث عندنا و عند  
 الامام الاعظم الشافعی - رحمة اللّٰه علیه - یصحّ من  
 کلّ المال.

رابع که صیغه است همان ایجاب و قبول باشد به لفظ  
 خلع و بیع و مبارات.

### حجّت خلع این است:

این ذکری است که تعبیر می کند از تغییر امری شرعی  
 و تقریر می کند از حدوث شأنی خلعی. یعنی فلان الدین  
 اقرار کرد که زوجه صالحه او که مدتی در تحت رقیّت  
 نکاح او بود و به واسطه نزغات شیاطین کار میان ایشان  
 بدان رسید که بیعت محبت او از گردن خود خلع کرده

۷۸ شاعر آن پیدا نشد.

۷۹ حدیثی نبوی است (مجلسی، ۱۴۰۳، ۱۰۰: ۲۲۰؛ ابن حجر، بی تا، ۹: ۹۱).

۸۰ حدیثی نبوی منقول از ابن عمر است بدین صورت: «تناکحوا تکاثروا فانی اباهی بکم الامم» (صنعانی، بی تا، ۶: ۱۷۲؛ ابن حجر، بی تا، ۹: ۹۱).

۸۱ اصل: + و. <sup>۸۲</sup> «کریم و» در حاشیه اضافه شده است.

۸۳ بخشی از حدیثی نبوی منقول از عایشه است: «تخیروا لنطفکم و أنکحوا الاکفاء و أنکحوا الیهیم» (ابن ماجه، بی تا، ۱: ۶۲۲؛ ابن ابی شیبه، ۱۴۰۹، ۲: ۴۲۲؛ حاکم  
 نیشابوری، ۱۴۰۶، ۲: ۱۶۲).

۸۴ در متون حدیثی این حدیث بدین صورت نقل شده است: «النکاح رقّ فلینظر أحدکم أين یرقّ عتیقته» (بیهقی، بی تا، ۷: ۸۲) و همچنین «النکاح رق ... فلینظر احدکم  
 لمن یرقّ کریمته» (طوسی، ۱۴۱۴، ۵۱۹).

۸۵ نک: پانویس ۴۳.

خُلِعَ کرد او را بر مهری که به واسطه نکاح صحیح در ذمه او معین بود و به ریطة خلوت صحیح، مقرر و هر دو تن به قضای رضای با رضای ﴿وَأَنْ يَتَفَرَّقَا﴾ (نساء: ۱۳۰) رضا داده برین خلع رضای شدند. مکوات ایجاب و قبول داغ فراق و نشان طلاق بر جبین پرچین و دل پُر کین نهاد و شهود عدول نیز بعد ما که حکمت بالغه و أحب الحلیة بالجزیل و صرمها

باق إذا ضلعت و زاع قوامها<sup>۸۶</sup>

بریشان خواندند و کلمه رادعه ﴿لامساس﴾ (طه: ۹۷) احساس کردند از بهر قطع اسباب شرع نزع که در بحار رخسار خصومت افراشته بود گفتند و اقطع لبانة من تعرض وصلها

و تخیر واصل خُلة صرامها<sup>۸۷</sup>

و برین کلمه فصل قطع کردند. و ذلک فی.

### الصف الثالث: فی المتفرقات و فیه ابواب

#### الباب الاول: فی العتق

تعریفه: عتق در شرع عبارت از قولی حکمی است که بنی آدم را در عقب آنکه ملک دیگری ازو زائل گردد، حاصل آید و آن قوت عبارت از ثبوت ولایت / ۱۶۶/ است بر نفس خود و غیری و از نفاذ تصرف در مملوک.

ارکانه: ارکان آن سه چیز است: معتق، معتق، صیغه. اول باید که حرّ بالغ عاقل مالک صحیح البدن باشد و نزدیک امام اعظم شافعی - رحمة الله علیه - باید که محجور نباشد بالفلس و السفه.

ثانی باید که انسانی مملوک باشد، لیخرج عتق الحيوانات. ثالث صیغت و آن ایجاب باشد یا صریح یا کنایت یا نیت.

#### و حجت عتق این است:

این ذکری است به خطوط شهود عدول مزین تر از بروج به نجوم و شهود ارباب عقول و حضور اصحاب علوم خرم تر از تخوم به هجوم وفود نجوم. حاکی از حکایتی و حالی به حالتی که فلان الدین - تَقَبَّلَ اللهُ مِنْهُ الْحَسَنَاتُ و محاسنات اعماله السیئات - در زمانی که ریاحین صحّت

بر ساحت چمن بدن مبارک او شکفته تر از نجوم شرف بود و عندلیب نفس ناطقه او بر گلزار وجودش سراینده تر از دراج بر نارون و تذرو بر نسترن، اقرار آورد و معترف شد که یک نفر غلام سنقر نام، ترک نژاد پاکیزه نهاد، کشیده قامت گشاده برو که به نام و نشان او دیگر غلام ندارد از قید رقیّت «حسبة لله تعالی» آزاد کرد؛ طامعاً من الکریم الغفّار أن یعتق بکلّ عضوٍ منه عضواً منه من النار. و اجازت فرمود که بعد الیوم این سنقر نام شاهین مراد خود را در مستصید مطالب و هوای مقاصد و مآرب بر وفق مشیّت و حسب امنیّت خود پرواز دهد و بر هر نشیمن که خواهد بنشاند و خود بر دست هر که خواهد قرار گیرد. اجفان ارادت او را از نصح<sup>۸۸</sup> نصایح مالکانه خلاص داد و منقار کردار و گفتار او را از تهدید تحدید و تقطیع آسوده گردانیده. مخلب آرزو شوق او را از بند بندگی او گشاده کرد به امید آنکه همای همایون طلعت رحمت یزدانی ﴿یوم لا ینفع مال و لا بنون﴾ (شعراء: ۸۸) او را در کنف جناح نجاج خود از عقاب عقاب ﴿نار الله الموقدة الّتی تطّلع علی الافئدة﴾ (همزه: ۶-۷) خلاص دهد و شهباز بلند پرواز / ۱۶۶ پ/ عاطفت حضرت عزّت او ابد مرادات ابدی و شوارد مقاصد دو جهانی او را گرفتار گفتار و کردار او گرداند «و الله تعالی اعظم مسئول سنل و اکرم مدعو دُعی» و بلبل زبان معتق مذکور در گلزار این اقرار چنان سرابید که

روزی که شود تهی دماغ هوسی

وز قید برون جهد همای قفسی<sup>۸۹</sup>

مرا و هیچ کس را از قبل من با این سنقر آزاد کرده هیچ دعوی و رجوعی نباشد، الا حق و لاء کما أثبتته الشریعة الغراء. و برین جمله جماعتی را که مرغ دل ایشان جز حبه القلب راستی نچینند و عندلیب زبان ایشان جز نوای راست نسراید اِشهاد کرد و سیمرغ سعادت حکم حاکمی از حکام شریعت به ترشح و تربیت این امر چنان نهضت فرمود که دست زال روزگار رستم شکار را در افساد آن قوتی و در ابطال آن قدرتی نماند. و ذلک فی مستهل شهر الله المعظم رجب الاصح رُجَبِ قدره.

<sup>۸۶</sup> بیٹی است از معلقه لبید بن ربیعہ عامری (۴۱ د ق) که در شمار معلقات سبع است. اصل بیت چنین است:

و أحب المجامل بالجزیل و صرمه

با مطلع:

عَفَّتِ الدَّيَّارَ مَحَلَّهَا فَمَقَامِهَا

بِمَنْى تَأَبَّدَ غَوْلُهَا فِرْجَامِهَا

(عامری، بی تا: ۲۰۵)

<sup>۸۷</sup> از قصیده مذکوره لبید بن ربیعہ عامری.

<sup>۸۸</sup> در حاشیه آمده است: النصح ما نحاہ.

<sup>۸۹</sup> شاعر آن پیدا نشد.

ارکانه: ارکان آن سه باشد: سید، مملوک، صیغه. اول باید که مکلف مالک باشد و نزدیک امام اعظم شافعی می باید که محجور نباشد. ثانی را شرائط گذشت در عتق و کتابت. ثالث صیغت ایجاب است: «کأنت حرٌّ اذا مت»، أو «أنت مدبرٌ»، أو «دبّرْتُک».

#### حجّت تدبیر این است:

غرض از تسطیر این سطور ذکر تدبیر مفخرالصدر فلان الدین است که شفاهاً و جاهاً مر مملوک خود فلان را گفت که چون من شربت ناگزیر ﴿کل نفس ذائقة الموت﴾ (انبیاء: ۳۵) از جام خانه ﴿خلق الموت والحیاء﴾ (ملک: ۲) از دست ساقی ﴿توفّته رسلنا﴾ (انعام: ۶۱) نوش کنم و هوش و نوش ازین کفن پوش زائل گردد و مرغ روح از قفس بدن آزاد شود و یوسف نفس ناطقه از ۱۶۷/پ زندان خانه تن بیرون آید، تو نیز از بند بندگی من آزادی و به لفظ «انت مدبرٌ» تلفظ کرد. ارکان تدبیر چنانکه در تقریر اصحاب شریعت و در تحریر باب ملت است، مقرر و مقدر بود. جمعی را از اصحاب تدبیر برین تحریر بی تزویر اِشهاد کردند و ذلک فی.

#### الباب الرابع: فی الوقف

تعریفه: وقف نزدیک امام اعظم ابوحنیفه — رحمة الله علیه — عبارت از حبس غیر باشد بر ملک واقف و تصدّق منفعت و نزدیک امام اعلم شافعی — رحمة الله علیه — عبارت از حبس عین باشد علی ملک الله تعالی. یعنی ملکیت واقف زائل شود و به ملکیت حضرت عزّت — سبحانه و تعالی — منتقل گردد، بر وجهی که منفعت عائد با عباد باشد. ارکانه: ارکان آن نیز چهار باشد: واقف، موقوف علیه، موقوف، صیغه.

اول باید که صحیح عبارت و اهل تبرّع باشد، فلا یصحّ من المجنون و الصبیّ و العبد و باید که در مرض موت نباشد، فانه لا یلزم عندنا.

ثانی بر دو نوع است: معین و جهت عامه. اگر معین باشد باید که تملیک او ممکن نباشد، فلا یجوز الوقف علی البهیمه و لا علی عبد نفسه. و باید که قبول کند اگر یک شخص باشد یا جماعتی معین و اگر جهت عامه باشد باید که متضمن معصیتی نباشد، فلا یجوز علی البیع و الکفره. و باید که منقطع الآخر نباشد، فانه لا یجوز علی الاصحّ. و باید که بیان مصرف بکند و باید که حکم حاکمی به

#### الباب الثانی: فی الکتابه

تعریفه: کتابت در مصطلح شریعت عبارت از عقدی باشد که میان مولی و مملوک او واقع شود به مالی که بنده ادای مالک خود کند تا در حال حرّیت ید و در مال حرّیت رقبه فایده گیرد. ارکانه: ارکان آن چهار باشد: سید، مملوک، عوض، صیغه. اول باید که مالک مکلف باشد، فلا یصحّ کتابه ولی الطفل و المجنون.

ثانی باید که عاقل باشد و نزدیک امام اعظم شافعی — رحمة الله علیه — باید که کتابت بر کلّ او واقع شود. ثالث باید که مال باشد، فلا یصحّ علی الخمر و الخنزیر. و باید که معلوم القدر باشد و باید که یا حال باشد یا مؤجل یا منجم و نزدیک امام اعظم شافعی — رحمة الله علیه — از تخمین چاره نباشد.

رابع ایجاب و قبول است و از لفظ کتابت چاره نباشد و الا لکان عتقاً علی مالٍ.

#### و حجّت کتابت این است:

این ذکری است در ۱۶۷/ر بیان آنکه از سر طوعی کامل و رغبتی وافر و عقلی راجح و صحّتی شامل اقرار کرد فلان الدین بر آن جمله که مکاتب گردانید یک نفر غلام میانه بالا، سپیداعضا، گشاده‌ابرو، پیوسته‌دندان، جوان را بر مبلغ دو یست دینار منجم که به چهار نوبت متساوی مدت این<sup>۹۰</sup> مقدار مال کتابت از تاریخ این حجّت ادا کند و چون تمامی مال ادا کند به حکم شرع شارع پای در شارع عتق نهد و دست از آستین حرّیت بیرون کند. خواجه هنگام ایجاب نغمات «و کان لنا عبداً فصار مکاتباً» می‌سرایید و بنده از بهر قبول الحان طیبیات

#### فکاتبینی المولسی باهسی کتابه

و شرفنی حتّی حویت المراتب<sup>۹۱</sup> می‌گردانید. چون جماعتی از عقلا عقلا رقیّت را ضعیف دیدند حسبه لله به دل قوی و املی فسیح به خطی چون خط دلبران ملیح و لفظی چون الفاظ «آل عمران» فصیح، لفظ شهادت کتابت بی تعریض و کنایت در کتابت آوردند. هیچ دقیقه‌ای از دقائق صحّت کتابت مهمل نیست و هیچ لطیفه از لطائف حضرت عزّت معطل نی و ذلک فی.

#### الباب الثالث: فی التدبیر

تعریفه: تدبیر تعلیق عتق باشد به موت.

<sup>۹۱</sup> شاعر آن پیدا نشد.

<sup>۹۰</sup> «مدت این» در حاشیه اضافه شده است.

صَحَّتْ أَنْ مَتَّصِلٌ شَوْد، فَاِنَّه لَمْ يَحْكَمْ بِه لَمْ يَلْزَمْ عِنْدَنَا.

ثالث باید که مملوک باشد و معین باشد که مع بقاء اصله دائماً فائده از او حاصل باشد و باید که لازم مطلق باشد، فلو قال وقفت بشرط أن ارجع متى شئت لم يصح. رابع صیغه است باید که دال باشد به صریح «كوقفت» و «حبست» و «سبلت» و «تصدقت صدقة محرمة أو موقوفة» یا به کنایت یا نیت «كحرمت» و «أبدت».

#### حجّت وقف

پیش ازین /۱۶۸/ به اشارت مخدوم صاحب اعظم، خواجه عمادالحق والدین - عز نصره - حجّت وقفی بر خانقاه سلطانیه<sup>۹۲</sup> نوشته شد و آن این است:

تقدیم مراسم محامد حضرت عزت، ملک الاملاک - جلّ جلاله و تعالی و عمّ نواله و توالی - در مقدمات امور و مبادی افعال عقلاً و شرعاً بر ذم همم ارباب عقول سلیمه و متقلدان قضایای صحیحه شرعیه واجب و لازم است و تزیین مخاطبات و مکاتبات به زواهر جواهر مدائح رب الارباب - تقدست اسماءه و عظمت صفاته - بر ارباب الباب کامله و اصحاب آداب فاضله فریضه و متعین. فاما چون به بنان هیچ محرر محرر نخواهد شد و به بیان هیچ مقرر مقرر نخواهد گشت، زمترش بأجمعهم و فرق خیر و شر عن آخرهم اقتدا به عبد است، خوش نغمه «أوتیت جوامع الكلم»<sup>۹۳</sup> بر ترتم «لا احصى ثناء عليك»<sup>۹۴</sup> مقصور گشته اند و به اذیال عجز و قصور تمسک کرده و گفته:

کیفیه النفس لیس المرء یدرکها

فکیف کیفیة الجبار فی القدم<sup>۹۵</sup>

چون تو در نفس خود زبون باشی

عارف کردگار چون باشی<sup>۹۶</sup>

لاجرم طریق اختصار مسلوک داشته آمد و به ارسال صلوات صلوات نامیات مهتر کائنات، سید اتقیاء و صدر رسل محمد المصطفی،

علیه سلام الله ما هب شمائل

ولاح باعلی النجد بارقة النجد<sup>۹۶</sup>

توجه کرده شد. صلوات الله و سلامه علیه و علی آله الطاهرین،

سلاماً تمید علی نفحات السحر قضبانه

ویتم علی فئات المسک والغنیر اردانه<sup>۹۶</sup>

اما بعد، چون منازل سرای گذاشتنی و گذشتنی است و از مساکن جهان فانی و مراحل دنیای دنی رفتنی،

کین سرایی است که البته خلل خواهد کرد

خنک آن قوم که در بند سرایی دگرند<sup>۹۷</sup>

پیوسته اصحاب توفیق و ارباب بصارت و تحقیق در تشیید مبانی آن جهانی و تأسیس قواعد و اساس اخروی مساعی مبذول داشته اند و جوامع همت و قسارای نهمت بر ابقاء ذکر جمیل و اجتناء ثواب جزیل مصروف گردانیده. بنابراین معنی، صاحب اعظم آصف العهد برآیه الثاقب و فکرة الصائب، محیی رمام الخیرات بسحاب افضاله المطیر /۱۶۸/ منشی رفات المبررات بسجال انعامه الجم الغفیر، الوزیر ابن الوزیر و الشهاب ابن الاثیر، خدایگان جهان خواجه عمادالحق والدین<sup>۹۸</sup>، تاج الاسلام والمسلمین - اعزّ الله أنصاره و ضاعف اقتداره - از مبدأ مطلع هلال اقبال و مفتتح تنسم نسیم صبای «صیّی الی یومه هذا» که اختلاف ادوار زمانه وارون و تجدد اطوار فلک بوقلمون تیر قامت شیبیت او را در

<sup>۹۲</sup> یکی از دهستان های بخش حومه شهرستان زنجان که در سوی خاوری بخش حومه واقع است (فرهنگ جغرافیایی ایران، ۲: ۱۵۲ «سلطانیه»). از بناهایی که در دفتر آثار باستان شناسی در سوی باختری قصبه سلطانیه در حومه زنجان ثبت شده است، مقبره چلبی اوغلی است که تاریخ بنای آن آغاز سده ۸ ق است (همان، ۲: ۱۵۳). در سوی شمال این مقبره و به فاصله چند متر بنای مخروبه ای مرکب از ایوان و طاقنما به چشم می خورد که از سنگ پاره ساخته شده و در فضای باز قرار دارد. بر اساس نوشته آندره گدار این بنا ساختمان خانقاه بوده و تاریخ بنای آن سال ۷۳۳ ق است (مخلصی، ۱۳۶۴: ۷۶؛ برای آگاهی بیشتر از آثار بر جای مانده از این خانقاه، نک: همان: ۷۶-۸۱).

<sup>۹۳</sup> حدیثی نبوی منقول از ابوهیریره است: «أوتیت جوامع الكلم و جعلت لی الأرض مسجداً و طهوراً» (ابن حنبل، بی تا، ۲: ۲۵۰؛ مسلم بن الحجاج، بی تا، ۲: ۶۴؛ صنعانی، بی تا، ۲: ۱۵۷).

<sup>۹۴</sup> حدیثی نبوی است به نقل از عایشه: «اللهم اعوذ برضاک من سخطک و بمعافانک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصى ثناء عليك أنت کما اثنت علی نفسك» (صنعانی: همانجا).

<sup>۹۵</sup> بیتی است از امام علی (ع) که پس از آن آمده است:

هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ الْأَشْيَاءَ مُبْتَدِعاً فَكَيْفَ يُدْرِكُهُ شَيْءٌ حَدِيثُ النَّسَمِ

(علی بن ابی طالب، ۱۳۷۵: ۳۹۰)

<sup>۹۶</sup> شاعر آن پیدا نشد.

<sup>۹۷</sup> اصل: دیگرند. بیتی از مواضع سعدی است با مطلع

یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند (سعدی، ۱۳۵۶: ۷۹۱)

دنی آن قدر ندارد که بر اورشک برند

<sup>۹۸</sup> شناخته نشد.



شهاب‌الدین قلندر<sup>۱۰۱</sup> - دامت برکة أنفاسه الشریفة -  
مقرر فرمود و قضايا و مصالح آن را به مصلحت دید آن  
بزرگوار تفویض کرد و چون آن یگانه را دیده بصیرت  
و «كنت عینیه»<sup>۱۰۲</sup> از حضرت عزت ارزانی فرموده‌اند،  
بلکه قدم /۱۶۹/ ترقی بر معارج «أنا من أهوی و من  
أهوی أنا»<sup>۱۰۳</sup> نهاده است و دست همّت از آستین وحدت  
بینسی و بینک اینی نیازعنی

فارفع بلطفک<sup>۱۰۴</sup> اینی من البین<sup>۱۰۵</sup>  
بیرون کرده به محافظت شرائط آن مهم وصیت کردن  
به مثابه «یتمنطق علی ابن سینا و یتسئیء البین عند ذکا»  
است. لاجرم عنان قلم از ذکر آن معنی کشیده داشته  
مصلح و مهام آن به حسن تدبیر قیام او بازگذاشت، إنه  
خیر ناصر و کفیل. و به نفس خود متولی آن اوقاف شد و  
بعد از او - و لا کان بعده حق - تولیت<sup>۱۰۶</sup> بر فرزند صلبی  
خود صاحب اعظم مذکور مقرر داشت و از ارتفاع این  
موقوفات عشری به حق متولی معین کرد که در صاحب  
معیشت خود صرف کند و اگر این رقبه خراب شود و قابل  
عمارت نباشد محصول بران صرف کنند و اگر اصداء هام  
لیالی و ایام نداء

#### عفت الذیاری<sup>۱۰۷</sup> محلها فمقامها

بمنی تأبذ غوتها فرجامها<sup>۱۰۸</sup>  
در رسوم و اطلال آن دهند و نغمه «كأن لم یکن یوماً من  
الدهر عامرا» سرایند و امکان عمارت متعذر گردد بر  
مصلح فقرا و ایتام و مساکین و انباء سبیل هر کدام یافته  
شود صرف کنند. «لا یحل لمن یؤمن بالله و الیوم الآخر

شست انحنای شیخوخت آورد و تعاقب لیل و نهار آثار  
انوار ﴿و اشتعل الرأس شیباً﴾ (مریم: ۴) در حنادس  
مفارق و شوون او ظاهر گردد، همگی همّت بر توجه به  
مبار افعال مصروف گردانیده است و عنان عزیمت از  
دست طبیعت پرخدیعت ستانده بر صوب صواب  
مجالست ارباب وجه و یقین و فصاحت اصحاب علم  
که امنای دین اند معطوف داشته و از بهر تربیت این  
طائفه ترتیب خانقاهات و مدارس فرموده و از اخوات و  
نظائر آن خانقاه است که در شهر سلطانیه - لا زالت  
معموره بسلطانها مأهولة بقطانها و سکانها - پیوسته  
سرای خود بنا کرده و بعد ماکه آن را بر فقرا و انباء السبیل  
المرحله و الاقامة وقف فرموده، جهت مصلح نزل نازل  
آن بقعه و زاد راحل آن مقام از خاص مال خود درین  
مواضع که ذکر خواهد رفت.

چهار دانگ اسبابی که مفصل می شود برین خانقاه وقف کرد.  
سلطانیه کذا<sup>۹۹</sup> فروش کذا<sup>۹۹</sup> و جمله دو دانگ دیگر بر  
فرزند صلبی خود، ملک ملوک الوزراء، مستخدم ارباب  
السیوف و اصحاب الاقلام، خواجه علاء الحق والدین  
محمد<sup>۱۰۰</sup> - عز نصره - و فرزندان او ما توالدوا و تناسلوا  
وقف کرد وقفی صحیح شرعی جائز ثابت نافذ مبرم،  
مسجل ملفوظ به لا بیاع و لا یرهن و لا یوهب و لا یورث  
مادامت السموات و الارض بوجه من الوجوه و سبب من  
الاسباب و شیخی آن مقام بر صاحب کمال حقیقی، ذات  
شریف، شیخ فاضل، محقق کامل، المنقطع الی الله،  
السائر فی الله، صاحب التفرید و التجرید، شیخ

۹۹ «کذا» در زیر کلمه ماقبل خود نوشته شده است.

۱۰۰ پس از آن که بساط دولت امیرچوپان و پسران او برچیده شد، ابوسعید وزارت خود را به پادشاه خدایان رسید و پسر او خواجه غیاث‌الدین محمد و گذاشت  
و ابتدا خواجه علاء‌الدین محمد را نیز به رسم اوایل سلطنت خود با او در این مقام شریک قرار داد ولی پس از هشت ماه خواجه غیاث‌الدین را به کلی در امور وزارتی  
و دیوانی مستقل کرد و خواجه علاء‌الدین را به وزارت خراسان فرستاد (اقبال، ۱۳۷۶: ۳۳۵).

۱۰۱ منابع از وی نامی نبرده‌اند؛ ولی از شاه شرف‌الدین قلندر (۶۵۲-۷۲۴ق) که دوره حیات او با زمان نگارش «حدائق الوثائق» همخوانی دارد، یاد کرده‌اند. شاه شرف‌الدین  
ابوعلی بن سالار فخر‌الدین بن سالار حسن ملقب به قلندر، شرف عراقی و شرف از بزرگ مشایخ چشتیه است. نسبش به ابوحنیفه می‌رسد. او در شهر پانی پت زاده  
شد و در باکوهلی در بیرون شهر پانی پت درگذشت. وی با جلال‌الدین رومی معاشرت داشت و خود نیز در نظم و نثر پارسی استاد بود. از آثارش: دیوان قلندر عراقی،  
حکمنامه شیخ شرف‌الدین که رساله‌ای به نام در تصوف است و مثنوی در بردارنده ۱۲۰۰ بیت. رک: فرهنگ بزرگان اسلام و ایران، «ابوعلی قلندر».

۱۰۲ حدیثی قدسی است که عایشه آن را از پیامبر (ص) نقل کرده است: «قال ان الله يقول من أهان لی ولیاً فقد استحلّ محاربتی و ما تقرّب الی عبد من عبادی بمثل أداء  
فرائضی و إن عبدی لیتقرّب الی بالنوافل حتی أحبّه فإذا أحبته كنت عینیه التي یبصر بهما و اذنیه التي یسمع بهما و یده التي یتطش بهما و رجلیه التي یمشی بهما»  
(طبرانی، ۱۴۱۵ق، ۹: ۱۳۹).

۱۰۳ شعری از حلاج:

أنا من أهوی و من أهوی أنا نحن روحان حللنا بدنأ

(حلاج، ۱۴۱۹ق: ۱۵۸)

۱۰۴ اصل: بانک.

۱۰۵ بیتی از یکی از اشعار حلاج (مقتد: ۳۰۹ ق) است با مطلع:

أ أنت أم أنا هذا فی الهین حاشاک حاشاک من إثبات إثین

(حلاج، ۱۴۱۹ق: ۱۶۰)

۱۰۸ نک: پانویس ۸۶.

۱۰۷ اصل: الدار.

۱۰۶ اصل: تو است.

أَنْ يَغْيِرَهُ أَوْ يَبْدِلَهُ أَوْ يَنْقُصَهُ أَوْ يَحْوِلَهُ إِلَى أَنْ يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَهُوَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ». و چون جزاء محسن و مسیء و مکافات مطیع و عاصی ﴿یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر﴾ (آل عمران: ۳۰) معین است، حوالت مبطل این خیر و مانع این صدقه جاریه با حضرت جلّت می کند ﴿و سيعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون﴾ (شعراء: ۲۲۷). و ذلك فی مستهل ذی الحجة حجة ثمان و سبعمائه.

سواد وقف نامه که به اشارت مخدوم صاحب اعظم خواجه جلال الدین ابو یزید<sup>۱۰۹</sup> - عزّ نصره - نوشته شد: حمد حضرت عزّت باری - عزّ شأنه و لطف احسانه - در مبادی امور بر جمیع قضایا عقلاً و شرعاً مقدّم است و تقدیم آن قضیه اهمّ. اما چون الفاظ که قالب معانی و حروف که ظروف مقاصد نفسانی است در عدوی قلیل منحصر و در درجه «اقل من الثلثین» نازل می شود، چگونه محیط گردد به صفات ذات واجب الوجودی که اول او از وصمت بدایت مقدّس است و متعالی و آخر او - و لا آخر له - / ۱۶۹۰ پ/ از سمت نهایت منزّه است و خالی. سلطان ولایت نبوت که به تیغ بران «انا افصح»<sup>۱۱۰</sup> سرگردان میدان فصاحت بر خاک اقحام می انداخت، هنگام تقریر محامد زمزمه «لا احصى ثناء علیک» می نواخت و در موسم اثبات مدائح ساز «انت کما اثنت علی نفسک»<sup>۱۱۱</sup> می ساخت و شهبسوار عرصه ولایت که هرگز قدمی از نهج بلاغت ننهادی<sup>۱۱۲</sup> به هیچ وقت از سرحد «تب علینا فاننا بشر»<sup>۱۱۳</sup> تجاوز نفرمودی و با حدّت بصیرت «لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا»<sup>۱۱۴</sup> بر توصیف و تعریف حضرت قدم جز به حکم ضرورت تجاسر نمودی

ای جلال تو بیانها را زیبان انداخته

عزت ذاتت یقین را در گمان انداخته

در دبیرستان علم لایزال عقل پیر

همچو طفلان از بغل لوح بیان انداخته

هرچه آن بر هم نهاده دست حس و وهم و عقل

کبریات سنگ بطلان اندر آن انداخته<sup>۱۱۵</sup>

لاجرم بر اقتصار اختصار کرده، عنان قلم بر صوب صلوات پیر خانقاه رسالت، مقدّم مشرفان به تشریف نبوت رسول ابطحی، نبی هاشمی، مبعوث به انس و جان، مالک اقلیم جسم و جان، افضل اکابر بنی عدنان، اعقل اولاد آدم، اکمل عرب و عجم، مؤدّب مکتب ﴿و علمک ما لم تکن تعلم﴾ (نساء: ۱۱۳)، خوش گفتار «أنا افصح»، خوب دیدار «أنا املح»، سلطان ممالک ناسوت، صاحب یار عالم لاهوت تافته شده و صلّی الله علی سیدنا سید المرسلین محمد نبی الامّی الذی عن فضله نطق الكتاب و بشرّت<sup>۱۱۶</sup> بقدمه التوراة و الانجیل و علی آله العزّ الکرام و اصحابه العظام ماسطاً حسام و لاح غمام و اعتنق الالف لام، ثم السلام علی اخیه و ولی عهده و قاضی دینه و رافع لوائه و قانع اعدائه و ساقی حوضه یوم التناد المخصوص بآیه ﴿لکل قوم هاد﴾ (رعد: ۷)، المنصوص فی الغدیر، المحظوظ بالفضل الکبیر، اسدالله الغالب، علی بن ابی طالب و علی اولاده اولاد الرسول، انوار عینی البتول، نجوم سماء الدین، رجوم غواة الشیاطین و هم من المسموم المحتضر الی الولی المنتظر مثل الذی تعرفهم احدى عشر. اللهم أنفعنا بمحبّته و محبّتهم و اجعلنا / ۱۷۰ ر/ من شیعتهم و لا تجعلنا من المخذولین بخذلانهم و انصرنا بولائهم و لا یتهم.

اما بعد، چون جذبات عنایت ربوبیت بنده ای را کمند شوق در گردن جان افکند و او را به علائق متکاتره و عوائق متظاهرة دنیاوی باز بگذارد، اگرچه بی بصران ﴿یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا﴾ (روم: ۷) به حکم

<sup>۱۰۹</sup> خواجه جلال الدین پسر ارشد خواجه رشیدالدین فضل الله در عهد ابوسعید از سوی پسر امیرچوپان یعنی تیمورتاش که به حکومت روم رسیده بود به سمت وزارت و استیفای بلاد روم برگزیده شد (اقبال، ۱۳۷۶: ۳۲۶).

<sup>۱۱۰</sup> روایت بدین صورت آمده است: کان یوسف علیه السلام أحسن و لکننی أملح (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۶: ۴۰۸).

<sup>۱۱۱</sup> نک: پانویس ۹۴.

<sup>۱۱۲</sup> کلمه اخیر به خط کاتب اصلی در حاشیه اضافه شده است.

<sup>۱۱۳</sup> در شعری از کسی به نام ابوعلی آمده است:

إعتصام السوری بمغفرتک

تب علینا فإننا بشر

عجز الواصفون عن صفتک

ما عرفناک حق معرفتک

(ابن خطیب، ۱۴۲۳: ۳۸۷)

<sup>۱۱۵</sup> کمال الدین اسماعیل، ۱۳۴۸: ۱.

<sup>۱۱۴</sup> مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۷: ۱۵۸.

<sup>۱۱۶</sup> اصل: + یقد.

در انجاد و اغوار دیار افتاده / ۱۷۰ پ/

گفته با زمرة زوار صریسر در او

مرحبا برمگذر خواجه فرود آی و در آی ۱۲۴

نازل ترانه «ابطحاء مكة هذا الذى» ۱۲۵ سرایان، راحل

نوی «ليت التحمل عن ذراك حلول» ۱۲۶ گویان

قد اصبحت بلسان الحال قائله

إن المباني تحكى همة الباني ۱۲۷

و بعد ماکه این بقعه را بر زمرة زوار و فرقه فقرا و رفقه

ابناء السبیل وقف گردانید، جهت اطعام طوائف امم، علی

تفاوت مراتبهم و تباین مذاهبهم حالیا، املاک که بارز

می گردد درین مواضع مذکوره برین بقعه متبرکه وقف

کرد و چون محبت اولاد رسول - صلی الله علیه و سلم -

سراپای وجود مبارک او را مزین گردانیده است و با اجزا

و اعضای او کالدم و اللحم در آمیخته شرط فرمود که

خادم این خانقاه تابع اهل نبی و معتقد شیعه امیرالمؤمنین

علی ولی - علیهم الصلوة و السلام - باشد و از سرکرم

بی نهایت و انعام بی منت ۱۲۸ لفظ مبارک راندند که هرچه

بدین بقعه فرود آید، علی ای مذهب یکون من المذاهب

الاسلامیه، مدت مقام بی شرط ثلاثه ایام او را اطعام کند.

لا یقترو ولا سرف و إن کان لابد من الطرفین فالسرف فانه

اولی بالشرف. محصولات موقوفات اولاً بر عمارت

خانقاه اگر بدان احتیاج باشد صرف کنند و ثانیاً بر موسوم

خادم و تعهد نازل وقف دانند و معین فرمودند که هر روز

اگر مسافر نزول نکند، مبلغ کذا به آن و مایحتاج آن خرج

کنند و اگر چیزی از وظیفه هر روزه خرج نشود خادم

محافظت نماید تا ایامی دیگر که به زیادت حاجت افتد

خرج و اگر احياناً جمعی متصرفه جهت تحریک ساکنی

یا تسکین متحرکی به سماعی رغبت نمایند، البته و اصلاً

از محافظت شرایط و آداب آن از مراعات زمان و مکان و

اخوان تجاوز نمایند و متابعت هوای نفس را وجد و

شوق نام نهند و به سماع ملاحی و مناهی مشغول نگردند.

ظاهر او را مستغرق امور دانند و به مجرد ظن «و الظن

لا یغنی» ۱۱۷ او را مقید اعراض و مکبل اغراض شناسند،

اما به هر قدمی قریبی و به هر نفسی انسی و به هر دمی

دنوی با حضرت قدس اکتساب کند و نظر او همه عبرت

و سکوت او همه فکرت و نطق او همه حکمت باشد

و اگر نیز به صورت درزی ملوک باشد، به حقیقت ردای

اولیایی تحت قبای مرتدی و به کسوت «هذى المفاجر

لا ثوبان من عدن» ۱۱۸ مکتسی نماید و درین عهد که وقت

انقراض خلوص ایمان و موسم نقض عهود و ایمان است

از افراد این جماعت خدمت فلان الدین که لب از لبین

ناشسته و دهن به سخن ناگشاده مخایل سؤدد و کرامات

از اثنای حرکات و سکنات او «کالبدرا اذا تم و المسک اذا

نم» لائح و فائح گشته است و الی یومه هذا و هو فصل ۱۱۹

الشباب و ریعان العمر و عنوان الحیوة در تحریرى مراضی

حضرت ربانی طره رباح در غره صباح بسته یکدم قدم

قلم مبارک را از کاتب و طائف اهل خیر ساکن نگردانیده

است و یک قدم در غیر رضای ربانی حرکت نداده. اما

المحرّمات فکبر علیها و المحظورات فطلّقها و اما

الواجبات فاستصحبها و اعتنقها و المندوبات

فاستصحبها و اغتبقها.

کأن ربک لم یخلق لحسنته ۱۲۰

سواهم من جمیع الناس انسانا ۱۲۱

و از آن جمله که درین وقت طلباً لمرضات الله تعالی

و ابتغاء لثوابه بدان قیام نموده است، بناء خانقاهی است

به ظاهر قصبه فریوند، مصدوقه حال آن است که از

لطافت بنا و طیب هوا و نظافت بیوت

چشم مسافر چو بر بنای وی افتد

عزم رحیلش بدل شود به اقامت ۱۲۲

از ابوابش زمزمه «ادخلوها بسلام آمین» (حجر: ۴۶) به

سمع خاص و عام رسیده، از صریر ایوانش نغمه

در گشادهست و صلا در داده خوان انداخته ۱۲۳

۱۱۷ برگرفته از این آیه قرآن «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (بونس: ۳۶).

۱۱۸ این مصراع در شعری از غشوی (از شعرای سده ۱۲ق) با اندکی تفاوت تضمین شده است:

هذى المكارم لا ثوبان من عدن

۱۱۹ اصل: فصل (بی نقطه). صورت متن برگرفته از اصلاح حاشیه است.

۱۲۰ نکه: پانویس ۴۵. ۱۲۱ نکه: پانویس ۴۶.

۱۲۳ کمال الدین اسماعیل، ۲: ۱۳۴۸. ۱۲۴ نکه: پانویس ۴۷.

۱۲۵ نکه: پانویس ۴۱.

۱۲۶ مطلع قصیده‌ای است از ابوالعلاء معری (د ۴۴۹ق):

والسير عن حلب إليك رحيل

ليت التحمل عن ذراك حلول

(نکه: شروع سقط الزند، بی تا، ۲: ۸۶۷)

۱۲۸ اصل: + و.

۱۲۷ شاعر آن پیدا نشد.

حجت وقف اولاد به اشارت بعضی از اکابر نوشته شد:

حمد بی حد و ثنای بی عده مکرمی را که به اکرام عام و انعام تام خود انواع انسان را به حلیه عاطفت محلی گردانید و درجات طبقات انسان را بر مراتب ثلاث اعنی: اعلی و مساوی و ادنی که عبارت از /۱۷۱/ اول ابوت و ثانی کفایت و اخوت و ثالث بنوت است مرتب فرمود و اعلی را به اشفاق بر ادنی و ادنی را به توقیر اعلی و مساوی را به تعادل و تناصف مأمور گردانید. کما قال من لا ینطق عن الهوی<sup>۱۳۹</sup>: «لیس مناً من لم یوقر کبیرنا و لم یرحم صغیرنا»<sup>۱۴۰</sup> و صلوات نامتناهی و تحیاتی - کما تجب و تنبغی - بر حضرت رسالت، رسول ابطحی، نبی هاشمی، مبعوث به زهر بشر، منعوت به صفات خیر، منزله از سمات شر، لطیف منظری که

آدم لو صُورَ فی حسنه

لمازها ابلیس عن سجده<sup>۱۳۱</sup>

جامه‌ای است بر بالای او، ظریف مخبری که

یلوذ به الهلاک<sup>۱۳۲</sup> من آل هاشم

فهم عنده فی نعمه و فواضل<sup>۱۳۳</sup>

رایتی است منصوب برای او - صلی الله علیه و علی آله الأکرمین و اصحابه المنتجبین و اتباعه المنتخبین - خصوصاً علی ابن عمه و کاشف غمه و جنته من الاعداء و ختنه بالبتول الزهراء.

اما بعد، چون عاطفت ابوت ابناء آدم را چنانکه در اول ذکر رفته عادت قدیم و طبیعتی قویم است، دائماً اصحاب مکنت و ارباب دولت که دیده تصرف ایشان فردا را دیده است و عواقب امور و خواتیم اعمال مشاهده کرده، اندیشه خود را بر اصلاح اولاد در امروز و فردا گماشته‌اند و بعد از تأدیب و تهنید ایشان همگی همت و تمامی نهمت بر فراغ بال و رفاغ حال ایشان مصروف داشته و آنچه در تدبیر انسانی گنجد بر امید آنکه موافق

تقدیر ربانی آید در حق ایشان به تقدیم رسانیده و آنکه نه

برین جاده رفته به تعبیر و تعنیف

کم والدد یحرم اولاده

و خیره<sup>۱۳۴</sup> یحظی به الابعد

کالعین لا تبصر ما حولها

ولحظها یدرک ما یبعد<sup>۱۳۵</sup>

ملوم و معاتب گشته. بنابراین معنی صاحب اعظم، مالک نواصی الفضائل فی الانام، اصفی التدریر، صاحب<sup>۱۳۶</sup> التقریر، الفائز فی المعالی بالعلی، النازل من الأمجاد فی أعلی الربی، الوارث من العز الحظ الأوفی، علیم باعجاز الأمور کانه لمختلسات الظن یرسم أو یری، فلان الملة والدین از سر درایت کامل و رویت شامل و نظر وافی و فکری شافی که عواقب امور کما هی دریافته است و به دیده تحقیق حقائق و دقائق اشیاء کما ینبغی /۱۷۱/ پ/ دیده درین وقت در احوال اولاد و احفاد خود اندیشه عاقلانه می فرمود و امروز مصالح فردای ایشان مرتب می گردانید و خواست که امور معاش ایشان که آخرت بی آن در نقد<sup>۱۳۷</sup> نمی آید مضبوط ماند و از معرفت و دناوت سوء<sup>۱۳۸</sup> معیشت معری و مبرئی باشد و بر رای عقلا پوشیده نباشد که از ذخائر دنیاوی و زخارف این جهانی، مع آنها باسرها عرضه للفناء تهزه للبلاء، هیچ ذخیره باقی تر از ضیاع و عقار نیست و هیچ استظهار نافع تر از اسباب و املاک نه، و مع هذا درین ایام که عادت ابناء الزمان بر تغلب و توثب قرار گرفته و مکر و حیلت در جبلت جمله طبیعت گشته، اگر دست تصرف ارباب در بیع و شری آن مطلق باشد و به نفاذ تصرفات و جواز تبرعات ایشان حکم حکام به امضا پیوندد، در زمانی اندک اصداء اوهام ایام زمزمه «عفت الدیار محلها فمقامها»<sup>۱۳۹</sup> به مسامع خاص و عام رسانید و در روزگاری سیر ترانه «درجت علیه الریح بعدک فاستوی»<sup>۱۴۰</sup> سرابید و چون

۱۳۰ حدیثی نبوی است (ابن حنبل، بی تا، ۱: ۲۵۷).

۱۳۲ اصل: الملائک.

فهم عنده فی رحمه و فواضل

بصغواء فی حق ولا عنده باطل (ابی طالب، بی تا: ۲)

۱۳۷ اصل: فقد.

۱۳۹ نک: پانویس ۸۶.

۱۴۰ شعری از عامر بن مجنون قضاعی که برای سرودن همین شعر به «مدرج الریح» مشهور شد:

ولها بأعلی الجزع ربیع دارس درجت علیه الریح بعدک فاستوی

(ابن قتیبه، ۱۴۲۳ق، ۲: ۷۲۵)

۱۳۹ برگرفته از آیه ۳ سورة نجم: «و ما ینطق عن الهوی».

۱۳۱ شاعر آن پیدا نشد.

۱۳۳ بیتی است از ابوطالب عموی پیامبر (ص) که بدین صورت آمده است:

یلوذ به الهلاک من آل هاشم

خلیلی ما اذنی لأول عاذل

با مطلع:

۱۳۴ اصل: خیره.

۱۳۵ رباعی است از امیر ابوالفضل عبیدالله بن احمد المیکالی (ثعالبی، ۱۳۶۶ق، ۲: ۳۸۰).

۱۳۶ اصل: صاحبی.

۱۳۸ در رسم الخطی که کاتب به کار برده است: سوئی.

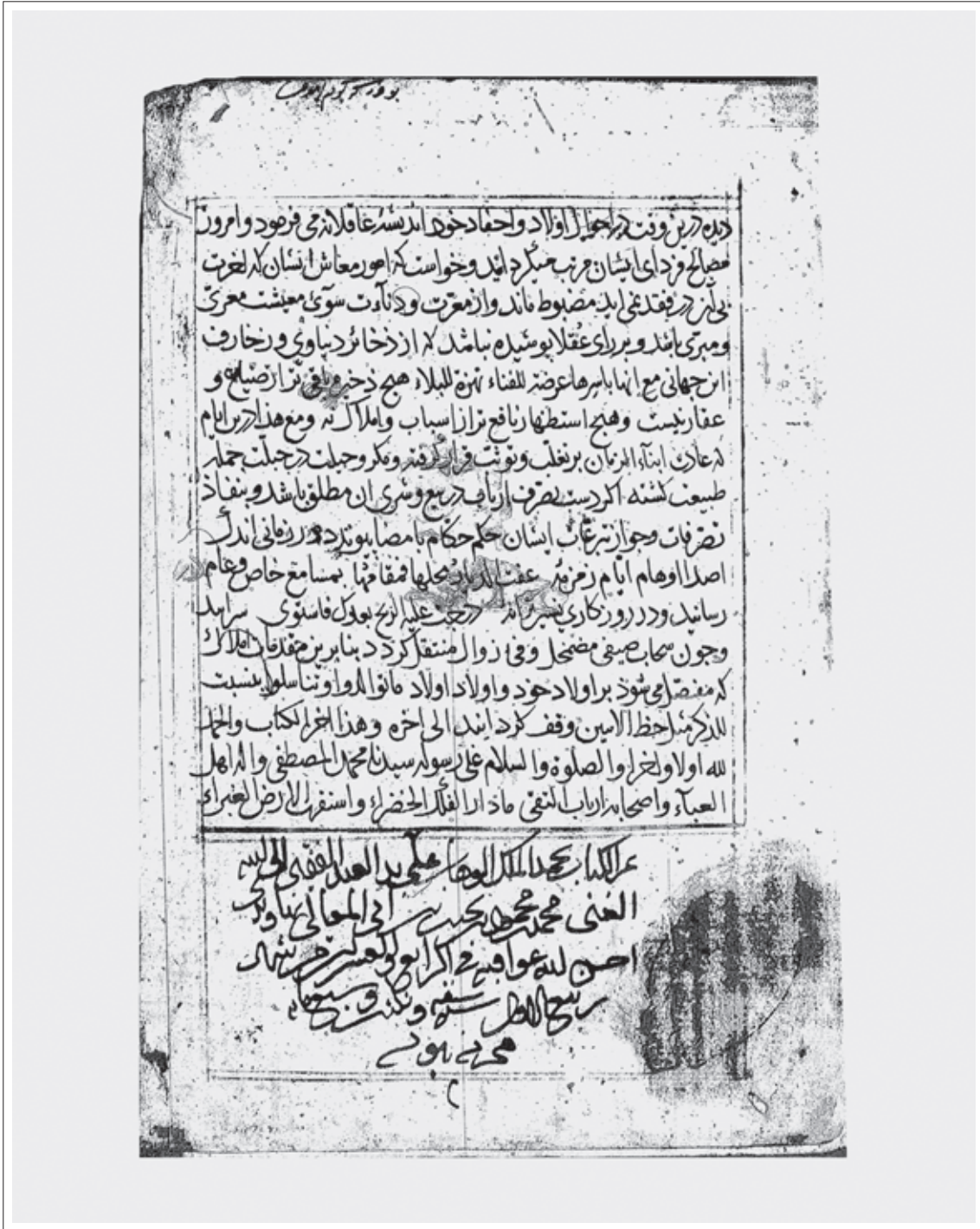


العباء و اصحابه ارباب التقی ما دار الفلک الخضراء  
و استقرت الارض الغبراء.

سحاب صیفی مضمحل و فیء زوال منتقل گردد، بنابراین  
مقدمات املاک که مفصل می شود بر اولاد خود و اولاد  
اولاد ما توالدوا و تناسلوا به نسبت ﴿للذکر مثل حظ  
الانثیین﴾ (نساء: ۱۱) وقف گردانید الی آخره.

تم الكتاب بحمد الملك الوهاب علي يد العبد الفقير الى الله  
الغني محمد بن محمود بن نجيب بن ابي المعالي نهاوندي  
- احسن الله عواقبه - في الرابع والعشرين من شهر  
الربيع الأول سنة ستّة وثلاثين وسبعمائة هجرية نبوية.

و هذا آخر الكتاب و الحمد لله أولاً و آخرأً و الصلوة  
و السلام على رسوله سيّدنا محمد المصطفى و آله اهل





## کتابنامه

- قرآن کریم.
- ابن ابی الحدید (بی تا). شرح نهج البلاغه. به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم. قاهره: دار احیاء الکتب العربیة.
- ابن ابی شیبہ (۱۴۰۹ق). المصنف. به کوشش سعید اللحام. بیروت: دارالفکر.
- ابن حجر (بی تا). فتح الباری فی شرح صحیح البخاری. بیروت: دارالمعرفة.
- ابن حنبل، احمد (بی تا). المسند. بیروت: دار صادر.
- ابن خطیب (۴۲۳ق). روض الأخیار المنتخب من ربيع الأبرار. حلب: دارالقلم العربی.
- ابن الرومی (۱۹۷۶م). دیوان. به کوشش حسین نصار. مصر.
- ابن فندق، علی بن زید (۱۳۱۷). تاریخ بیهق. به تصحیح احمد بهمینار. تهران: کتابفروشی فروغی.
- ابن قتیبہ (۴۲۳ق). الشعر و الشعراء. قاهره: دارالحدیث.
- ابن ماجه قزوینی (بی تا). السنن. به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی. بیروت: دارالفکر.
- ابی طالب، شیخ الأباطح (بی تا). دیوان. به کوشش ابی هفان عبدالله بن احمد المهزومی العبدی. تهران: مکتبه نینوی الحدیثه.
- احذب طرابلسی، ابراهیم بن علی (بی تا). فرائد اللال فی مجمع الأمثال. بی جا: بی نا.
- ازرقی هروی، ابوبکر زین الدین (۱۳۳۶). دیوان. به کوشش سعید نفیسی. تهران: کتابفروشی زوار.
- اقبال، عباس (۱۳۷۶). تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری. تهران: نامک.
- انوری (۱۳۷۲). دیوان. به کوشش محمدتقی مدرس رضوی. ۲ج. تهران: علمی و فرهنگی.
- بحتری (۱۹۶۴م). دیوان. به کوشش حسن کامل الصیرفی. مصر: دارالمعارف.
- بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۱ق). الصحیح. بیروت: دارالفکر.
- بیهقی، احمد بن الحسین (بی تا). السنن الکبری. بیروت: دارالفکر.
- ثعالبی، ابومنصور (بی تا). الإعجاز و الإیجاز. قاهره: مکتبه القرآن.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۶ق/۱۹۴۷م). یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر. به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید. قاهره: مکتبه الحسین التجاریة.
- جرجانی، ابن عدی (۱۴۰۹ق). الکامل فی ضعفاء الرجال. به کوشش یحیی مختار غزازی. بیروت: دارالفکر.
- حاجی خلیفه (۱۹۴۱م). کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون. بیروت: داراحیاء التراث العربی (افست چاپ استانبول).
- حاکم نیشابوری (۱۴۰۶ق). المستدرک علی الصحیحین. به کوشش ابراهیم شمس الدین. بیروت: دار المعرفة.
- حدود العالم من المشرق الی المغرب (۱۳۴۰). به کوشش منوچهر ستوده. تهران: دانشگاه تهران.
- حریری (۱۳۶۴). مقامات. تهران: مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی (افست چاپ دارصادر بیروت).
- حلاج (۱۴۱۹ق/۱۹۹۸م). دیوان. به کوشش محمد باسل عیون السود. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- خوارزمی، ابوبکر (۱۴۲۴ق). الأمثال المولده. ابوظبی: مجمع ثقافی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳). لغت نامه. زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی. تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه لغت نامه دهخدا.
- رودگر، قنبرعلی ← ناموس خواری
- زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۱۷ق). الفاروق فی غریب الحدیث. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- سعدی (۲۵۳۶ شاهنشاهی [۱۳۵۶]). کلیات. به کوشش محمدعلی فروغی. تهران: امیرکبیر.
- شبلی، ابی بکر (۱۳۸۶ق/۱۹۶۷م). دیوان. به کوشش کامل مصطفی الشیبی. بغداد: المجمع العلمی العراقی.
- شرح دیوان الممتنبی (بی تا). به کوشش عبدالرحمن برقوفی. بیروت: دارالکتب العربی.
- شروح سقط الزند (بی تا). زیر نظر طه حسین. تحقیق مصطفی السقا و دیگران. قاهره: الدار القومیة للطباعة و النشر. (نسخة مصورة عن طبعة دارالکتب، ۱۳۶۵ق).
- صنعانی، ابوبکر عبدالرزاق (بی تا). المصنف. به کوشش حبیب الرحمن الاعظمی. بی جا: المجلس العلمی.
- طبرانی، سلیمان بن احمد (۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م). المعجم الاوسط. به کوشش طارق بن عوض الله و عبدالحسن بن ابراهیم الحسینی. بی جا: دارالحرمین.
- طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۱۴ق). الأمالی. قم: دارالثقافة.
- عامری، لیبید بن ربیعہ (بی تا). دیوان. به کوشش ابراهیم جزینی. بیروت: دار القاموس الحدیث.

- عسکری، ابوهلال (۱۴۱۹ق). الصناعتین. بیروت: مكتبة عنصرية.
- علوی یمنی، یحیی بن حمزة (۱۴۲۳ق). الطراز لأسرار البلاغه و علوم حقائق الإعجاز. بیروت: مكتبة عنصرية.
- علی بن ابی طالب (ع) (۱۳۷۵). دیوان. قطب الدین ابوالحسن محمد بن الحسین بن الحسن بیهقی نیشابوری. به کوشش ابوالقاسم امامی. تهران: اسوه.
- فرهنگ بزرگان اسلام و ایران (۱۳۷۲). به کوشش آذر تفضلی و مهین فضالی جوان. مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- فرهنگ جغرافیایی ایران (۱۳۲۸ – ۱۳۳۲). بی جا: دایره جغرافیایی ستاد ارتش.
- کمال الدین اسماعیل (۱۳۴۸). دیوان. به کوشش حسین بحرالعلومی. تهران: کتابفروشی دهخدا.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار. بیروت: مؤسسة الوفاء.
- مخلصی، محمدعلی (۱۳۶۴). جغرافیای تاریخی سلطانیه. تهران: مؤلف.
- مسلم بن الحجاج (بی تا). الصحيح. بیروت: دارالفکر.
- مولوی (۱۳۷۵). دیوان غزلیات شمس تبریزی. تهران: جاویدان.
- ناموس خواری، محمد بن علی (۱۳۸۳). تحفه جلالیه. به تصحیح قنبرعلی رودگر. رساله دکتری رشته تاریخ و تمدن ملل اسلامی. دانشگاه تهران، دانشکده الهیات.
- \_\_\_\_\_ الحکمة فی الادعية و الموعظة للامة. نسخة خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۳۵۴، ش ث ۷۹۰۸۴.
- نخجوانی، محمد بن هندوشاه (۱۹۶۴ – ۱۹۷۶م). دستور الکاتب فی تعیین المراتب. به کوشش عبدالکریم علی اوغلی علی زاده. مسکو: اداره انتشارات دانش.
- نهج البلاغه (۱۳۷۴). ترجمه سید جعفر شهیدی. تهران: علمی و فرهنگی.
- وراوینی، سعدالدین (۱۳۶۳). مرزبان نامه. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- یاقوت حموی (بی تا). معجم البلدان. بیروت: دار إحياء التراث العربی و مؤسسة التاریخ العربی.

## نمایه‌ها

اجازت ۱۴۵پ، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۵۸پ(۲)، ۱۶۱پ(۳)، ۱۶۴	اجازت ۱۵۱ار(۲)، ۱۵۷پ، ۱۵۸پ، ۱۶۱، ۱۶۶	اجازت غیرى ۱۵۱	اجرت مثلى ۱۵۷	أجل ۱۵۵پ	أجل مضروب ۱۵۸پ	أجير ۱۵۱	أحوط ۱۵۱، ۱۴۷	احتياط ۱۴۳پ، ۱۴۶پ(۲)، ۱۴۷پ، ۱۴۹پ(۲)	إحرام ۱۶۴	إختلعت ۱۶۵پ	أخذ ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۶۳	إذن ۱۵۱، ۱۵۵پ، ۱۵۹، ۱۶۲پ، ۱۶۳	أذنت ۱۶۰	إرث ۱۶۴پ، ۱۵۴	إستباحة ۱۶۴	إستحقاق ۱۵۱ار(۲)، ۱۵۳پ، ۱۵۵، ۱۶۲پ	إستيفاء ۱۵۶، ۱۵۸پ، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۲پ، ۱۶۴	إشترء ۱۴۳پ	إشهاد ۱۴۶پ، ۱۴۷، ۱۵۱پ(۶)، ۱۵۳پ، ۱۵۵، ۱۵۵پ، ۱۵۷(۲)، ۱۵۸، ۱۵۸، ۱۵۹ار(۲)، ۱۶۲پ، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶پ،	۱۶۷پ	اصالة أُنْيَابَةٌ ۱۵۲	أصح ۱۴۸پ، ۱۶۰	أصوب ۱۵۱پ	إعارت ۱۶۲پ	إعتاق ۱۴۷پ	أعرت ۱۶۳	إعسار ۱۵۰پ	أعيان ۱۴۸پ، ۱۶۳	إقباض ۱۵۰پ(۲)، ۱۶۲	إقرار ۱۵۱پ، ۱۵۵، ۱۵۶پ، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۵۹پ، ۱۶۰(۲)، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۲پ(۴)، ۱۶۳پ، ۱۶۴، ۱۶۵پ، ۱۶۶، ۱۶۶پ، ۱۶۷	أقرب ۱۵۱	إلتزمت ۱۵۹پ	أملاك ۱۶۳پ، ۱۷۰پ، ۱۷۱پ، ۱۷۱
--	--------------------------------------	-------------------	------------------	-------------	-------------------	-------------	------------------	-------------------------------------	--------------	----------------	----------------------	----------------------------------	-------------	------------------	----------------	--------------------------------------	--	---------------	--	------	--------------------------	------------------	--------------	---------------	---------------	-------------	---------------	--------------------	-----------------------	---	-------------	----------------	--------------------------------

محمد بن محمود بن نجيب بن ابى المعالى ۱۷۱پ	نهاوندى ۱۶۳	جای‌ها		بلخ ۱۴۴	جاجرم ۱۵۴	جنان (كاريز) ۱۵۲پ، ۱۵۴، ۱۵۶پ	حامان گوش ۱۴۸	خانقاه سلطانيه ۱۶۸	خراسان ۱۴۴، ۱۵۳	خوار ۱۶۰	خوراسان ← خراسان	درخشك ۱۴۴	سبزوار ۱۴۸، ۱۵۶پ	سپيداب (محلہ) ۱۴۸	سپيداب (كاريز) ۱۵۲پ	سروان ۱۵۴	سلطانيه ۱۶۸، ۱۶۸پ(۲)	عراق ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۶۴پ	غدیر ۱۶۹پ	فريوند ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰پ(۲)، ۱۶۲، ۱۷۰	كرخ ۱۴۴	مزینان ۱۵۸پ	مكّه ۱۵۳پ	نجد ۱۶۸	هرات ۱۴۴	کتاب‌ها		النیقة فى الوثیقة ۱۵۹پ	حدائق الوثائق ۱۴۵پ	اصطلاحات فقهی		آجير ۱۵۸پ	آجرتك ۱۵۸پ	إباحة ۱۵۷	أبدت ۱۶۷پ	إبراء ۱۶۱پ(۳)	إجارات ۱۴۴پ
--	----------------	--------	--	------------	--------------	---------------------------------	------------------	-----------------------	--------------------	-------------	------------------	--------------	---------------------	----------------------	------------------------	--------------	-------------------------	------------------------	--------------	---	------------	----------------	--------------	------------	-------------	---------	--	---------------------------	-----------------------	---------------	--	--------------	---------------	--------------	--------------	------------------	----------------

نام‌ها		آل عمران ۱۶۷	ابن سینا ۱۶۹	ابن مالك ۱۵۱پ	ابوحنيفه ۱۶۷پ	ابويوسف ۱۴۸پ	الائمة الاثنى عشر ۱۵۳	بتول (فاطمه س) ۱۷۱	الباقر (ع) ۱۵۴پ	اولجايتو ۱۵۵پ، ۱۵۴	الحجة القائم (عج) ۱۵۴پ	الرضا (ع) ۱۶۰پ	الزكى (ع) ۱۵۴پ	السجاد (ع) ۱۵۴پ	الشهيد (امام حسين ع) ۱۵۴پ	الصادق (ع) ۱۵۴پ	الكاظم (ع) ۱۵۴پ	المجتبى (ع) ۱۵۴پ	المرتضى ← على (ع) ۱۶۹	جلال الدين ابو يزيد ۱۶۹	جمال الدين ابن مالك ← ابن مالك ۱۵۹پ	حاتم ۱۵۹	حجة الاسلام ← غزالی ۱۴۴	حريرى ۱۴۴	خواجه علاء الحق والدين محمد ۱۶۸پ	خواجه عماد الحق والدين ۱۶۸، ۱۶۸پ	رسول ← محمد (ص) ۱۶۸پ	زكريا بن الصاحب السعيد وجيه الحق والدين ۱۴۵پ	زنگى بن طاهر الفريوندى ۱۶۳	سجّاح ۱۶۳	سلطان محمد ← اولجايتو ۱۵۶پ(۲)، ۱۵۵پ(۲)، ۱۵۹، ۱۵۹پ، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۴پ، ۱۶۵، ۱۶۵پ، ۱۶۶پ(۲)، ۱۶۷پ	شهاب الدين قلندر ۱۶۸پ	على (ع) ۱۷۰پ، ۱۶۹	عمر ۱۶۵	فرخزاد (رستم) ۱۴۴	محمد (ص) ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۶۸، ۱۶۹پ، ۱۷۱پ	محمد بن على الناموس الخوارى ۱۴۴، ۱۵۴
--------	--	-----------------	-----------------	------------------	------------------	-----------------	--------------------------	-----------------------	--------------------	-----------------------	---------------------------	-------------------	-------------------	--------------------	------------------------------	--------------------	--------------------	---------------------	--------------------------	----------------------------	--	-------------	----------------------------	--------------	-------------------------------------	-------------------------------------	-------------------------	---	-------------------------------	--------------	--	--------------------------	----------------------	------------	----------------------	------------------------------------	---







مکلف	۱۶۴ر (۲)، ۱۶۵پ، ۱۶۶پ، ۱۶۷ر	مستأجر	۱۵۸پ (۳)	مالک	۱۵۱پ، ۱۵۷ر، ۱۵۷پ، ۱۶۲پ (۲)،
ملاعنه	۱۶۴ر	مستحق	۱۵۱ر، ۱۶۳ر	۱۶۳ر (۲)، ۱۶۶ر، ۱۶۶پ (۲)، ۱۶۷ر (۲)،	
ملتزم	۱۵۹پ، ۱۶۱پ	مستعار	۱۶۲پ، ۱۶۳ر	۱۷۱ر	
ملجته	۱۵۰ر	مستعیر	۱۶۲پ، ۱۶۳ر (۳)	مالکیت	۱۴۷پ
ملفوظ به	۱۶۸پ	مسجل	۱۵۶پ	مباح	۱۶۰پ، ۱۶۳ر
ملک	۱۴۳پ، ۱۴۵پ، ۱۴۶ر، ۱۴۶پ، ۱۴۷پ (۳)،	مسلم	۱۶۴ر	مباح الانتفاع	۱۶۳ر
	۱۴۸ر (۲)، ۱۴۹پ (۴)، ۱۵۰ر، ۱۵۲پ،	مسلم الیه	۱۵۵پ	مبارات	۱۵۲پ، ۱۵۴ر، ۱۶۲پ، ۱۶۵پ
	۱۵۳ر (۲)، ۱۵۳پ (۲)، ۱۵۴پ، ۱۵۷ر (۲)،	مسلم فیہ	۱۵۵پ (۴)	مبايعات	۱۴۴پ
	۱۶۱پ، ۱۶۲پ، ۱۶۳ر، ۱۶۵پ، ۱۶۷ر،	مشاع	۱۴۷پ، ۱۴۸پ، ۱۵۰ر، ۱۵۷پ (۲)	مبايعه	۱۴۵پ، ۱۵۳پ (۲)، ۱۵۴پ (۲)، ۱۵۵ر
	۱۶۷پ (۲)، ۱۶۸ر (۲)	مشتری	۱۴۳پ، ۱۴۴ر، ۱۴۶ر (۳)، ۱۴۶پ (۲)،	مبيع	۱۴۳پ، ۱۴۷ر (۴)، ۱۴۷پ (۳)، ۱۴۸ر (۳)،
ملکیت	۱۴۳پ، ۱۴۷ر (۲)، ۱۵۲پ، ۱۶۷پ (۲)		۱۵۰ر، ۱۵۰پ (۴)، ۱۵۱ر (۶)،	۱۴۸پ (۴)، ۱۴۹ر، ۱۵۰ر (۳)، ۱۵۰پ (۳)،	
مملوک	۱۵۲ر، ۱۵۶ر (۳)، ۱۶۶ر (۴)، ۱۶۷ر (۲)، ۱۶۷پ		۱۵۳ر (۷)، ۱۵۴پ، ۱۵۴ر (۴)، ۱۵۵ر (۷)،	۱۵۷ر (۲)، ۱۶۴پ	
مملوکه زوج	۱۶۴ر		۱۵۵پ، ۱۵۶پ، ۱۵۷ر (۳)	میبعات	۱۴۴ر، ۱۴۷ر، ۱۴۸پ، ۱۵۳پ
مندوبات	۱۷۰ر	مصالح علیہ	۱۶۱پ (۲)	متصالحان	۱۶۱پ (۲)
منتفع به	۱۵۲ر، ۱۶۳ر	مصالحه	۱۶۲ر (۳)	متعاقدان	۱۵۳پ (۲)، ۱۶۳پ
منفعت	۱۵۸ر، ۱۵۸پ، ۱۶۲پ، ۱۶۳ر (۴)،	مضاربه	۱۵۷پ، ۱۵۸ر (۲)	متنازع	۱۶۱پ
	۱۶۷پ (۲)	مضمون الاصل	۱۶۳ر	متولی	۱۶۹ر (۲)
منقطع الاخر	۱۶۷پ	مطلق	۱۴۴پ، ۱۴۸پ، ۱۴۸ر، ۱۴۹پ، ۱۵۹پ، ۱۶۵ر، ۱۶۷پ، ۱۷۱ر	متَّهَب	۱۶۰پ، ۱۶۱ر (۴)
منقولات	۱۴۷پ، ۱۴۷ر، ۱۴۹ر، ۱۴۹پ (۲)	مطلقه ثلاث	۱۶۴ر	مشمّن	۱۵۰پ، ۱۵۳ر
مواصلات	۱۵۲ر	معاملات	۱۵۲ر، ۱۵۷پ، ۱۶۳پ	مثنوبات	۱۵۲ر
مواعده	۱۵۰ر، ۱۵۴پ	معاوضه	۱۴۹پ (۳)	مجلس	۱۵۰ر (۲)، ۱۵۷ر، ۱۶۰پ، ۱۶۱ر، ۱۶۲ر
مؤجل	۱۵۹پ، ۱۵۵پ	معاوضه شرعیہ	۱۴۹پ	مجلس سلم	۱۵۵پ
موقوف	۱۵۳ر، ۱۶۷پ	معقّت	۱۶۶ر	مجلس بیع	۱۵۵ر
موقوف علیہ	۱۶۷پ	معقّت	۱۶۶ر	مجلس عقد	۱۴۷ر، ۱۵۳پ، ۱۵۶ر
موقوفات	۱۶۹ر، ۱۷۰پ	معقود علیہ	۱۴۶ر، ۱۴۷پ، ۱۵۲ر (۲)، ۱۵۸پ،	مجلس قضا	۱۵۹پ، ۱۶۱پ
موقوفه	۱۶۷پ		۱۶۳پ، ۱۶۵ر	محال به	۱۵۹ر
موکل	۱۴۷ر (۵)، ۱۶۰ر (۲)، ۱۶۰پ، ۱۶۳پ	معیر	۱۶۲پ، ۱۶۳ر (۳)	محال علیہ	۱۵۹ر (۵)
موکل فیہ	۱۶۰ر	مغایضه	۱۴۹پ	محتال	۱۵۹ر
مولی	۱۶۴پ، ۱۶۷پ	مغصوب	۱۴۷پ	محجور	۱۶۶ر، ۱۶۷ر
موهوب	۱۶۰پ، ۱۶۱ر (۲)	مفارقات	۱۵۲ر	محجور علیہ	۱۶۲پ
مهر	۱۴۹پ (۳)، ۱۵۳پ، ۱۶۴ر، ۱۶۴پ (۲)، ۱۶۵ر (۲)	مفاوضات	۱۴۴پ	محرم	۱۵۲ر (۲)
مهریه	۱۴۹پ	مفاوضه	۱۶۳پ	محرمیت	۱۶۴ر
نفقه	۱۵۱ر، ۱۶۱پ	مقاصه	۱۵۰ر (۲)	محول	۱۵۸پ، ۱۵۹ر
نقد	۱۴۹پ، ۱۵۷پ، ۱۵۸ر، ۱۶۲ر، ۱۷۱پ	مقبوض	۱۵۶پ	مخطوبه	۱۶۴ر (۲)، ۱۶۵ر (۲)
نقدین	۱۴۹ر، ۱۴۹پ	مقدور التسليم	۱۵۲ر، ۱۵۸پ، ۱۶۵ر	مدبّر	۱۴۵ر، ۱۵۶ر
نکاح	۱۶۴ر (۶)، ۱۶۴پ، ۱۶۵ر (۲)، ۱۶۵پ (۳)	مقر	۱۶۲ر، ۱۶۲پ (۲)	مدعی	۱۶۱پ
نکاح الكتابیة	۱۶۴ر	مقرّ به	۱۶۲پ	مدعی علیہ	۱۶۱پ، ۱۶۲ر (۳)
واجب	۱۴۴پ، ۱۴۶پ، ۱۴۷ر، ۱۴۸ر، ۱۴۸پ،	مقرّ له	۱۶۲پ	مراسلات	۱۴۴پ
	۱۵۶پ، ۱۵۹پ، ۱۶۸ر، ۱۶۹ر	مکاتب	۱۵۶ر، ۱۶۷ر	مرتهن	۱۵۶ر، ۱۵۶پ (۳)
واجبات	۱۴۷ر	مکفول به	۱۵۹پ	مرهون	۱۴۸ر (۲)، ۱۵۶ر، ۱۵۶پ
واقف	۱۶۷پ (۳)	مکفول عنه	۱۵۹پ (۲)	مرهون به	۱۵۶ر
واهب	۱۶۰پ، ۱۶۱ر (۳)، ۱۶۳پ	مکفول له	۱۵۹پ (۳)	مسبوك	۱۴۹پ

ولایت ملکیت طفل	ولایت ابوت	وثنائک
ولایت ملکیت طفل	ولایت ابوت	وثنائک
ولی ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۶۴، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۶۶	ولایت ابوت	وثیقہ
ولایت ملکیت طفل	ولایت ابوت	وجود
وہبت	ولایت ابوت	ودائع
ہبہ	ولایت ابوت	وصایت
یصح ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷	ولایت ابوت	وطی محرم
ولایت ملکیت طفل	ولایت ابوت	وفا
ولایت ملکیت طفل	ولایت ابوت	وقف

*Nameh-ye Baharestan: vol. 10, 2009, ser. no. 15*

### Hadā'eq al-Wathā'eq: On the Composition of Deeds and Certificates

Composed by Moḥammad b. ʿAli-ye Nāmūs-e K̄wārī (early 14<sup>th</sup> century A.D./8<sup>th</sup> century A.H.)

eds. Mostafa GOHARI FAKHRABAD & Hamid Reza SANAAE  
(Mashhad)

This is an edition of the manuscript of the text, based on Berlin Library's unique codex (no. 5226). The author of this treatise is one of the great scribes of the Ilkhānid period, in the first half of the 14<sup>th</sup> century A.D./8<sup>th</sup> century A.H. He lived in the service of the Zangī-ye Farūmadī family, to whom he has dedicated his compositions. The most important of his works is a book entitled *Toḥfab-ye Jalālīyyah*, on the epistolary arts, in which he has laid out the rules for composing official and amatory correspondences.

The present treatise is in reality an addendum to that book, and it concerns the art of composing vows and deeds. The author must have composed this treatise between the years 1314 and 1336 A.D./714 -736 A.H., the latter being the date of the manuscript's colophon; and has dedicated it to Zakarīyā b. Zangī b. Ṭāher-e Farīvandī. This is one of the oldest treatises on the subject, and is written in a typically secretarial and artistic prose.

The science of composing vows is a branch of religious law that concerns the characteristics of deeds and certificates according to this law. The present treatise discusses the preparation of these documents according to the Shāfeʿī school of law.

The text is divided into two parts, which describe the requirements that those who seek to compose such documents should possess. The first part concerns the characters of the legal documents themselves, and includes ten principles. The second part deals with the character of the objects of contracts and certificates.